

جلد سیم از کتاب دینیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعه

جواب کتب
علیه السلام
در خواجه

۴۱۱ هر قوس گفت بچکس را ندیدم که در این مسائل سخن کند من ندانم اگر تو دانی بگوی و ایمن باش عبدالله بن ابی عقب گفت متحابین
 و فرزند باشد و متحابین هر که در زندگانیست و مستقبلین نور و ظلمت است و جدیدان روز و شب نامند و آیتین آفتاب و ماه باشد
 و طارفتال جدید و مال مال کهنه است لحم دریا و رزم زمین است و نسبت او را جماعتی از مصطفی صلی الله علیه و آله پرسیدند خداوند
 سوره اخلاص را فرو فرستاد و صفت نبوت خداوند در این سوره مسطور است بکنان عبدالله بن عقب را فضل و در پیش است و
 و عبدالله بن عقب از سبب اب مکتوب امیر المؤمنین علیه السلام را بر این سوال در قلم آورد بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است از عبدالله
 بن و سبب بعثت بن ابیطالب مکتوب تو را فرانت کردم اینکه مرا بر راه حق دعوت کردی نیکو کاریست من بخوار و بر طریق حق میروم و جدید
 در راه حق میزول می دارم و اینکه ضعیف فرمودی که از راه حق سبکی می شود تا آنجا است که متابعت ترا اختیار کردم از راه حق میروم
 نشود آنکه متابعت شما کردم در تیره ضلالت و غوایت اقادند قلنا اذ انوا اذ انعم الله علیهم و الله لا یهدی القوم
 الفاسقین و اینکه نوشتی که نیکبخت کسی است که پیروان او بدو نیکبخت شوند و بدبخت آنکس که پیروانش در خویش ضلالت و غوایت
 کردند همانا من مقتدای نیکبختم که رعیت ما بن نیکبخت شوند و جز او بگردم و مقتدای بدبختی که پیروان او درین
 ضلالت و غوایت پویند بیرون تو و عثمان کس را ندانم و اینکه گفتی سخن بسیار است و مقصود از یک کلمه افزون نیست مردم زیاده
 خویش توانا بند اگر بخوانند یاوه تو انده بافت و در آرخانی توانند کرد و اگر بخوانند نیز بر طریق عقل اندر رفت با اندازه حاجت تو انده
 و اینکه در قلم آوردی که کشندگان عبدالله بن خباب بن فریسه تا قصاص کنیم ما همچنان کشندگان عبدالله بن خبابیم و اینکه گفتی آنهنگ
 بخت شما دارم ما در این موضع رزم تو را تصمیم عزم داده ایم گاهی که غریت خویش درست کنی و با ما نزدیکت شوی ما را ساخته مقاتل و
 محاربت خواری دید پس مکتوب را طو ما کردم و خاتم بنزد عبدالله بن ابی عقب اسپرده عبدالله مر اجبت نمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 آمد و مکتوب خوارج را بداد علی علیه السلام فرمود این جماعت آزمودن نیستند که از طریق ضلالت و غوایت باز آیند و در راه هدایت و هدایت
 تا محبت بر این جماعت تمام کند مصعب بن صعصعه بن صوحان را طلب داشت و فرمود نزدیکت میقوم شو و سخن چند بگویی باشد که از طریق طغیان کرده
 چون مصعب بن صعصعه بن صعصعه بن صوحان را طلب نمود او را طلب نمود و در این موضع با ما همه استمان کرده تو بر راه او میروی یا با جنود خویش
 کاری کنی مصعبه گفت بخت بر راه علی میروم گفته کسوف افتاد که تو کار بتقلید میکنی و دین بتقلید درست نشود باز شو که تو را وین باشد
 فقال لهم صعصعه و بکم الا اقلد من قلاد الله فاحسن التقليد فاضطلع بامر الله ضیفا لآل رسول اولاد کن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و آله اذا اشتد الحرب فامر فی له و ابنا فظا صاخها باخصه و یخجل لبعثها بعد
 مکذ و دانی ذاب الله عنه بعبور رسول الله و المسلمون فابن نصر فون و ابن نذهبون و الی من رغیون
 و عن صدقون عن القم الباهر و التراج الزاهر و صراط الله المستقیم و سبیل الله المقیم فان الله انزل
 لو فکون آفة الصدیقین الا کبر و الفرض الا فیه لم یؤمن طاشت عقولکم و غارت خلوصکم و شامت جواهرکم لقد
 علوتم الفلأ من الجبل و باعدتم العلة من التهل انشهدون امیر المؤمنین علیه السلام و وصی رسول
 الله صلی الله علیه و آله لقد سوتکم انفسکم خیرا انما بیننا فعدا و نحمنا لیکفر الظالمین عدل
 بکم عن العصد الشیمان و عی بکم من و اخرج الی حلفاء مصعبه خوارج را خطاب کرد که وای بر شما من تشبیه میکنم کسی را که
 خدای را تقلید کرد و نیکو تقلید کرد و همواره از صدق صدق اطاعت است و پیوسته رسول خدای او را در شایه حرب بردشمان بگشت
 و او در جنگها همه وقت دست یافت و دشمنان را پایدال هر ب نبریت ساخت و صل این رحمت بر خویشین می بناید تا خدا و رسول ما شاد و در روز

رساله صحیحین
موجان و خطابه
خارج
عاصمان بن عاصم بن زین العابدین
علیه السلام
در جواب مکتوب
خارج
عاصمان بن عاصم بن زین العابدین
علیه السلام
در جواب مکتوب
خارج

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

شاد خاطر سازد آن میروم نیکت و پانصد بچی میگردید و با کدام کسی می پوزیدید بیسج خوردند ماه تابنده و نورافروخته راست
 بازند دوراه راست و طریق روشن را پشت بخند خدا بخشه شمارا با صدیق کبر خضی میقتند و در ترشانی را با بیج ما خنید بهمانه
 شما رفت و خرد شما یاده گشت و روی شما زشت شد در اول قدم که راه شدید و از آبگاه دور افتادید آیا با امیرالمؤمنین و با وصی رسول
 رسول خدا طریق مبارک میسپارید بهمانه نفس شما از برای شما این صورت می بست و شمار از خطر و خسران بگردد و در یادند و بلا
 بودند کافران و ستمکاران شمارا شیطان از طریق اقتصاد بگرداند و از محبت و اخلاص تا اینا کشید عبد بن مرتضی چون اینکلمات شنید
 گفت یا این صوحان بتدشتران شسته خویش ما کردی و در سخن اطناب از حد بردی باز شو علی ابوطالب را بگوئی با حکم خدا زد و بگوئی
 تنزل کتاب خدای تو مقاتلت خواهیم کرد و این شمار را از خویشتن و بردایتی تمثیل بر صصه قرانت

فَأَيُّكُمْ كَفَرَ بِاللَّهِ مَا جَاءَهُ مِنْ بَشِيرٍ أَوْ نَذِيرٍ
 فَإِنْ أَطَعُوا لِحُكْمِ اللَّهِ فَكُلٌّ مِنْكُمْ حَقِيرٌ
 وَإِلَّا فَأَنَّ الْمِثْرَةَ يُحْتَدَمُ

فَمَا لَصَصْتُمْ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ مَا أَخَارَ أَسِيبٌ مُعْتَدِلٌ مَا نَأْتِكُمْ بِخَبْرٍ أَلَّا تَسْأَلُونَ لَأَجَابُكُمْ دَائِبَةً
 وَلَا تَتَمَعُّ مِنْكُمْ دَائِبَةً بِسُخْلِ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِمَامٌ هُدَى صَصَه كَفْتِ أَيْ بَرَدِ رَسِي كُوَيْمِي نِيمُ تَوْرَاكُ دَرُخُونِش
 میغلطی و کسان در اندام تو بیگمای تکیه نمایند و گوشت بدن تو در امیرانید هیچ داعی با اجابت تو انید کرده نه هیچ شخصی تو انید
 و کفرین کرد و از امام می دیدار کنید عبد بن مرتضی گفت

سَبَّحَ اللَّهُ إِذَا لَقَبْنَا دَوْرَ الرَّحْمَى عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْنَا

آنگاه گفت بصصه باز شو و با علی بگوئی ما در مقاتلت تو خویشتن را می خواهیم کرد الا آنکه بفر خویش اقرار کنی آنگاه او در توبت و انابت
 بیرون شوی خداوند پذیرای توبت بندگان و آمرزنده عصیان گناهکارانست چون چنین کنی در راه تو از نازل جان در نفع خواهیم
 خورد صصه در پاسخ بدین کلمه مثل کرد و عند الصباح بِحَذَا الْقَوْمِ التَّوْبَةِ یعنی هنگام صبح مردمان حمت سیرت ماست
 و انیمش عرب آنجا گوید که مرد با مید راحت احتمال مشقت کند با بجه صصه حضرت امیرالمؤمنین را حجت کرد و قصه خویش را از بدایت تا
 نهایت بعضی رسانید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود

أَرَادَ رَسُولَ الْوُفُوقِ مَرَاوَحًا بَدَائِبُكُمْ اسْمَاءُ عَلَى السَّوَاءِ

بُؤْسًا لِلنَّاسِ كَيْنَ مَا أَيْنَ صَوَّحَانِ أَمَا لَقَدْ عَهَدْنَا لِيَهْتَمُّ وَيَقِي أَصَابِحَهُمْ وَمَا كَذِبٌ وَلَا كَذِبٌ وَإِنَّ لَهُمْ لِيَوْمًا
 بَدَائِبُهُ وَبِحَى الْمُؤْمِنِينَ عَلَى النَّارِ فَبَيْنَ قَبَا وَبِحَى أَحْفَانًا أَبْعَدَهَا مِنْ رَفِجِ اللَّهِ فَمُرُوذِي بِسِرِّ صَوَّحَانِ بِدَا حَالِ كُنْيَا
 دانسته باش که با مرید حق ایشان همدی زنده است و من بداند و ما خواهیم کرد دروغ میگویم و دروغ با مرید میگوید و ما انیسا از راه
 در میاید که در میزند آیسای مؤمنین بر بارقین و مرکب است از فرود میگرد و از رحمت خدای او در میاخذد آنجا بنسبت

إِذَا الْكَلْبُ جَالَسَ الْفَقِيرَ وَكَتَفَتْ
 فَكَلَبَتْ جِبَعَاتِهِمْ فَرَقَ مِنْهَا
 عَنِ لَابِلَاءِ الْقِرْنِ إِذَا بَصَدَتْ
 إِذَا أَرَعَتْ أَحْسَاءَ كُلِّ جَبَانٍ

آنگاه سر مبارک برود دست بعلی همان برافروشت و سرگشت گفت اللَّهُمَّ لَشَهَدْتُكَ أَخَذَ مِنْ مَقْدِقِكَ الْعَوْنُ وَإِيَّاكَ

جلد سیم از کتاب دوم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعة

۹۰ • المشكى وَعَلَيْكَ الْكَلْبَانُ وَإِنَّا لَنَدْعُو فِي مَخْرَجِهِمْ أَبِي الْقَوْمِ إِلَّا تَمَادِي فِي النَّاطِلِ وَتَابَهُ اللَّهُ إِلَّا الْحَقُّ قَابِئُ
 بِذَهَبٍ يَكْمُ عَنْ حَطْبِ جَهَنَّمَ وَعَنْ طَبِيبِ الْمُغْتَمِ أَيِ پروردگار من شاه باش منزه و بیست کسی که بیم داد و حجت تمام کرد از تو
 اعانت میجویم و بسوی تو شجاعت میآورم و بر تو توکل دارم و ترا اطاعت میکنم و قتل ایشان این جماعت آبادند جز اینکه در باطن آنها
 باشند و خداوند آبادار و جز اینکه کار حق را ندهد و همان جماعت شما چنان بپوشیدن و سرکشیدند که نیندند شمار از آتش و فریخند
 میکند مانند از نهای بیست پس وی برودمان کرد و خواست تا آنکه اگر شک و شبهتی خاطر است که امیر المؤمنین علیه السلام را در
 حکیم خطابی رفته ساحت او را از آتش شک و ریب صافی دارد پس بخیله فرابت فرمود فان آبئتم إلا ان ترنحوا انفسهم
 اخطائت و ضللت فله نصيبون عامة امة محمد صلى الله عليه وآله يضللون و فاحذو انهم بخطايي فكفر
 يذوب في سبوقكم على عواينكم و تصعونها مواضع البراءة و التعم و يخلطون من اذنت من لم يذنب و قد
 علمتم ان رسول الله صلى الله عليه وآله تجم الزانية ثم صلى عليه ثم ورثه اهله و قتل الغايل و ورتت
 نيراته اهله و قطع الشارب و جلد الزانية غير الحصين ثم فتم عليهما من الفبي فكفهما التلبات فاحذو
 رسول الله يذوقونهم و افام حواشيهم و لم يمتهم منهم من الاسلام و لم يخرج اسماءهم من بين اهله ثم
 اتم شوارا التائب و من دعى به الشيطان مرايته و ضرب به يقه و سهلك في صنفان تحت مضبوط
 بذهب به الخبال غير الحق و مبغض مضبوط بذهب به التعم الى غير الحق و خبر التائب في حالا التملأ
 فانموه و الزمو التواد الاعظم فان بدا لله على الجماعة و اياك و الفطرة فان التائب من التائب للشيطان كما
 ان الشادة من التعم للذبي الامن دعا هذا الشار فاقاؤه ولو كانت غايه هذه فانما حكمة الحكمان
 ليحيانا نجي القرآن فبيننا ما امان القرآن و لحياتوه اجماع عليه و امانته الا ان عنه فان جرتنا
 القرآن اليهم اتبعناهم و ان جرمنا اتبعوا فانه ابنا اتبعوا فانه ابنا لا ابا لكم فخر اولادكم عن امركم و لا تسنه
 عليكم و انما اجتمع رأي ملاكم على اختيار رجلين اخذنا عليهما ان لا يتعدا القرآن فاما عنة و نوكا لقر
 و هما بصيرانية و كان الجور هو اهما فمضا عليه و قد سبق استينافا و فاعلهم في المحسوسين بالعدل و التقيد
 ليكن سوة زايها و جور و حكمها سبها و اياك شاميراني من كريد بكان خویش که من خطا کردم چراغش و کم امت محمد بکر
 من گناه بخوانید و خطای من ما خود میدارید و بجهان من بگنیز کنید و شقی را از شقی نیشناسید و پر نیز کار را از بزه کارانید بگر باز
 خود دید نیز نید و میگوید و حال آنکه دانسته ای که رسول خدای زنا کار را سگوار کرد پس او نماز گذاشت و میراث او را وارث او باز
 گرفت و پنهان قاتل را عرضه قصاص داشت و میراث او را وارث گذاشت و دزد را دست برید و زنا کار غیر محسن را تازیانه زد و گن
 ایشان را از قیام مسلمانان بی بهره گذاشت و ایشان چون دیگر مسلمانان از زمان مسلمة تزویج بستند از این افزون نبود که رسول خدا
 با اندازه گناه خود و خداوند را برایشان جاری میساخت مان میرومان شما گوید و مردم بد و منورتر کسی باشد بدست شیطان که
 با خیال حیرت و کله می شود و بداند که دو صنف از مردم در من هلاک شوند و از صراط مستقیم بکوفند یکی آنکس که دوستی من کا فخر
 بد برد و مرا بخداوندی ستایش کند چون جماعت غلاة و دیگر آنکس که مرادشمن از دوازده خلیفیش ساوخواهد چون ناصیان خارجیان
 پس بهترین مردم آنند که طریق اقتصاد سپارند و مرا با امت و صحت ما و بدارند و بعیدت جماعت مردمان روند که طریق
 وسط دارند و از زمین شمال بجز نیزند زیرا که قدرت و عنایت خداوند همراه جماعت است پس خوشتر از این برانگیزد که دشت و آبند

خطبه
عالم علیه السلام و حج
ما خرج

تواریخ ابراهیم
تواریخ ابراهیم

تواریخ

کتاب خوارج از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

چنان که از جماعت در زمانه پیغمبر شیطان گشت و آن کوفتند که از کله دور افتاد بخیر گریه شد باینکه مردمان آنکس که مردم را بجا
 خوارج دعوت کند از جماعت دور افتد پس آنکس را یکصد اگر چه من باشم و ابو موسی شمری و عمرو بن العاص بعد از آن مردم بسیار شدند
 که زنده بدارند آنرا که قرآن زنده داشت و میرانند آنرا که قرآن میرانید و زنده داشتن قرآن اتفاق بر احکام است و میرانیدن
 افتادن از بیفرمانی آن پس تعریف یافت که اگر قرآن ما را بسوی ایشان لالت کند طاعت کنیم و اگر ایشان را بسوی ما براند فرمان
 چه مباد شمارا من شتری از بر شما بکنیم و شمارا فریب ندام و امری از شما پوشیده نماند شامه استان شد و در بر زمین عمرو بن
 العاص و ابو موسی لاجرم من بجان گرفتیم که از حکم قرآن بیرون نشوند و ایشان چون شیفته هوای خویش بودند حق را پشت پای زدند
 و باینکه در کار حق نماندند از حق تجاوز کردند و سخن هوای نفس را زدند و از پیش من استند بودیم و استناده کرده بودیم که اگر
 حکومت بخند و از طریق حق بگردند و باند یغنه ناصوب خود کار کنند احکام ایشان پذیرفته نخواهد بود و هم خطبه را امیر المؤمنین
 علیه السلام در کوفه پیش خوارج میفرماید که بیکه حضرتش را در جنبه حکیمان گنجد و میفرماید اِنَّ اُمَّةً نَحْنُ الْبَاقِيَّةُ وَ اِنَّ اُمَّةً حَسَنًا
 الْفَرْدَانِ وَ هَذَا الْقُرْآنُ اِنَّمَا هُوَ حَقٌّ مُسْتَوْرٍ بَيْنَ الْقَوْمِ لِيُطَوَّقَ لِسَانُ وَا بَدَلَهُ مِنْ بَرِّحَانٍ وَ اِنَّمَا يَنْبَغِي
 عَنْهُ الْبِحَالُ وَ لَمَّا دَعَا نَا الْقَوْمُ اِلَى اَنْ تَحْكُمَ بَيْنَنَا الْفَرْدَانِ لَمْ تَكُنِ الْفَرْدَانِ الْمُنَوَّلِيْنَ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ تَلْكَ
 وَ هَذَا مَا لَمْ يَكُنْ لِقَائِهِ فَاِنْ نَسَا زَعَمَ فِي شَيْءٍ فَرَدَّهُ اِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَرَدَّهُ اِلَى اللَّهِ اَنْ يَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَ رَدَّهُ
 اِلَى الرَّسُولِ اِنْ نَاخَذَ بِسُنَّةِهِ فَاِذَا حَكَمَ بِالْعَدْلِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَخَيْرٌ لِّنَاسٍ مِنْ اِنْ حَكَمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ فَخَيْرٌ اَوْلَاهُمْ بِهَا وَ اَمَّا قَوْلُكَ لِمَ جَهَلْتَ بِقَبْلِكَ وَ بَيْنَهُمْ اَجَلٌ فِي الْحَكْمِ فَانَّمَا قُلْتُمْ اِنَّ
 لِكُلِّ اُمَّةٍ اَلْمُجَاهِلِ وَ بَيَّنَّتُ الْعَالَمَ وَ لَعَلَّ اللَّهُ اَنْ يَضِلَّ فِي هَذِهِ الْهَدْيِ اَمْ هَذِهِ الْاُمَّةُ وَ لَا يَتَّخِذُ بِاَكْثَرِهَا
 فَتُحِلُّ عَنْ تَبَيِّنِ الْحَقِّ وَ تَمَّادٍ اَوْلِيَ النَّحْيِ اِنْ اَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ اَحَبَّ اِلَيْهِ وَ اِنْ
 نَفَّصَهُ وَ كَرِهَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ اِنْ جَرَّ اِلَيْهِ فَانْدَا وَ زَادَهُ قَائِمٌ بِاَهْلِهِ وَ كَرِهَ مِنْ اَهْلِ اَهْلِهِمْ اَسْعَدُوا لِلْمَسِيْرَةِ اِلَى الْغَوَا
 حِبَارَةٍ عَنِ الْحَقِّ لَا يَخِيْرُ وَ تَهْ وَ مَوْزَعِيْنَ بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُوْنَ بِهِ جَفَاءً عَنِ الْكِتَابِ نَكَبَ عَنِ الظُّلْمِ مَا اَنْتُمْ
 بِوَسِيْعَةٍ يَهْلُوْا بِهَا وَ لَا ذَوَا فَرْقٍ بَيْنَهُمْ اَلَيْسَ حَسْبُكُمْ اِنْ اَرَادْتُمْ اَنْ تَكْفُرُوْا لَقَدْ لَقِيْتُمْ مِنْكُمْ بَرَّحًا
 يَوْمًا اَنَا بِكُمْ وَ يَوْمًا اَنَا جِيْءُكُمْ فَلَا اَحْوَاذَ صَدْرِيْ عِنْدَ التَّلَاوُحِ وَ لَا اِخْوَانَ ثِقَلِيْ عِنْدَ التَّجَاوُذِ
 خلاصه این کلمات بخاری چنین میاید در جواب آنان که حکومت ابو موسی و عمرو بن العاص را انکار داشتند میفرماید ابو موسی
 عمرو را حکم فرمودیم بلکه قرآن را حکم ما جستم و قرآن محفلی است گناشته در میان فتن و خطم که سخن بکنند لاجرم ترجمان میاید تا آن گنا
 بیان فرماید و ترجمان بسته مردمانند پس آنوقت که مردم شام را حکومت قرآن دعوت کردند ما آن نبودیم که پشت با کتاب خدای
 کنیم و حال آنکه خداوند میفرماید اگر شمارا در چیزی منازعت افتد بکم خدا و رسول نکران شوید و حکم خدا و رسول از کتاب خدا است
 رسول توان است پس کلای که از کتاب خدای بر هستی حکم برانند ما در پذیرفتن حکم شما و از ترمیم از دیگر مردمان همچنان اگر باشند
 رسول حکم برانند ما از دیگران و لایم در اجرائی آن و اینکه کوتید هر ادیان خود و ایشان متنی صلت نهادیم اخباری بود که مردم
 نادان تواند شد در طول مدت شد خویش را در بایند و نادانان در طریق حق استوار تر کردند و باشد که در این عهده است
 کار این امت بصلاح آید و بجهل و شتاب نماند و نماند است از این جهت بضلالت نه نقتند و اهل غی و غوایت را این مطمع و
 نکرند همانا از مردمان فاضله کسی است که کارش را دوست دارد اگر چه او را زبان آورد و باطل نمند کرده اگر چه او را سودمند

خطبه امیر علیه السلام
 در جنبه حکیمان

جلد سیم از کتاب دو تیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سیمه

و همچنان با اصحاب خویش میفرماید این چه کشتکی و آشفتگی است که در شماره کرده ساخته جبار شویدی هیچ راه نکند و بجای این خوارج که از طریق حق حیران در میگذرند کج و دبهید همانا طریق حق را دیدار نمیکند و جانب ستم را دست باز نمیدهند کتاب خدا را فتمتوانند که در راه راست راه استوار شوند داشت آن جماعت شما آنمردم نیستید که با شما اعتماد توان کرد و شمارا اعوان و انصار توان گرفت و با پشتوانی شما بر دشمنان دست توان یافت شما آتش حر را نیکتوانید فروخت مباد و سخت مباد روزگار شما که من از شما بسخنی در افتادم از آنروز که شمارا بفرست خواندم و از آنروز که با شما سخن میجوهرت کردم شما هنگام دعوت و زور زدن از آنروز که مردان صادق نیستید و هنگام راز گفتن مشورت کردن برادران موافق نیباشید و با برادران خویش موافق و متفق نمیشوید

غریب علی بن ابی طالب
در بیان خوارج

غریب امیر المومنین علیه السلام در مخالفت خوارج در سال چهل هجری

چون عبد بن ابی عتب و صعصقه بن صوحان از نزدیک خوارج مراجعت کرده و گفتند که انجماعت از طریق ضلالت از نزد علی علیه السلام در مخالفت ایشان لایق کرده و از میان سپاه امیر المومنین جناب بن امیر لازوی را دل در شک و شبهت افتاد که چگونه با خوارج جنگی آن کرده و حال آنکه در قرآنت قرآن بانگ ایشان از لشکر گاه چنان بگوشش آید که بانگ کمان نخل از کند و ثقات جباه ایشان تیر بر کثرت سجود ایشان گزیده است با جملة جناب بن امیر در اندیشه رفتن از آن اسب پیاده شد و تیره خویش بر زمین نصب کرده و سپر خود را بنهاد و دروغ خویش را بر سر آن نهاد و آهنگت نماز نمود و اینده عاقر است کرد **اللَّهُمَّ لَنْ كَانَتْ قِتَالٌ هُوَ لَاهِ الْقَوْمِ رِضَالُكَ فَادْبَعْ مِنْ ذَلِكَ مَا أَعْرَفْتَهُ بِهِنَّ اللَّهُمَّ إِنَّ لَكَ مَخْطَأًا فَاصْبِرْ عَنِّي كَمَا صَبَرْتَ عَلَى كَثْرَةِ كَيْدِهِمْ** من اگر قال انجماعت خوارج موافق رضای تست بر من بنمای و اگر نیان بجار از من بگردان این هنگام امیر المومنین علیه السلام بر سید و پراستری سوار بود و از استر زبر آمد و قبر را فرمان کرد و ما اذان بگفت پس منو با سخت از بهر نماز در ایستاد اینوقت سواری جمودند که راه در رسید امیر المومنین علیه السلام او را پیش خواند و گفت از کجا میرسی گفت از نزدیک خوارج میرسم چون تو راه با نهدون نزدیک کردی انجماعت را هر چه فرود گرفت همدان آب عبیره کردند و طریق فرادیش داشتند و نهر طخارستان را از پیش انداختند و آن نهر میان حلوان و بغداد بجاوه فراسان است و قطره که بر آن نهر بسته اند معروفه قطره طخارستان است متورین سخن بیای نیارده بود که سواری دیگر رسیدیم بنمیشال سخن کرد امیر المومنین علیه السلام فرمود **مَا قَطَعُوا وَلَا يَنْقَطُونَ وَمَا قَطَعُوا وَلَا يَنْقَطُونَ** ایشان از اینسوی آبت سوزند با خدای جماعت کتر از ده تن روی سلامت نمیند و از شما کتر از ده تن مقبول کرد و نگاه روی ما چند بن امیر آورده فرمود و با جناب در مخالفت خوارج آماج شک و شبهت شدی عرض کرد چنین است **قَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّمَا نَبَيْتُ الْإِسْلَامَ وَنَبَيْتُ الْبَدْعَ عَنَهُمْ إِلَى كَيْدِ اللَّهِ وَنَسَبَهُ نَبِيَّتِهِ فَبُشَقُونَ وَجَهَهُ يَا نَبِيَّ لَهُ وَهُوَ مَقْبُولٌ** فرمود من سولی بدی جماعت میسم و ایشانرا بحجاب خدای سنت سول حوت میکند و او را تیر باران میکند و میکند جناب بن امیر چون این کلمات شنید با خود اندیشید که انجماع از غضب نیست اگر راست آید جای شک و شبهت نماند و جمله است که و خاطر جناب را از شک و شبهت صافی داشت چنانکه شرح برود مع القصد امیر المومنین علیه السلام فرمان کرد تا لشکر باین فرستند و طریق نهدون پیش داشتند چون راه پشته انجماع را نگرستند که ساخته جنگ شده صفبار است کرده و میزد و میرو با برستند و با ایشان که امیر المومنین علیه السلام خبر داد از اینسوی نهدون دست در دست هم داده با او از بندگی گفتند **لَا تَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَاللَّوَكِرَةُ الْمَشْرُوكُونَ** امیر المومنین علیه السلام بر لشکر بر صف کرد و ابن عباس را فرمود تا نبرد بکند انجماعت با بد رفت و سخن چند نصیحت بگفت باشد که از نظر عقلان باز شوند و اگر بگفت

خبره من علی بن ابی طالب
از حدیث خوارج

رسالت
ابن عباس نزد
خوارج

جلد سیتم از کتاب ویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبعة

تقریر یافت که در میان رسول خدا و یوسفیان و سبیل بن عمرو کتاب صلح نگاشته آید من بر حسب فرمان نوشتم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ابْنُ سُلَيْمَانَ وَ سَهْلُ بْنُ عَمْرٍو اینه کام سبیل گفت من رحمن و رحیم نامم و تو را رسول خدای بخوانم چه اگر تو را رسول خدای دانستم با تو قبال ندادم و ترا از زیارت مکه باز نداشتم بدین قدر شاد و شاد خواری ما که نام خویش را بر نام ما مقدم نگار کنی و حال آنکه تو بسال از من کمتر باشی و پدر من نیر بسال از پدر تو کمتر بود رسول خدا فرمود بجای نامم **الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** تعانون جا بیتی **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** رقم کن و لفظ رسول خدا را نیز محو فرمای من چنان کردم و نوشتم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَخَاهُ سَبْعُمَرَّازٍ مِنْ رُوزِ خِرَادٍ و مرابا مویه و عمرو بن العاص کار بر دستان رفت کابی که مرقوم افتاد و هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ الرَّؤُوفِينَ گفت ما اگر تو را امیر المؤمنین دانستیم با تو قبال فرادیم این لفظ را محو کن رسول علی بن ابیطالب من چنان کردم و اتفاقاً رسول خدای نمودم گفتند حرف نخستین را پاسخ گفتی اکنون گوشه را تا حرف دوم را چو آن گفت بهمانا کابی که حکیم بر فرمودی در امر خلافت نظر کنند اگر مویه را نبردند از تو دستند او را اجابت کنند و اگر نه تو را اطاعت نمایند مگشوف افتاد که تو در خلافت خویش دست خویش شک و شبهت گشتی چون تو در حق خویش شک باشی بجان شکت باز یادت خواهد بود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من در خوشترین شک نمودم و اینکه گفتم اگر مویه را نبردند از تو بیافتند او را بخلاف بردارید سخن انصاف دادم و طریق نصفت سپردم تعانون بود حکیم را گویم مویه را دفع و مید و کاد را بر من فرود آرید این سخن از در شکت نکردم چنانکه خدای فرماید **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ أُنْبِيَاكُمْ لَعَلَّاهُمْ آوْفَى ضَلَالٍ** منین اینگونه کلمات را آنچه شکت بخوانند همانا خداوندان بود که پیغمبر و برحق است گفتند این حرف را نیز بگذار و حرف سیم را گوشه را فرمود تقریر باید کرد گفتند ما تو را اقتضای حکم نامس میندیشتم چه شد که حکومت بر دیگر کرد گشتی و دنبال پونی حکیم برداشتی فرمود شمار رسول خدا را بجان نامس دانید گفتند چنین است فرمود خداوند فرماید **لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** من اینکار اتفاقاً رسول خدای کردم مگر ندیدید در یوم نبی قریظه رسول خدای سعد بن معاذ را حکم ساخت و حکم او مردان نبی قریظه را کردن دندون از برده گرفته گفتند این سخن را نیز بگذار و حرف چهارم را پاسخ بگوی فرمود آن کلام است گفتند آنروز که تو را با لشکر بصره مقاتلت میرفت ما از خدمت تو اختیار کردیم و با ایشان رزم زدیم چون خداوند تو را نصرت کرد و بر ایشان دست یافتی آنچه ایشان از در لشکرگاه بود با ما کند و زمان فرزند آن بخاطر از ما در بیخ داشتی که و میر که خون بیاید ریخت و خون ایشان بر ما حلال باشد چیران فرزند ایشان را حرام دانیم فرمود لشکر بصره بر من بیرون آمدند و ابتدا بجنگ کردند و دفع ایشان بر من واجب افتاد چون بر ایشان ظفر ما قیم رواند اشتم صغیر را بجا که بگیر ما خود دارم و زمان و فرزند آن ایشان را برده گیرم در اینکار نیز اقرار رسول خدای کردم چنانکه در یوم فتح مصلطف بر کافران و مشرکان مکه منت نهاد و زمان فرزند آن ایشان را دست باز داشت من بر لشکر بصره منت نهادم و زن فرزند ایشان آزاد کردم از این کردار نباید مرا انکار کرد گفتند اینکار را نیز از پس پشت انداختیم حرف پنجم را پاسخ بگوی و آن بن است خداوند از بهر تو نهاد و است که هرگز خواهی در دین خدا حکم سازی و تو مردان را در دین خدا حکم ساختی فرمود من مردان را در دین خدا حکم ساختم بلکه قرآن را حکم ساختم زیرا که خداوند کلام خویش را حکم ساخت و من فرمودم حکم خدا را از قرآن استخراج کنند آنچه نبوی نفس حکمی بر آید و نیز خداوند مردان را در خون طایر حکم ساخت آنچه که میفرماید **وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ فَكَيْفَ يَكْفُرُ بِمَا قَتَلَ مِنْكُمْ** مثل ما قتل من التیم پنجم به **ذَوَا عَدْلٍ** منکم بهمانا خون مسلمانان بزرگتر از خون طایر است و ایاشد که از مسلمانان مردم عادل حکومت کنند و حافظ مال جان مردم باشند و همچنان خداوند در صلاح ذات من مردوزن چون ضومت گفازند فرمان کرده که از قبیل مردوزن

بخوان

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

قیل زن کبیرن اختیار کنند تا در میان حکمین باشند آنجا که میفرماید و این ختم شیطان است و ما فاتنا بتواضعنا من أهلنا و
تکلمنا من أهلنا کفنه عرف ششم را چه کونی و آن اینست که توحی رسول خدا می بودی و حق وصیت را و انفرمودی آنرا
ضایع گذاشتی فرمودی جماعت شما کافر شدید و بر من شمشیر کشیدید و امر را از دست من بدر بردید و بر او صیافت کردید مردم خوشین
دعوت کنند چنین کار اینیاست و او صیامت مستغنی از دعوت باشند زیرا که ایشان را انبیا منصوب داشته و هر که با خدا و رسول
ایمان دارد ایشان را اطاعت کند خداوند میفرماید **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْطِطَاعِ الْاَلِهَةِ سِمْطًا لِّمَنْ كَرِهَ**
مَنْ كَرِهَ حِجَّتِ كَوْنِ بَيْتِ رَا زبَانِي نَكْنَد بَلْكَ خَوْشِيْنَ كَا فَرْشُوْنَ زِيْرَا كَهْ خَدُوْنَ دَبِيْتِ اَزْ رِبْرَايِ سَلِيْمِيْنَ عَلَا سْتِي كَرُوْ دِهْمَانِ رَسُوْلِ خَدُوْ
مَرَادِ مِيْاَنْ مَتِ عَلَا سْتِي فَرْمُوْد كَا هِي كَهْ كَفْتِ اِنَّا عَلِيٌّ اَنْتَ مَعِيْ بِمَنْزِلَةِ الْكُتُبِ نُوْنِيْ وَ لَا تَاْنِيْ تُوْمَا نَد خَا نَهْ كَمِيْ شِي
كَهْ مَرْدَمِ سُوِي تُو مِيَا نِيْدُو تُو سُوِي كَسْ مِيْرُوِي چُوْنِ سَخْنِ بِيْ نَجَارِ سِيْدُو خَوَارِجِ خَا مَوْشِ شُدْنَدُو اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيْهِ السَّلَامُ تَخْلِيْفَةً
كُرُوْ اِيْشَا زَبِيْنِ كَلِمَاتِ يَمِ رَا دَفْطَالِ اَنَّهُمْ مَنَ اَهْلُ بَيْتِ الشُّبُوْهِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مَخْتَلَفِ الْمَلَا ئِكَةِ وَ مَحْضَرِ
الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ مَنَ اَهْلِ الْجَزَائِرِ بِلِقَا الْبَيْتِ وَ الْبِنَا يَجِيْعُ النَّاسُ اِيْنَهَا الْعَوْمُ اَبْنَا قَرِيْبًا
دَا شَتِ وَ فَرْمُوْدِ يَمِيْنِ اَهْلِ بَيْتِ نَبُوْتِ وَ جَا يَكَا هِ رَسَا لَتِ وَ مَحَلِّ اَدْ شُدْنِ فَرِيْشْتِمَا نِ وَ خِيْرِيَا تِ رَحْمَتِ مَعْدِنِ عِلْمِ وَ حِكْمَتِ يَمِيْنِ اَوْ عَجَا زِ
كَهْ اَقَمِ الْقُرْبِي وَ قَبْلَهُ الْبِلَادُ اسْتِ وَ بَا زَكُ شَتِ هِمْدِ كَسْ سُوِي مَسْتِ هِرْ كُنْدُو رُوْدِ رِيَا يَنْ كَا رَا بَا سُوْنَهْ مِيْشُوْدُو هِرْ تَا سِي بِيْ جَانِبِ حَسْبِ
مِيْ كُنْدُو تَا تُو بِيْتِ اُوْرَا بَا جَابِتِ مَقْرُوْنِ اَرِيْمِ اَكْهَا فَرْمُوْدِيْنِيْ نَذِيْرُ لَكُمْ اَنْ تُصْبِحُوْا صَرِيْحًا بِاَسْتِئْذَانِ هَذَا النَّهْرِ وَ يَأْضَمُّ
هَذَا الشَّاطِطِ عَلَيَّ غَيْرِ بَيْتِيْ مِنْ رِيْكَهْ وَ لَا سُلْطَانِ مِيْنِيْنِ مَعَكُمْ فَذُ طُوْحَتْ بِيْكُمْ الدَّارُ وَ اَحْبَلَكُمْ الْمَقْدَارُ وَ
فَذَكَنْتُ نَهْبِيْكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُوْمَةِ فَاَيْسَمُّ عَلَيَّ اِيْبَاءُ الْخَالِفِيْنَ الْمُنَابِيْذِيْنَ حَتَّى صَرَفْتُ رَا يْتِيْ اِلَى هُوَا كَرُوْ
وَ اَنْتُمْ مَعَا شِيْرُ اِحْتِاَاهِ الْهَلَامِ سَقْمَا هِ الْاَحْلَامِ وَ لَمَّا اِيْنِ لَا اَبَا لَكُمْ عِيْرًا وَ لَا اَرْدَنْ بِيْكُمْ خَيْرًا فَرْمُوْدِ مَنَ شَمَارِ تِيْرَا كَا
وَ اَكْبِيْ مِيْرَا سَا نَمُ كَهْ دَرِ بَا دُو دِيْ كَرِ رَسَا حَتِ اِيْنِ نَهْرِ سَلْجِ اِيْنِ سِيْ بِيْجَانِ دِيْلِي رُوَانِ دَرِ اَقَا دَهْ بَا شِيْدُو حَالِ اَكْبَرِ بِيْ كُنْجَا هِي تُوْدُو نَهْ
خَدُوْ دِ جَمْعِي تُوْوَانِيْدُو وَ بَرَا فِ تُوْوَانِيْدُو سَا حَتِ هِمَا نُوْدِيَا مِيْ نِي رَا سْتِي نَقْلِي كَشْرِي كِي دَا وُوْدِ اِحْوَالِ اَوِ اَشِيَا كِ دَا نَا تَعِ دَا سَتِ
اَكْنَدُو نِ اَمِيْرُ دَمِ مَنَ شَمَارِ اَزْ خِيْ سَا رَا بُو سُوِي عَمْرُوْبِنِ الْعَا صِرِ نِي كَرْدَمِ وَ بِيْ كُو شَتِ اِيْشَانِ صَا نَدُو دَمِ شَمَارِ مَنَ مِيْشُوْرِيْدِيْدُو وَ مَرَا نَكَا
كُرُو دِيْدِيْ خَا نَكَهْ مَخَالِفَانِ پِيَا نِ كَسْلَانِ كُنْدُو نَا چَا رِ ضَا يِ شَمَارِ اِسْتِمِ وَ بَرَا زُوِي شَمَا كَا رَكْرُ دَمِ وَ شَمَارِ دَمِي سَبْ كَرُو شُوْرِيْدِيْدُو خُرُوْ
بُو دِيْدِيْدُو اَقَا دِ شَمَارِ اِدْرِمَا دِ شَمَارِ اَمْرَا زِ بَرَا يِ شَمَا ذَلْتِ وَ زُوِي نِيَا دَرْدَمِ وَ زِيَا نِي نُوَا سْتِمِ چُوْنِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيْهِ السَّلَامُ تَخْلِيْفَةً
اُوْرُو دُو زُوِي بِيْ كَا هِ كَشْتِ وَ تَا رِيْ شَبِ دَرِ مِيَا نِ هِرُوْ شَكْرِ مِيَا نَجِيْ اَقَا دِ بَا دُو دِيْ كَرِ كَهْ خِيْرِ سِيْدِيْدُو كَرِيَا نِ شَبِ رَا چَا كِ زُوْدُو خُوْرِيْدِيْدُو
اَزِ پِيْ شَا هِ اَقْرَبِ وَ مِيْ هَامِي زُو دِيْدُو كَرِ دِهْرُوْ شَكْرِ جَا مَرُ خَوَابِ كَهْ اَشْتَدُو وَ سَلَا حِ جَنَكِ بَرْتَرِيْنِ اسْتِ كَرْدَمُو بَرِ سِهَامِي تَا زِيْ مَنِ
بَسْتِنْدُو نَرِيْشْتِنْدُو هِرُوْ دُو سِيَا هِ رُوِي دَر رُوِي شُدْنَدُو وَ صَفَا يِيَا رَا سْتِنْدُو اِيْتِيْ كَا مِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ كَهْ دَلِ شِيْرُ سَحْشِ فَرِي كِيْدِيْدُو بَكْرِ
نَنْكِ بَرِي كَيْفِ سَبِ بَرُو دُو مِيْدَانِ اَكْرُو دَرِ پَرِشِ رُوِي صُغْرُفِ خَوَارِجِ بَا سِيَا دُو دِيْ بِيْ خَلِيْفَةُ اَدْرُوَادِ قَطَالِ اَكْلَكُمْ شَهِيْدِيْ مَعْتَنَا
صِيْفِيْنَ فَرْمُوْدِ اِيْشَا هِمَا كَانِ دَرِ صَفِيْنِ مَلَا سَتِ خِدْمَتِ مَنَ اَشْتَدُو كَفْتِ جَمَاعَتِيْ اَزْ مَا حَا ضَرِ صَفِيْنِ بُو دِنْدُو كَرُوِي نَهْرِ صَفِيْنِ كَرُوْدِيْدُو
اَمَا نِ كَهْ حَا ضَرِ صَفِيْنِ بُو دِيْدِيْ كِيْ سُوِي تُو دُو اَمَا نِ كَهْ حَا ضَرِ نُوْرُوْدِيْدُو بِيْ كَرِ سُوِي رُوْدُو تَا بَا هِرْ كَرُو وَ بَسْبِ حَالِ سَخْنِ كُنْمِ چُوْنِ خَوَارِجِ دُو كَرُوْ
شُدْنَدُو بَا عِلَا صَرُوْتِ نَدُو اَدْرُوَادِ قَطَالِ اَمِيْنُ كُوَا مَنِ الْكَلَامِ وَ اَنْتُمْ سُوُو الْغَوِيْبِ وَ اَمِيْلُوْ اِيْفَقْدُكُمْ اِلَى مَنَ تَشْتَدُو نَا هِ
شَهَادَةُ اَنْتُمْ سَبِيْلُهُمْ اَفْرُوْدُو تَعُوْمِ خَا مَوْشِ بَا شِيْدُو مَنَ كُوْ شَرِ اِيْدُو دُو لَهَا بِيْ جَانِبِ مَنَ بَا رِيْدِيْسِ مَرَا بَا خَدَا يِ نُوَا نَمِ دَرِ پَرِ

جله سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالم سبعة

۹۶ . گنم باید بر آنچه داناست از در صدق گوایی هر نگاه ابتدا بخندید کرد که سید رضی علیه الرحمه از جمله این کلمات را تم کرده اند
 لَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِ الْمَصَاحِفِ حَيْلَةٌ وَعَيْبَةٌ وَتَكْرًا وَخَدِيحَةً إِخْوَانًا وَأَهْلًا دَعَوْنَا اسْتَفْهَامًا وَأَسْرَاحًا
 إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُخَّانَهُ فَاتْرَافِي لِقَبُولِهِمْ وَأَشْفَقْتُمْ عَنْهُمْ فَظَلْتُمْ لَكُمْ هَذَا أَمْرًا ظَاهِرًا إِيْمَانًا وَبَاطِنًا
 عُدْوَانًا وَأَوْلَاهُ رَحْمَةٌ وَأَخْرَجَهُ نَدَامَةً فَأَيُّهَا وَعَلَى نِسَائِكُمْ وَالزَّمَوَاتِ بِفَنَّاكُمْ وَعَضُّوا عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَأَبْجَدُوا
 عَلَى نِعْمَتِي إِنْ أُجِيبَ أَضَلُّوا إِنْ نَزَلَ ذَلِكَ فَلَمَّا كَتَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ النَّسْلَ
 لَبَدُودَيْنِ الْإِبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ وَالْإِخْوَانَ وَالْفَرَّادِ قَاتِلًا تَرَدُّدًا عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيْمَانًا وَنَسْلِيمًا
 وَمُضِيًّا عَلَى الْحَيِّ وَالسَّلَامِ لِلْأَمْرِ وَصَبْرًا عَلَى مَضْضِ الْحَرَجِ وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْحَابْنَا نَفَالًا إِخْوَانًا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا
 دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّبْحِ وَالْإِعْوَجَاجِ وَالشَّهْبِ وَالْأَبْوَالِ فَإِذَا ظَنِمْنَا فِي خِصْلَةٍ بِمَنْزِلَةِ اللَّهِ بِهِ شَعْنَا وَمَنْزِلَةِ بِنَا إِلَى
 الْبَيْتِ فَيَمَّا بَيْنَنَا رَغِيْنَا فِيهَا وَأَسْكَنْنَا عَمَّا سَوَّاهَا خَلَصْنَا بِسَخْلَاتِ بِنَا سِي سَفَرِي سَفَرِي كَاهِي كَاهِي كَاهِي كَاهِي كَاهِي كَاهِي كَاهِي
 كَرْدَن آيا بود سما که زور زیدت خدیت ہی کفیت یں شامیان برادران باشند و در کجایت خویش خوانند و کجایت خدایتی پند
 صلوات است که دعوت ایشان را اجابت کنیم و اید و ایشا ز پرانده سازیم من شمارا کفتم این دفعه حصاد صورت علامت است
 کان در معنی کین تویی و در بیت و در بیت امر است حمت است و در نهایت حضرت است که امر در کار خویش استوار باشد
 و از کار زار دست بازند اید و اندر میدان زرم زرد حجاب و زدنهار بر پشمارید و بانگت برنا کس را اجابت نکند چه اگر اجابت کند
 شوید و اگر نه او را دلیل سازید از پس سخلمات میزاید کاهی که ما بار رسول خدای صلوات الله علیه و اکه بودیم شمشیر در پاران فرزند ان سکنیدیم
 و برادران خوشبختند از اگر دن میزوم در کجی که ما از سوکاری ایشان سیر سیامیان نویسریدان استوار جیما ختم و بر راه حق میسریم
 فرمان خدای را کردن مینهادیم و بر زحمت جراتهای کجایی میفرمودیم آنکاه مینه ماید در زمان رسول خدای با کافران همسرکان ندیم میزوم
 تا بج کفر و شرک از بنیم و امر و زباید برادران خود در اسلام نبر و چکنیم تا آن که راهی و باز آسبی که در اسلام در آورده اند به سیریم و حق را که
 مایا طل در آینه اند صافی ساریم و احادیث منصوصه را که بر آرزوی خویش ما دل ساخته اند بر اندازیم از این سوی چون پای خنک
 مایتر تحکیم رضاد اید و طمع بستیم که تواند شد خداوند پرانگندگی ما را جمیع فرماید و ما با یکدیگر نزدیک تویم و در این اوقات جماعت ساریم
 این خصلت ستوده در دست بازداریم چون میرالموید علی السلام بر روی جماعت انجلیه قرانت کرد از لشکر خوارج با یک سرخا
 که یا امیر المؤمنین التواریخ اینوقت علی علیه السلام ایستی با یوب انصاری را سپرد و فرمود این بیت را منست از حسب
 فرمان در یکسوی میدان نصب کرد و بانگ داد که هر کس خرقی توبت گرفته و از کرده پشیمان شده در کرد این بیت انجمن شود
 و در زمان بیشتر از کس از خوارج یکسوی شدند و در سیرامون آن بیت جای گرفتند عبا بنه بنی هب و حرقوس بن سیراجا بر کس
 بجای مانده جنگ امیر المؤمنین علیه السلام را میان بر بست اینوقت علی علیه السلام آن بیشتر از کس را که طریقی توبت گرفت فرمان
 کرد که در کن رجکت نظاره باشند و دخل در جنگ نشوند و خود مینماید و میر بسیار است و صفت است که در آنشوی خوارج نیز
 رده راست کردند و جنگ را تقسیم غرض دادند نخستین عبدالله بن مہب که امر خوارج بود سب ججهاند و ما ختنی کرده و میان هر دو صف
 باستاد و با او از بلندند در داد و این بیت فرست کرد اَللّٰهُمَّ a

جنگ
خوارج با امیر المؤمنین
علیه السلام

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَأَصْبَحَ نَجْمًا فَكَلَّمَ اللَّهُ وَهُوَ جَزَّ الْجَلِيلِينَ وَبِجَانِ وَرَجَائِ بَكْرٍ فَرَمُودَهُ وَمَنْ أَحْسَنَ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَنَزَلَ رُوحًا
 وَبَكَرًا وَرَدَّ الْإِلَافَةَ الْحَكْمَ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَايِطِينَ أَرْسَلَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَدِي كَهَ ظَلَمَةَ نَامِ دَاشْتِ بَاكَتِ بَرَاوَزِهِ
 كَفْتِ يَابِنِ بِسَبِّجَائِ بِاشِ مَكْرَدَانِي دَهْ بَرَابَرِ كَسِ سَيَمَادَهْ وَرَا شِيخَانِي وَبِهَادَهْ رِيخِ مِزْنِي نَهْ قَرَانِ اَلْبَسْتَهْ وَنَهْ اَمُوخَهْ وَنَهْ دَرَا
 حَقِ قَدَمِي بَرَدَاشْتَهْ اِيْنِ عَيْتِ كِهْ پَرْدَهْ شَرْمِ رَا چَاكِ مِزْنِي وَبِيرُونِ بِيْمِ وَبَاكِ سَخْنِ مِكْنِي اِيْنِكِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اسْتِ بَرَادَهْ مَصْطَفِي وَبِشَرْمِ مِصْطَفِي
 وَوَصِي مِصْطَفِي وَصَفِي مِصْطَفِي وَشُوبَرِ دَقْرِ مِصْطَفِي وَبِشَرْمِ حَسَنِ حَسِينِ اسْتِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ اِي حَظْمَهْ دِسْتِ بَاوَزِ كِهْ كَرْدِ
 صَلَاتِ وَتَرَاكُمُ كِهْ دَرْتِ نَهْ چَاخِ قَلُوبِ اِيْنَ قَوْمِ رَا فَرُو كَرْدَهْ كِهْ سُوْمَانِ پَنْدَهْ وَادَرِ زَبْتُونِ دُووَهْ دَاشْتِ اِيْنَ قَوْتِ عِبْدَانَهْ بِنِ وَبِشَرْمِ مِصْطَفِي
 بِنِ زَبْرِ بَاتِقِ بَاكَتِ بَرَدَاشْتَهْ كِهْ اِي سِرِ بَرِوَالِطِ دَرِ جَنَكِ تَوَجُّهْتِ جَاوِيْدَهْ وَقَرَبْتِ خَدَائِ مَقْصُودَهْ اِيْمِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 آيْتِ مَبَارَكِ قَرَأْتِ كِرْدِي هَلْ شَيْئٌ كُنْتُمْ بِالْآخِرِينَ اَنْعَمَ اَلَّذِينَ ضَلَّ سَبِيْلُهُمْ وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنْهُمْ مُجْتَنِبُوْنَ
 حَتَّى اسْكُنُوا بِأَرْضِي كِهْ اَهْلِ نَهْرَوَانِ اَزْ اِيْنجَا عَسْتَهْ كِهْ اِيْنِ آيْتِ مَبَارَكِ دَرِ شَانِ اِيْشَانِ فَرُودَهْ اِيْنِهْ كَامِ سَبَاهِ خُوْشِيْرُ فَرُودِ
 شَهَابَهْ اِيْنجَا كِهْ كَسِيْدَهْ وَبِاِنْسَانِ كِهْ جَنْدَبِ بِنِ بِيْرَزُوِي رَا وَعَدَهْ دَاوَدَ مَارَقَمُ كِرْدِيْمُ فَرَمُودَ اَنْهَا النَّبَاتِيْنَ مِنْ بَاخِذِ هَذَا
 الْمَصْحَفِ فَمَنْ يَمْسُ بِهَا اِلَى هُوَ اَوْلَادُ الْقَوْمِ مَبْدُوْمٌ اِلَى كَيْبَابِ اللَّهِ وَسَيُؤْتِيْنِيْهِ وَهُوَ مَقْتُوْلٌ وَلَهُ الْجَنَّةُ يَنْبَغِيْ كَيْبَانِ
 قَرَأْتِ رَا مَانُوْدَهْ رُوْدِ سُوِي اِيْتِجَاهْتِ رُوْدِ اِيْشَانِ اَزْ اِيْنجَا بَخَابِ خَدَائِي سَتِ رَسُوْلِ عَوْتِ كَنْدَهْ كَشْتَهْ شُوْدِ دَرِ اَزْ اِيْ اِيْنِ جَائِي دَرِ سَتِ كَنْدَهْ
 جَوَانِي اَزْ بِنِي حَامِرِ بِنِ مِصْطَفِي شُدِهْ وَكَفْتِ اِيْمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اِيْنِكِ حَاضِرُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكْرَسِيْتِ جَوَانِي نُوْرِسِ وَكَمِ رُوْدِ كَارِ
 فَرَمُودِ جَائِي بِاشِ وَدِيْكَرِ بَارَهْ بَاكَتِ اَوَاطِلَاتِ اِعَادَتِ كِرْدِيْمُ دَرِ اِيْنِ كَرْتِ سِيْجِيْكَسِ مَانِيْخِ اَزْ جَوَانِ خُسْتِيْنِ كِهْ اِيْتَامِ بَغْتِ مِشِ
 تَا حَتِ وَعَرْضِ كِرْدِ اِيْنِكِ حَاضِرُ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَهْ اسْتَهْ بِاشِ كِهْ كَشْتَهْ مِشُوِي اِيْتِجُوَانِ چِيْنِ وَقْتِ مَكْرَادِ دِسْتِ مَبْدَا
 بِي تُوَانِي كِتَابِ اِيْرَا كِرْفَتِ وَبُسُوِي خَوَارِجِ رَفْتِ چُوْنِ رَاهِ اِيْشَانِ نَزْدِيكِ كِرْدِهْ اَوَازِ بِلَهْ اِيْشَانِ اَزْ اِيْنجَا بَخَابِ خَدَائِي عَوْتِ كِرْدِهْ
 اِيْتِجَاهْتِ كَا نَهَا بَرَهْ كِرْدِهْ اَوَازِ اِيْرَا بَارَانِ كِرْفَتِ جَبَهْ اَوَازِ تَرَاكُمُ خَدَكِ خَارِشِي كَشْتِهْ وَمَرَجَبْتِ كِرْدِهْ اَسْبَابِ اَقَادِ دُو جَانِ اِيْرَا
 جَنْدَبِ بِنِ رِيْسُ كِرْدِهْ چُوْنِ اِيْتِجَاهْتِ اِيْمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اَزْ پِشِ اَوَ مَعَايِنَهْ كِرْدِهْ مِجَا رَهْ شَكِ رِيْسِ اَزْ حَاظِرِ مَنِ تَرْدَهْ كَشْتِهْ وَدَرِ اِيْتِجَاهْتِ
 تَنِ بَسْتِ خُوْشِ كَشْتِهْ مَانِيْجَهْ اِيْنَ قَوْتِ تَوَجُّهْتِ بَاكَتِ وَعَدْتِي بِنِ حَاتِمِ بَاوِزِ بَرِوَرِ چِيْنِ كِهْ دَرِ اِيْنِ شَعْرِ قَرَبْتِ نَمُودَ

اَلْحَيُّ الَّذِي خَلَقَ مِنْ سَوَادِهِ قَهْرَبْنَا وَغَادُوا اَلَّذِي تَابَعْنَا بِاَلْمَشَارِقِ
 وَازْ جَانِبِ خَوَارِجِ حَسَنِ بِنِ عَرَارِ الطَّاقِي بَسْرُونِ شُدِهْ وَدَرِ اِيْشَانِ هَرُودِ صَفَائِيْنِ شَعْرِ كَجَبْتِ
 نَمَانُوْنِ مِنْ حَتِي جَدْبَلَهْ فَا نَلُوَا عَلَى النَّهْرِ كَانُوَا يَحْسَبُوْنَ اَلْعَوَالِيَا
 يَنَادُوْنَ لَا اِلَاحَ اِلَّا اِيْرَابِنَا حَنَا نَبِكَ فَا غَفِرْ جَوْبَنَا وَالسَّيَا
 هُمْ فَا رُوْلَمَنْ جَارُوَا لِيْهِ حَكْمَهْ فَكَلَّ عَلَى الرَّحْمٰنِ اَصْبَحَ تَارُوْبَا

علی علیه السلام اسبب بخت و خوش بختی آنگاه رو به بن بر الجبل را پیش فرخ اندوایت موداد و فرمود جمله در آن روزم نیزن
 تیغ بکشید و خوشی را بر خوارج زد و چندین بخت تا کشته گشت آنگاه عبدالله بن حاتم همیری با خفت بکشید تا شربت مرگ بنوشید
 و دیگر رفاقه بن ابل ارجی و فیاض بن خلیل ازادی و کیسوم بن سلیمان بن سعید بن خالد السعوی و عبید بن عبید بن عوف لانی هر یک بخانه
 بر جبهه زد و جمله متواتر کردند و بسیار کس بکشته تا کشته گشتند هم کس از سپاه علی علیه السلام حبیب بن عاصم ازادی بود که آنوقت
 جنگ کرد و خوشترین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که من نصیرم غم داده ام که با اینجاعت نرم کنم و همی خواهم که کار برایت

جلد سیم از کتاب دویم تاریخ تواریخ و وقایع اقبالیم سیمه

۹۴ کرده باشم مرا بگوی که این قوم کافر اند یا مسلمانان فرمود ایشان از کفر کبکستند و باز در کفر پیوستند عرض کرد و اما باشد که ایشان را
 در شمار منافقان اینم فرمود منافقان خدای را یاد نکنند الا آمد کی عرض کرد پس کدام قومند فرمود ایشان قاریان قرآنند مگر بنی
 ایشان از زبان ایشان گوی نیست و از او امر و نواهی قرآن خبری ندارند و ما سخ و منوح شناسند که روی باشند که از زمین خدای
 بیرون شدند چنانکه تیر از کان بیرون شود و آنکس که با این قوم رزم زند خدای را از زمین خشنود کند و اگر گشته شود در بهشت جاوید است
 جای کند جیب گفت اکنون و اثن کشته و در جهاد ایشان متقی شدم و عثمان بر تافت و تا زمانه بر تگاد زد و بر صغوف خورج حمله
 افکند و صف شکافت بسیار کس کشت بم در پان کار رشید کشت این نیم کس بود از سپاه امیر المؤمنین علیه السلام که شنبه
 کشت و دیگر کس از لشکر آنحضرت مقبول نشد این وقت لشکر باین زد و سومی ل بر جکت بنوه نهادند و آن شب هزار کس از خارج که
 تائب شدند و در پیرامون ایشان جای گرفتند چون از امیر المؤمنین علیه السلام حضرت مقاتله داشتند که روی بجانب کوفه روان
 شدند و فرقه بن نوفل اشجعی که از صفادید قوم بود با پانصد کس راه دسکره رفت و جماعتی در پیرامون ایشان با بیست و نهم علی
 علیه السلام میبینه لشکر را با حجر بن عدی گذاشت و شب بن بعضی را در عیسو باز داشت و سواران را با ابوباصاری سپرد
 پیادگان را در تخت فرمان ابوقحاده کرد و از آن سوی جلد بن سبب میبینه سپاه را بنیزد بن حصین که است و شیخ بن ابی اوفی عسبی
 در عیسو باز داشت حرقوس بن بصره سپهسالار سواران کشته بروایتی جلد بن کوا سر نیکت پیادگان بود پس مرد و لشکرش
 و بر روی یکدیگر درآمدند و حملهای کران تواتر کردند پس بن مویر جمعی از میان سپاه امیر المؤمنین علیه السلام سبب بر آنکس و شیخ
 بن ابی اوفی عسبی در آن وقت شمی با هم کشته قیس فرصتی بدست کرده تیغ بر اند و بجای شیخ را از تن باز کرد شیخ همچنان بر پای بود
 و رزم میداد قیس دیگر باره بتاخت و تیغ بزود او را از اسب انداخت از آن پس حرقوس بن زبیر از یکسوی تاختن کرد و دیگری توست
 مکر و غلای جکت امیر المؤمنین علی علیه السلام را شمشیری زد چون راه نزدیک کرد علی علیه السلام روی بر تافت و معرکه جنگ را بروی
 هد چید و شمشیر بر فرق او فرو آورد خود او این اسبکافت و فرقت را آسیمی عظیم رسید چنانکه خان اسب کرد و بر قوس بن نون
 افتاد اسب او را همی برد تا در کنار زهره و بلای افکند و حرقوس در آنجا ک جان بداد او را سپر عتی بود که مالک بن وضاح نام داشت بیام

و در میان مرد و صفایین شعرش را کرد

إِقْبَالِي مَا بَغِي بِنَائِي وَلَا أُبَدِّدُ لَدَيْهِ الْجَاهِلَاتِي

و امیر المؤمنین علی علیه السلام سخن در میان و شکست و تاختن کرده سرش را تیغ میزدخت از پس مردمی از ابطال خوارج سیرودین شد و بنی

أَخِيرُ نَأْمٌ ذَلُّوا ذِي عَلِيًّا أَلَسُنْدُ أَيْضًا مَشْرِفِيًّا

علی علیه السلام بروی تاخت این شعر بفرمود

بِأَهْلِ الْمَشْرِفِي عَلِيًّا إِذَا ذَاكَ جَاهِلًا شَعْبِيًّا

مَذُكَّتْ عَنْ لِيَاهِمُ غَنِيًّا هَلُمَّ وَابْرِيهِمْنَا إِلَيَّا

و بر او حمله افکند و تیغ بزود او را سبش در انداخت که پسند وقتی شمشیر تن او را در پاره پاره است همی گفت حَبْدًا لِرُوْحَةِ
 الرُّوحَةِ إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ يَا أَدْرَبِي إِلَى الْجَنَّةِ أَمْ إِلَى النَّارِ خَيْرِيَّتِي بِإِسْرَارٍ يَسِدُّ أَلَكُنُونِ
 بهشت بیروم جلد نمیرن و پس گفت این نام بسوی بهشت بیروی یا بجهنم سفر میکنی مردی از بنی سعد سخن او را شنید گفت تو هنوز
 در شکی و یزدانی این مخالفت با علی سخن باشد یا از در حسیان و طغیانست و مردم را مغرور میکنی و کشتن بر سرستی این بگفت از جلد بنی

کتاب خواجه از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

کناری گرفت و تحت لوای ابویوب انصاری شافت فارسی دیگر بسروین تاخت و از چوپانان کتبی میگردان بر بخت ۹۹
آخر بهم و لو آزی اباحسن **ذَاكَ إِلَى هَوَا الدُّنْيَا كُنْ**

علی علیه السلام بروی او دبر رفت و گفت

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ابْنِي أَبَا حَسَنِ إِنَّكَ تَأْتِنَا بِنَا بِلُغِي الْغَبِينِ

و حمله افکند و او را بنیزه بزد چنانکه تیره از جانب دیگر سر بر کرد پس نیزه را در تن او بکشد داشت و باز گشت و همی گفت ابو الحسن را نگاه کرد
و ضربت او را نکران شدی از پس او ابویوب انصاری بریزید بن حسین در او بخت و خوش بخت مردی دیگر از خواجه عبید
آمد کین از ابطال سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام اسب بر بخت و از کرد راه سنان نیزه بر سینه او بزد چنانکه از پشت سر بر کرد مرد
خارجی بجانب قائل شیر می شد تا نیزه در تن او بیشتر کار کرد و همی گفت **عَلَيْتُكَ وَتِي لِيَوْمِ مَعِي أَيُّ يَوْمِ دَعَا كَرِيمًا**
بسوی تو و مرا پذیره شدم و از اینجمله رضای تو هستم اینوقت عبید بن جراح بر جهاند و این رجه بر خواند

أَنَا بِنُ وَهَبِي الزَّائِبِي الشَّارِبِي
يَخْتَلِفُ نَزْوَلُ دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ
أَخِيرُ فِي الْعُيُومِ لِأَخِي الشَّارِبِ
وَيَرْجِعُ الْحَقُّ إِلَى الْأَخْبَارِ

و بانگ در داد که ای پسر ابوطالب چند از این سرکشی دستبار کی یکی با من سپردن شو تا ساعتی با هم کردیم و شجاعت و جلا در ترا
دادیم و باز نمایم که تنگنای نبود و امر دیکست سو کند با خدای ازین موضع خیزیم تا تو را شکستیم و اگر نه بدست تو کشته شوم
امیرالمؤمنین علیه السلام چون کلمات او را بشنید بخندید و قال **فَأَنَّهُ اللَّهُ مِنْ دَجَلٍ مَا أَفْلَحَ جَاهِدُ أَمَا إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ جَلْفُ**
الْمُتَيْفِ وَخَدْبِنُ الرَّجْحِ وَالْحِكْمَةُ فَدَقِّقْ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْلَانَهُ لِيَطْمَعُ طَمَعًا كَأَنَّ بَا فَرَمُوهُ خَدَّ بَعْدَ أَوَّلِ شَرْمِ
بجای مردی که اوست مرا بخت خویش میخواند با اینکه میدانم هم سو کند شمشیر خویشاوند نیزه ام همانا از جان خویش سرگشته با طمع کاویا
بر من بسته این بخت و اسب بر بخت و مانند شیر عقابان از دوی مان بدمی حمل کرد چنان برفت که این و هبت با مجال نرسیت و هر
و هوب نگذاشت از کرد راه تیغ بزد و سرش برید تاخت بعد از قتل ابن مویب که امیر خواجه بود لشکر هم بر آمدند و در هم افتادند امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمان کرد تا سپاسیان ایشان را در پرتو افکندند تیغ در آنجماعت نهادند و همی کشتند و کشته بزرگ کشته افکندند چهار هزار مرد
بهاست متحول شدند آنرا تن که موفق خیر امیرالمؤمنین علیه السلام سبلاست محبتند و در تن ایشان بجز انسان که نخواستند و در حجاب ای
کردند و در تن نغمین کردند و در دهم در بمان افتادند و در دیکر سبلا در جزیره دکن آراب فرات موضع که آنرا شن گویند تمام کردند
و دیگر بتلی افتاد که آنرا قتل قافان گویند اینجمله خواجه که در جهان با دیده کشته از نسل این نه مرد بوجود آمدند و این منسج در روز نهم صفر
مطابق روز نوروز همچنان بود با بجمله امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از قتل آنجماعت از سلاح بخت خواجه و چهار پادان ایشان آنچه
به دست شد بر لشکر اسلام قسمت فرمود و شایا دیگر و غلامان که کثیرکان خواجه را باورش ایشان ستره ساخت نگاه امیرالمؤمنین علیه
السلام فرمودند و راجع فی و الله به را از میان کشتگان بر آوردند و حاضر سازند جماعتی از لشکران بر قند و چند که فخر کردند و از او
بناقتند لا حرم باز شد و عرض کردند چنین کس در میان کشتگان دیدار نشود فقال **وَاللَّهِ مَا كَذِبْتُ وَلَا كَذِبْتُ يَا عَمَلَانُ**
أَفِيئِي بِمَعْلُومَةٍ وَسُؤْلِ اللَّهِ فَرَمُوهُ سُو كُنْدَ بَا خَدَّي دَرُوعِ عَيْكِي كِيمُ وَدُرُوعِ دَرْمَنِ دِي خَمْتِي نَمِي شُودَايِ عَمَلَانُ اسْتَرِ شُولُ خَدَّيْرَا حَاضِرُ كَرْنِ
استر را حاضر کردند بر پشت و نخی در میان کشتگان عبور داد پس موضعی را بنمود و فرمود او را از این موضع بیاید لشکران جسد او را
از زیر چهل تن کشته بر آوردند که آغشته در کل ولای بود و او را بر مشکبایی یکدست کشت پاره بود مانند پستان نمان چون او را

جلد سیم از کتاب دو نیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سبده

و بکشید با نازده دست دیگر آمدی و چون رها کردی باز جای شدی و بر سر آن تاند سبکت کردی و بسیار بود و بچکیر او را نداشت و بد
 او را نشناخت در سنده امده مسطور است که علی علیه السلام فرمود اما این خلیفه آخری است بشکله اخوه من الیمن هذا الکریم
 قال ثانی له جمع کثیر و الثالث خیده ضعف فرمود رسول خدا مراد است از حق خبر داده که برادر تاند ایستاد و الله بزرگتر است
 و از برای ویم جمع کثیر باشد و در سیم منضم بودید آید پس امیر المؤمنین علیه السلام پاره شد و سجد و شکر کرد است این وقت مرده از صبا
 عرض کرد یا امیر المؤمنین بنی قوم تمامت مقول شده فرمود کلا و الله انهم نطف فی اصلاب الرجال و قران الی النساء
 کلنا تم منهنم قرن قطع حتی یكون الخوتم لصوصا سلاطین فرمود لاه اندایشان قطع انسل شدند بلکه در شستهای مردان
 و در جمای زمان جای از دو هرگاه قادی و در سیم در میان ایشان بودید مقول کرده تا کاهی که در سیم و صیغف شود و جماعتی در میان
 و این زمان کردند و اگر تو اندمال مجازان را بر بایند و سودی در مروج الذب حدیث میکند که امیر المؤمنین علیه السلام در جواب صحاب
 و فنی کفنه بجمکان کشته شدند فرمود کلا و الله نطفه یبک انهم فی اصلاب الرجال الذان عام النساء لا یخرج حان
 الا خرجت بعد هان خارجة حتی یخرج خارجة بین رجله و الفریق مع رجل یقال له الا شیط یخرج البه و رجل
 مننا اهل البیت فقتلهم فلا یخرج بعد هان خارجة الی یوم القيمة میفرماید حاشا و کلا بگویند بدان کس جان علی در
 دست که ایشان در پشت پدران و در حم مادران جای دارند و بر یکت زنی دیگری با دید میگردند تا کاهی که کیمین در میان جمله و دست
 ظاهر میگردد و ما بردی که او را اشیمط بنامند نگاه مردی زنا اهل بیت بیرون شود بسوی ایشان و میکشد ایشان را از آن پس تا صبح
 بیسج خارجی خروج کند نگاه امیر المؤمنین علیه السلام خویش فرمود لا نغافلوا الخوارج بعد فلبس من طلب الحق فاطناه
 کن طلب الباطل فاذن که میفرماید بعد از من با خوارج طریق مخالفت سپارید چندانکه در ارض فساد میگردند باشند زیرا که خوارج
 در طلب حق بیرون شدند و طریق خلاسرند و در غلط افتادند لکن معویه در طلب باطل بیرون شد و در آن باطل گردید پس در وقت مقتدم بدید
 ذکر خطبه سلونی قبل ان یفقدنی و اخبار امیر المؤمنین علی علیه السلام از وقایع روزگار آید

خطبه سلونی قبل ان یفقدنی

چون امیر المؤمنین علی علیه السلام چهار هزار تن مردم خارجی ابایخ در گذرانید و از جنگ انجماعت فراغت جست لشکر باز از انجم است
 و بر غیر صورت و او در بیخنده قرابت فرمود اما بعد ایها الناس فاتی فئات من الفتنه و له یکن لیجر فی علیها احد
 غیر من بعد ان یاج علیها و اشند کلبها فاستلونی قبل ان تقیدونی و الذی فی نفسی بیده لا تستلونی
 عن شیء ینزل بکم و من الشاعره و لا عرفیة و لا یحمانه و نضل ماة الا انما کم ینا علیها و فاندھا و ساندھا
 و مناخ و علیها و محطیر علیها و من یمنل من اهلها فقلاد و من یهون عنهم موئا و لو قد فندت مویر و تزلیک
 کوایه الامور و جوانب الخلوب لا طرف کثیر من الشاظین و قیل کثیر من المستولین و ذلك اذا طلعت
 خزیمکم و تموت عن سانی و کانت اللذی علیکم صیفا فتنطبلون انام البلاء علیکم حتی یقع الله
 لیسه الا یزاد منکران الفتن اذا اتمکت شیمت و اذا ادبرت بهم تکون مغیلاب و یمن من مبدی الیمن
 جوم الزواج بصبین بلاد و یخلیش بلاد الا وان اخوت الفین عنده علیکم فینه بنی امیه فانه فینه
 مظلمة عمق ظلمها و حصف بطنها و اصاب البلاء من ابصر فیها و اخطا البلاء من عی عنها و امه اقصیون
 بنی امیه لکم ارباب مؤ و بعد کانت الی القرون من فغلم فیها و تحیط بیدها و ترین بر خلیها و تمنع
 درها لایزالون بکریه لا یبرکوا منکم الا انما لهم از غیر ضار و لا یزال بلاؤم عنکم حتی لا یكون انما

کتاب خواجه از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

آنکه الا مثل انصار البعیدین و بیه و الصالحین من مناصبهم یزید علیکم فذلکم شوهاً محشیه و لیلاً
 جاهلیه لیس فیها منار هدی و لاعلم بری من اهل البیت منها نجاه و کسنا فیها یدعاه تم بفرجها الله
 عنکم کتفیرج الا ینم بمن یسومهم ختموا و یسولوا عنفاً و یبغیهم بکاین مصیره لا یبغیهم الا
 السیف ولا یجلسهم الا الخوف فیند ذلک کتود فریش بالذنب و ما فیها لوت و یقوتی مقاماً و اجدلاً و لولذ
 جزوید لا قبل منکم ما اطلبنا لئوم بعضه فلا یعطونینیه میفرماید ای گروه مردمان من چشم فتنه را برکنم و با
 ناکشیدن و عا سلطین و یارقین رزم زرد و خرمین کس این جبرست و جلادت بود چه شما بر خنک اهل قبله و انا بودید از پس آنچه ظلمت
 مترکم شد و شتر و شدت این فتنه استوار گشت من اعداد کارزار کردم تا ای مردم پرسید از من آنچه میخواهید از آن من
 که مراد نیاید سوگند بدانکس که جان من در دست اوست از امر و تا با بد اقیامت از هر چه پرسش کنید شمارا گهی میدهم و گاهی
 که صد کس بیشتر راهایت کنند و گویکه جماعتی را بضلالت افکنند خواننده ایسانرا و کسانند و ایسانرا و خواجه شتران ایسانرا
 و محل حملهای ایسانرا و آنکس را که از ایسانرا مقبول شود و آنکس که در فراس جان بد چون پرسید از کون تا بیامت یکجک را جبرازیم
 و گاهی که مرانیا بید و امور کره بید و خطوب عظیم بر شما در آید و سائلان در اندیشه روز تا چاره کار را از که پرسند و مستولین عا فرمایند تا
 جواب بدهند و این وقتی است که حرب با من برزند و برای ما بسند و جهان بر شما شک و تارکت کرد و زمان استلا و امتحان بواز
 کشد تا گاهی که خدی خواهد و از برای بنکو کاران کسایشی پیدا کرد همانا چون قنهار روی کند روزگار اشفته شود و حق باطل مخلط و
 مشبه گردد و چون فتنه پاست کند ساخته شوند همانا این فتنهها با دنیا را مانند که بشهری در بر بسند و از شهری در میگذرند
 که چون اکثرین فتنه در نزد من فتنه بی تمی است که سخت تارکت و مظلم است و جهاز فرود گیر و خاصان ضعیف را در غا و غدا بکند و
 دنیا یان دیندار کوشال برنج و کبج بیستند و تیار رویارند و مردم نادان طریق کرا تا ان گیرند و شاد زیند سوگند با خدای که بعد ازین
 بنی امیه بر شما سلطین جباره باشند و فاقه حرولی را مانند هر دو شده شیرا با دندان و دنان بگرد و فرق او را با دست کوبد و سینه او را
 با پای برزند و شیر خود را از خد او خود باز دارد تا ان مردم بدیند که بنی امیه همواره با شما ستمکاره باشند و از شما باقی نگذارند مگر کسی که
 ایسانرا سوگند و اگر نه زبانی نرساند و همواره شمارا ستم کنند و او اندمند و او در کفرن شما از ایسانرا چنانست که عبدی از مولی
 از مولی داد خواهد یا مطیع از مطاع انصاف طلبد بدیند که بلای ایسانرا شمارا فرود گیرد در حالتی که گریه و هونانک باشد و ایسانرا
 شمارا چنان تیازند مینی برک و نوا سازند که اهل غارت در زمان جاهلیت و شمارا با نامی عادل و حاکمی منصف دستس نباشد و ما
 اهل بیت از این فتنه بر کنار باشیم و از ان پس خدند ابواب رحمت بکشاید و این طار از شما بگردند و ایسانرا دلیل و زبون سازد
 از محل غر و حلا فرود کشاند و ساغر صبر و مارت بکشاند و جبر شمشیر بران بر ایسانرا نراند و جبر جلاب خوف بر ایسانرا بپوشاند و جبر
 قریش و دست دارند که دنیا و آنچه در دنیا است دست باز دهند و مراد یار کنند اگر چه با اندازه نخر شتری باشد تا بپذیرم از ایسانرا
 از آنچه امر و طلب میکنم از ایسانرا از من نمی پذیرند و این سخن خبر از مردان بن محمد میدهد که آخر طوک بنی امیه است و او در روز مجاز
 عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن زرد و سوی لشکر بر صف شد گفت کاش بجای ایچوان علی بن طالب سردار این
 لشکر بودی چنان جواب نمود که خطبه دیگر کهیم در آن خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام سئلونی قبل ان تقعدونی فرموده رقم کنیم آنچه بعضی
 از اخبار را که اخبار نبی فرموده بر نگاریم میفرماید قین الانمان ما بکون تا بیاستغفر فی العلو ب و منه فاکون عوا
 بین العلو ب الصدور الی اجل معلوم فاذا کانت کراهة من احد فحقوه حتی یخسر الموف فیند ذلک

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع آقا سید محمد

بقع هذا البراءة والهجرة فائمة على حدها الاول لما كان لله في اهل الارض حاجة من مستنير الامم ومعلما
لا يبع اسم الهجرة على احد الا بمعرفة الحق في الارض فمن عرفها وافر بها فهو مهاجر ولا يبع اسم الاستيضا
على من يلقنه الحق اقمعتها اذنه ووعاها قلبه ان امرنا صعب من صعب لا يحمله الا عبد مؤمن
انحن الله قلبه للإيمان ولا يفي حديثنا الا صدق آمينه واخلام ذنبيه انما الناس سألوه مثل
فلا تابلط في السماء اعلم من بطرف الارض قبل ان تشرب رجلها لينة فطأ في خطاها ولذ هب اخلانا
فومها منفراد ما يزد جتي خد است خستين ايمان حقيقي است که بافاضات ملکوتیه و بر این عقیده در قلب مستقر کرد و دیگر
نشود و دیگر ایمان نیست که بصورتات و بینه و قیاسات حدیثیه کس در دن بند و در دل جای دهد و از این فرود تر نیز ایمان نیست
پدران و دعوت ابدان پذیرفتار شوند و حکم تعلیم بکار بندند پس بیرون از قسم خستین ايمان مردم را خبر بستعار شمارید و کس عاقبت
ایشان را نداند تا کاهی که مرگ فراز آید پس واجب میکند که از مردم ناسخار برانست و بیزار می جوید تا آن زمان که حاضر مرگ شوند اگر
و امانت نکرانید و با ایمان حقیقی دست نیافتند این وقت برانست جوید یعنی برانست مطلقه غیر مشروطه چه جایز است که کس را کافرو
بشرط کفر و نفس ایشان برانست جوید اگر چه زنده باشد آنگاه میفرماید حکم بجهت چنان است که از نخست رسول خدای فرمود و ما
انکس را خوانند که قبل از فتح مکة از مکة بید شافت چه رسول خدای فرمود لا یجوز بعد الفتح لکن سلب خاص سلب عام را واجب میکند
پس هر کس از جانی بجانی تحول کند مهاجر باشد و انکس که از باطل بسوی حق رود و از آنچه خدای فرموده بیرون شود نیز مهاجر باشد و اما
لطعم که خداوند از بندگان خویش چنانان که درین خود را پنهان داشته اند و چه آنان که آشکار ساخته اند کی خواسته اند ایند ایمان
بجسکس از مسلمانان را مهاجر تران گفت الا کاسیکه حجت خدای بر شماست و امام خود را باز دانند پس انکس که امام خود را پنهان
و سخن در آید و آویزه گوش و شروع قلب داشت ایمان او در ضعیف نتوان شد بلکه او خداوند ایمان حقیقی است آنگاه میفرماید
امر ما سخت و دشوار است و عجایب حالات و غرایب آثار ما را قلب ضعیفه نتواند حمل و اد الایته که خداوند قلب را متحن شده
و ایمان او را استوار فرموده و حدیث ما را کس نتواند بجا رست الا دلایاتی که از شواهد شک و یسب می باشد و تحولی که از خویش
نقص و عیب عری بند آنگاه فرمود ایها اناس هر چه بخواید از ان پیش که مراد نیاید و من بد بیکر مری سفر کرده باشم
ذیرا که من بر طرق آسانا و مقامات ملکوت و شرفات ملکوت و اما تر از علم خود تا برست و بلند زمین لاجرم پیش کنی از ان پیش
که قنای بردار و در هر خویش را بر بری در سپرد و فرمای مردم را آشفته کند و بخله را بر بعد از قتل خویش میفرماید فطنت بالان
چین فیلوا و نطلمت چین فقتوا و مضنت بنو الله چین و قفوا و کنت انحصهم صوتا و اعلام قونان
یسارها و استبدت شریها انها کالجبل لا یجوز الا بظرف ولا یزله العواصف کفینک لا حیدیه تمهمس ولا الفاء
فی متن الدلیل عید عن وجه اخذ الحق له والقیوی عینده ضعیف حتی اخذ الحق منه و ضعیفا عن الله
فناثه و سکنایه امره انرا اذنا کذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله و الله لا نا اول من صدق فلا
اگون اول من کذب علیه فتلوت امر من ان اطاعه سبقت بیغته و اذا الیثاف بی غنیه لیسر میفرماید پس
اقامت او مرد و نوابی را در زمان حادث عثمان قتی که مهاجران انصار انکار او تو استند کرد و او را منی تو استند داشت و در نیک
و بد مطلع و مشرف کس نمی گویی که مردمان زیم چون قعد سر در کریان دید و بر نده سخن بکن کردم وقتی که سخن در دمان ناس بر تو و تبیل خبر
و بنور خدای در سیکه شتم و نگران هر طایفه مستقیم بودیم زمانیکه بکمان جبرته نه و آسید سر از جای خویش تو استند کرد و فرودن و منو

خطبه کز هر روز
علیه السلام بعد از
قل خویش

جله سیم از کتاب دینم تاریخ و تواریخ و وقایع اقالیم سببه

۹۴ حریش چون این بدید از قهای او برفت چون خواست آترن از کبار سرای عمرو و کدرونداد و کدو که این روز را سخت شاد کردی که با علی چنین سخن کردی اگر خواهی ساعتی بسرای ما فدای ما ترا عطا می دهیم و جامه پوشانیم چون بطبع مال وارد سرای عمرو شد سپر کار نیز بر ما اورا عریان کنند و در رسند چون خانه او را از تن دور کردند چنان بود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آترن بگریست و گفت علی صبح کرد من بکبتان دارم و بیستیر مردان آنخون که زبان سفید هرگز نینم عمر و بن حریش او را تا کرد و حضرت امیرالمؤمنین و آنصند با گرفت وقتی در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معروف داشتند که آنچه امیرالمؤمنین در فضیلت خود از رسول خدای صلی الله علیه و آله حدیث میکند جاغقی استوار میدارند امیرالمؤمنین علیه السلام بانگ زد و او که ای مردم شمارا با خدای میخوانم هر کس از شمار روز غدیر خم حاضر بود و کلمات رسول خدای را بشنود بر پای شود و گواهی دهد و داده کس از اصحاب رسول خدای شش تن از جانب میم شش تن از طرف شمال برخواستند و گفتند ما بودیم و شنیدیم که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود **كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ** اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَغَايَةِ مَنْ غَايَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَانْجُدْ مَنْ جُدَّ لَهُ وَاجِبٌ مِنْ اجْتِهٍ وَابْنُ مَنْ ابْنَتْهُ اَعشى با بلی برخواست و اینوقت جوانی بود عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما آشنه هذا الحديث بحديث خرافه یعنی اینقصه سخنی خرافه میماند و خرافه از بنی خدره مردی سرگشته و جن زده بود و فرادان سخنها میکرد و خبر میداد و مردمان سخنی با بسخن خرافه نسبت میکردند با جمله امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود این کنت ایما فیما قلت یا غلام قرمک الله بیغلام فقیف یعنی در این سخن که گفتی اگر کنا بکار بود خداوند کفر تو را بدست غلام ثقیف بازدهد جاغقی برخواستند و گفتند یا امیرالمؤمنین کیت غلام ثقیف قال غلام یملک بلد یتکلم هذیه لا یتروک فیه حرمه الا انک کنا بقریب عتق هذا الغلام یعنی هر مرد غلام ثقیف است که این شهر شمارا فرو بگیرد و پردهای حشمت و حرمت مردم را چاک نینزد و سرین غلام با بلی را نیز از تن دور میکند چند سال در اینملکت فرمانکند را باشد فرمودست سال مگر چیزی کمتر باشد که غلام ثقیف کشته میشود یا در اش جان میدهد فرمود در فرآش جان میدد بر حمت در شکم و سر او را سوراخ میکنند از کثرت آنچه از لطن او دفع میشود اسمعیل بن رجاسیکوید سکنده با خدای حاضر بودم وقتی اعیسی با بلی را با جاغقی از پیش عبد الرحمن بن محمد بن شاکند میسیر کردند و نیز دیکت حجاج آوردند و شعری که در سخن عبد الرحمن بگفت حجاج گفت بود بر او قرات کردیم در آن مجلس و در آن روز مجز و دیگر در خبر است که یکروز علی علیه السلام با عمرو بن عثمان فرمود یا عمرو کجا فرود میشوی دشمن میکنی گفت در میان قینده خویش فرمود و آنجا نزول کن عرض کرد در میان بنی کنازه فرود شوم که همسایگان ما باشند فرمود و آنجا جای گیر عرض کرد قبایل ثقیف جای گیرم فرمود چون در آنجا جای کنی با معروه و مخره چه خواهی کرد گفت معروه و مخره که قال عطفان من نایر تجزیا من ظلم الکوفیه فرمود و او که دند از آتش بیرون میشوند از پشت کوفی کی بر تنی تمیم و قبیله بکر بن ایل در میاید و کتر کس است که از تیران نشسته او سلامت بیرون جدد آن یکیر جانب یکیر از کوفه فرود گیرد و خانه خندرا آتش درزند عرض کرد پس در کجا فرود شوم فرمود در بنی عمرو بن عامر از قبیله از و جاغقی که حاضر بودند این کلمات را می شنودند با خود کمی گفتند سیر و خبر کا بنی باشد چه این احادیث خبر جاغقیست کسان نماند با جمله آگاه امیرالمؤمنین علیه السلام روی با عمرو کرد **فَقَالَ يَا عَمْرُو إِنَّكَ لَمَقْتُولٌ بِسَبْدٍ وَإِنَّ رَأْسَكَ لَمَقْتُولٌ وَهُوَ أَوْلَىٰ أَمْرٍ نَفْلًا فِي الْإِسْلَامِ وَالْوَيْلُ لِمَنْ يَلِكُ إِلَّا أَنْتَ لَا يَقُولُ بِعَوْمٍ إِلَّا أَنْتَ مَوْلَىٰ مَنْ مَلَكَ** **إِلَّا هَذَا الْحَيُّ مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ مِنَ الْأَزْدِ كَمَا تَهْتَمُّ لَمْ يُسَلِّمُوا لَكَ وَكَذَلِكَ خَذَلُواكَ فَمُرُوا بِعَمْرُو نَسَبًا مِثْلَ مَا تَكُونُ تَرَاهُ بَعْدَ مَسْجِدِ** و سر ترا شتر بشیر میکردند و آن قول سربست که در اسلام از شهری بشری کل کتدهای بر قائل تو بدان که در هیچ قوم فرود نشوی الا آنکه ترا او آنچه باست تسلیم دشمن کتند الا قبیله بنی عمرو بن عامر از جاغقیند زیرا که ایشان فرکت بنی را شفیع نشوند همانا روز کاری در او سپر

سخن دیگری در قتل اعیسی با بلی

مجموعه در باب عمرو بن عثمان

جلد بیستم از کتاب دویم ماسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبه

آن مخلصه سزده بود و کاسی عمرو بن حرب را میفرمود ای فاطمه و ذک فاحسین جوانی یعنی من همسایه تو میوم همسایه خویش را نیکو
 مدار عمرو بن حرب مینداخت او چه میگوید میگفت مگر اراده کرده خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را از بنه خویش باقی بماند چنانچه خانها
 و جنب خانه ابن حرب بود با بچه در آن سال که بیستم شیب شد سفر که کرد و بر ام سلمه رضی الله عنها در آمد ام سلمه گفت کسی گفت مردی عقی
 غلام علی بن ابی طالب فرمود مگر بیستم تا رباشی عرض کرد من بیستم تمام فرمود سبحان الله چه بسیار وقت شنیدم که رسول خدا در شب
 علی علیه السلام ما در حق تو وصیت میفرمود بیستم از حسین بن علی علیه السلام پرسش نمود فرمود در حایط خویش رفته است عرض کرد
 سلام مرا با او برسان انشاء الله در نزد پروردگارا و ملاقات خواهیم کرد اکنون مجال نیست ندارم ام سلمه فرمود تا مقصدی رسید
 حاضر ساختند بیستم ریش خویش در اطیب بزد و گفت زود باشد که با خون خضاب کردم سلمه فرمود تو را که خبر داد عرض کرد مولای من
 علی بن ابیطالب ام سلمه بگریست گفت او تنها مولا تو نیست مولای من مولای تمام مسلمانانست پس بیستم ام سلمه را وداع کرده بگفت
 مراجعت فرمود پس او را گرفتند و نزد یک عبید بن یزید آوردند و گفتند وی از خاصان حضرت ابی تراب است گفت بلکه آن عقی
 و زوی بیستم آورده گفت این ذلت خال با یزید خضاب همانا مگر آنست این یزید گفت من سیده که در نزد ابوتراب محلی رفیع
 مکانی منبسط داشتی گفت از بسیار اندکی شنیده باشی از این سخن چه اراده کردی گفت شنیدم که تو را خبر داده است از آن دو که
 که دیدار خواهی کرد اکنون بگوی از من چه خواهی دید و کردار من با تو چه خواهد بود گفت مرا الکی داد که مرا بردار خواهی زد و من عاشر عشره
 خواهم بود و خوب از من از دیگر چو با با زمین نزدیکتر خواهد بود این زیاد گفت من برخلاف خبر ابوتراب گفتم که بیستم تو توانی
 بخزاین کرد زیرا که مولای من از رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از خداوند علیل انجیر آورد تو چگونه توانی با این جمله طریق تخلف
 جست سو کند با خدای که من در کوفه آن موضع را که در آنجا بر دارم میباشم من اول گفتم در اسلام که مرا انجام نیند این وقت این
 زیاد فرمان داد او را بنزد آن خانه بردند و باز داشتند و مختار بن ابی عبید اشقی هم در مجلس حای داشتند ام سلمه او را دیدار کرد و گفت
 یا مختار دستت با من که تو از مجلس ابن زیاد بسلاست بیرون شوی و بخوخواهی حسین بن علی هم السلام این جیاز خوخواهره را مقبول
 میسازی و سر و جنته او را در زیر قدم در میسپاری با بچه چون خواهر مختار در جانه کجاح عبدالله بن عمر بن الخطاب بود شوهر شفاعت
 بر آمد بر آنکخت و عهده دزدید زید مختار را شیخ شد و مسئول او با جابت مقرون گشت و یزید این زیاد را از قتل مختار منع نمود
 چنانکه انشاء الله اینقدره جای خود بشیخ میرود با بچه روز دیگر این یزید بیستم را حاضر ساخت و گفت من حکم ابوتراب را در حق تو امضا کردم
 و فرمان داد او را بردار کنند همان چون در راهی بر بند مردی او را گفت ای بیستم آیا توانی خوشتر را از این امیر رمانی دادیت
 از آنکه از علی و آل او برانت جو بیستم بچندید و گفت که من از برای اینکار خلق شده ام در روزی با فاطمه با بچه او را میزدند و بردار زید
 و مردم بر کردار او بنجین شدند عمرو بن حرب گفت تا من بیستم منی سخن میگویم که هر کس بیستم گفت من همسایه تو خواهم شد امروز معلوم شد
 جاریه خود را بر فرمود و هر شب در پای ام بیستم ساکن باش و بجز بر فرزند و آب جافشان یا بیستم بر فرزند و آب جافشان بیستم بیستم بیستم بیستم
 بنی امیه بیستی کرد و خبر این زیاد بردند که بیستم شمار انصیبت کرد و گفت او را انجام کیند تا سخن نتواند گفت پس بیستم انجام زدند و این قول
 کس است که در اسلام انجام شد روز دیگر خون از بینی در دنان بدر میمان او برفت و در سخن ساخت و در سیم او را با صریه یزدند و بکشند
 و شهادت بیستم ده روز قبل از درود حسین بن علی علیه السلام براق بود دیگر از زیاد بن ابی سفيان که در شکر کرده اند که گفت فرزند
 زیاد بن ابیه بودم که رشید الجری را آوردند و او نیز از خاصان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود زیاد او را گفت بگوی دوست تو
 یعنی علی علیه السلام تو را از آنچه من با تو خواهم کرد چه خبر داد بگوی تا آن گنم که او فرمود رشید گفت مرا خبر داد که دستبازی مرا قطع
 کنی

معه و دیگر در
 خبر شهادت بیستم
 هجری

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و مراد برادر میزند زیاد گفت سوگند با خدای که دروغ گفت او را را بکنید تا براه خود میرود چون رشید را دست باز داشتند و در آن
 شد تا از نزد او بیرون شود زیاد بانگ بر خوانان زد که او را باز آرید پس از آن بهتر نمایم که آنچه دوست تو در حق تو خبر داد همون را
 زیرا که چند لگه زنده باشی به محال ما خوابی بود و به ما خوابی خواست و فرمان کرد تا هر دو دست بر روی او را قطع کردند آنجا فرما
 داد که او را بردار کنید و از گردن در آورید نشید گفت هنوز از آنچه در حق من حکم زده چیزی در نزد شما باقی است نمی بینم که اقدام کنید
 زیاد گفت زبانش را نیز از پنج زبند چون زبانش را بر آورد تا قطع کنند گفت مرا حملت بکنید تا کلمه بگویم چون او را حملت دادند
 فقال هذا والله تصدقوا خیراً أمیراً المؤمنین أخری فی یقلع لسانه گفت سوگند با خدای این نیز تصدیق خیر المؤمنین
 زیرا که مرا خبر داد که زبان تو را بخواهند بزد پس زبانش را قطع کردند و از دوش در آوردند و دیگر از ابوالغالبه با سواد حدیث کرده
 که گفت روزی مزرع که از اصحاب علی علیه السلام بود در گفت لبظلمت جیش حتی اذا کانتوا بالیاء و خیف بهم نسی
 روی مقصود میند و کوچ مید چون در بیابان مدینه در میآید زمین او را در میراید و خف میکند ابوالغالبه گفت آن مزرع از
 غیب خبر میدونی این خاص طلیت مزرع گفت آنچه من میگویم محفوظ بدار چه آنچه حدیث از علی شنیدم که او تصدور است کویست آنجا
 خبر دیگر آورد و گفت اَبُو خَدَّانَ رَجُلٌ فَلَقِيْنَا لَنْ وَ لَبَّسْنَا بَيْنَ شَرَفَيْنِ مِنْ شَرَفِيْنَا الْمَسْجِدِ ابوالغالبه گفت همانا از
 غیب حدیث میکنی مزرع گفت آنچه من میگویم گوشوار ابوالغالبه گفت سوگند با خدای حق بر ما سپردند الا آنکه مزرع را بگرفتند
 و بگشتند و بین شرفین مسجد بردار کردند و حدیث خف جیش را بخاری و مسلم در صحیح خود سند ما هم سلمه رضی الله عنهما میسندند
 فرمود از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که در آن مکان بیت میکند و در پیدا بیا به خف که قاری شود نام سلمه عرض کرد رسول الله
 ممکن است که در آنجا عت بعضی کرده خاطر باشد فقال خفف بهم ذلكم یخترون علی ینتایمهم یوم الغیمة
 فرمود ایشانرا خف فرو میکرد لکن چون در قیامت میخند میشود باز پرس هر کس بر حسب نیت او است با جمله جماعتی از بیدار است
 و دیگر کرد از امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمود ما احد جنت علیه الموائس الا و قد اتوا الله فيه فرانا
 یعنی نیت کسی جاری شود بر او موائس در اینجهان زیست کند الا آنکه خداوند آیتی در شان او فرودست مردی از مستغنیین
 برخاست و گفت کدام آیت در شان تو فرود شد جماعتی بر جاستند و سر و متغز او را می گویند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود او را دست
 باز دارید تا پاسخ خویش بشنود پس روی با نمود کرد و فرمود آیا سوره بود قراست کرده گفت خوانده ام پس این بیت مبارک قرا
 کرد اَفْرَجْنَاكَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَبَشَّرْنَاهُ بِسَاطِعِهَا فرمود آنکس که برین پوره کار است رسول خدا
 آنشاهد که در پهلوی او در میآید منم و همچنان روزی یکبار امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر جایی داشت در شامی خطبه این کلمات
 زبان مبارکش رفت اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا بَعْدِي اَلَا كَذِبٌ وَ شَتَّى الرَّحْمَةِ
 وَ تَكُنْ سَيِّدَةً يَشَاءُ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ اَنَا خَافُكَ الْوَصِيَّةِ فَرَمَدَن بِنْدَهُ خَدَّ وَ بَرَادِرُ رَسُولِ خَدِيمٍ وَ سَبَّحَ آفَرِيهَ قَبْلُ
 من و بعد از من این سخن نگوید الا آنکه سخن دروغ کند منم و ارشاد پیغمبر رحمت و منم آنکس که سیده زنان این امت از زوج کرد و منم حتی
 خاتم انبیا و خاتم وصیین مردی از قبیله بنی عیس گفت این چه سخن است که دیگری تواند گفت و بر کوبنده جز تو روانا شد این سخن
 جانب ساری خویش گفت از آن پیش که با اهل خویش پیوسته شود چون زده و مصروع گشت دیگر روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام
 در شامی خطبه فرمود سلونی قبل ان یقعونی بر سید از آن پیش که مراد نیاید که بخوابم خبر میدهم هر یک از شمار از آنچه بیرون
 وید آنچه در میرود و تمام شونامت حالات شمار از بد و نیک و قلیل و کثیر بر شما هم میم بن سائید بن هیر بن درید قسیمی بر امیرالمؤمنین علیه السلام

معجزه دیگر در خبر از شهادت مزرع

معجزه دیگر در حجاج بقران و ابتلا صحرا

معجزه دیگر در خیار اطفال حسین بن علیا سلام

جلد سیم از کتاب و تمناخ التواریخ در وقایع اقالیم سجد

۵۰۸ اعتراض کرد و گفت بجوی بر سر من چند مویت و ریح من چند موی دارد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اما والله لا علم ذلک
 ولیکن این برهانهاست لَوَ أَخْبَرْتُكَ بِهِ وَلَقَدْ أَخْبَرْتُكَ بِغِيَابِكَ وَمَعَالِكَ وَقِيلَ لِي إِنَّ عَلِيَّ كَلَّ شَعْرَةً مِنْ شَعْرَتِي
 وَأَمْسَكَ مَلَكًا بِلَعْنَتِكَ وَشَبَّطَنَا بِسَيْفِكَ وَابْتَدَأَ ذَلِكَ أَنَّ قَوْمِيكَ سَخَلُوا بِغَضَبِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَبَحَسُّوا عَلَيْهِ عَلَيْهِ
 فرمود سوگند با خدای که میدانم در سر تو چند مویت لکن مبرهن توان داشت تو را خبر میدهم از روایات احوال تو همانا در هر موی که بر سر
 علی است که تو را لعن میکند و شیطانت که او را نماید و بر آن لعنتی است که ترا اندر سرای سخته ایست یعنی بجه که سوگند است که با
 رسول خدای قتال میکند همانا فرزند حصیل بن وقت شیر خواره بود و او را عبید بن زیاد بسوی عمر بن سعد رسول فرستاد و امر کرد او را
 در تشیید و تمیید قال حسین بن علی علیهما السلام و صبحگاهی وارد کرد بلا شد که حسین علیه السلام شهید گشت و هم از خبرهای امیر المؤمنین
 که با برادرین عازب فرمود با برادر بَغْلُ الْحُسَيْنِ وَأَنْتَ حَتَّى فَلَا تُشْرُوهُ فَرَمُوهُای بر حسین میکنند و تو زنده میباشی و او را
 حضرت میبخی بر آبرین عازب عرض کرد یا امیر المؤمنین چنین چیزی میدانم این بود ما کاسی که حسین علیه السلام شهید شد بر آبرین عازب
 همین دروغ خورد و همی گفت بیسح حست ازین بزرگتر نمیدانم که در حضرت او حاضر شدم و در رکاب او نشسته شدم و در خطبه تبرک
 علیه السلام اصحاب را از اخبار غیب نمیباید آنها النافلون غیر المغفول عنهم و النار کون الماخوذ منهم مالی اذا کثر
 عن الله ذاهبین والی غیره و اینچنین کاتکه تم آراح بها سائتم الی مرع و مدعی و مشرب و پیغمبر انما هی کالمغلوب
 لئلا تعرف ما ذلوا بها اذا احسن اليها تخيب يومها ذرها و شبعها امرها والله لو شئت ان اخبر کل
 رجل فی اید منکم بجزئیة و مؤیج و جمیع شأنه لفضک و لیکن اخاف ان تکفروا فی بر رسول الله الایا
 مغضبه الی الخاصة من یؤمن ذلک منه و الله یعنه بلحی و اصطفاه علی الخیر ما انطق الا صادقا و
 لقد عهد الی بیدلک بکله و یمتک من یمتک و من یجو و مقال هذا الامر و ما اتقی شهما هم علی را
 الا افرغ فی اذنی و افضی به الی ابها الناس ان الله ما احسبکم علی طاعة الا و اسبغکم الیها و لا انما
 عن معصیه الا و ان الله فضلکم عنها یسود بکروه غافلان که از شما غافل نیستند و افعال شما مکتوب و محفوظ است و ای
 کنندگان چیزی را که بر شما فرض گشته و ای جماعتی که آنچه از حطام دنیوی بدست کرده اید از شما بخوردا فاده چیست مع که شمارا از خداوند بیکار و
 افتاده می نکریم و بسوی غیر خدا جا به و سگ می نمیم چهار پای را مانند که را همان در شبانگاه بیکار کاسی میبکند و مشربی ناگوار برانند همانا این
 چهار پای حیوانی را مانند که خاص از بهر کار و قربانی علف چه دهند و مانند در حق ایشان چنانچه رفته چون نیگونی بیندگان کنند که روز
 ایشان در روز کاران دراز بر نیگونی کند و در همواره کار بر آرزو رود آنگاه فرمود سوگند با خدای که اگر بخوام خبر میدهم هر یک از شمارا از آنچه او
 و مدخل او و جمیع مشروبات و حالات او یعنی سر بر و ضمیر هر یک در پنهان و آشکار هر کس را از قلیل و کثیر میدانم و اگر بخوام میگویم لکن بهم دارم
 که شمارا من کافر شویید و مرا بر رسول خدا تغنیس کند اید و در من غلو کنید لاجرم آن را بر سر را با خاصان صحاب کت آن اخبار را با اخبار اجسا
 میرسانم زیرا که از ایشان مطهرن خاطر مود و دشمنه ام که حوصله ایشان حمل این لعنه بزرگ تواند کرد لغزش بکنند و طریق غلو پنازند سوگند
 بدان کس که محمد را بر استی رسول فرستاد و از جمیع خلق گزیده داشت جز بر استی سخن بکنیم همانا بیخبره پیمان ازین بسته و مرا آگهی داد و وصی
 بلاک بر جانماری را با من نمود و جایگاه نجات هر جنیده را با من گشود داشت و مال این امر خلافت ما شرح کرد و بیسح خبریاتی
 کنده است از آنچه بر سر من میکنند و از او اسب و کار و بیفرمانی مردم با بنجارا تا آنکه آنجمله را در گوش من فرود بخت و مرا کاشنی آگهی داد بان
 ایرومان سوگند با خدای که من شمارا بیسح طاعنی فرمان میدهم الا که خوشتر ما با طاعت از شما پیشی بگیرم و شمارا از بیسح کتابی میگویم

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در اخبار غیب

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

الا انک قبل از شما خوشتر با منی میدارم و با اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از بیم آنکه مردم غالی نشوند خوشتر از اخبار از میغبات و نمانند
 مجزایته بازمیداشت الا آنجا که واجب میافاد که در وی و در رسول خدی و استند جماعتی با رسول خدایش در امر رسالت شرکت نمودند
 و بعضی گفتند خبر نزل یافت که نزد علی علیه السلام شود و او را بر رسالت فرمان داد و او را سهو و سیاه گارض شد و حاضر خدمت تمام آنها
 گشت و این منصب از بر محمد تقریر یافت و طایفه کفشد علی علیه السلام محمد مصطفی را بر سالت نبوی خلق فرستاد و قبیله کفشد ایضا از بانه
 خداوند تبارک و تعالی آنها بقول المشرکون در علی علیه السلام حلول کرده است و برخی کفشد با جده و نده متحد است و او را از خدا باز توانی شناخت
 و از شعری ایشان این شعر گفته

وَمَنْ أَهْلَكَ طَاغُوتًا وَمُودًا بَدَا وَاهِبَهُ
 وَمَنْ كَلَّمَ بَنِي قَوْثَانَ طُورًا ذَبَابًا
 وَمَنْ كَالَ عَلَى الْمَنِيِّ تَوَمًا وَهُوَ ذَائِبُهُ
 مَا لَوْ لَمْ يَأْتِهَا النَّاسُ فَخَارًا وَانْدَابَانِهِ
 و هم از شعری ایشان نشا و درود

إِنَّمَا خَالِقُ الْخَلَائِقِ مَنْ ذَعْرَعٌ
 أَزْكَانَ حِصْنِ حَبْرٍ جَدْبَانَا
 فَذَرِّبْنَا بِإِمَامًا وَمَوْلَى
 وَبِحَدِّ نَالِهِ لَهَا وَرَبَانَا

ذکر علی که در خدمت
 سلطانی قبل از آن
 کفشد

این امی سجده گوید در زمان انصاری بن ارجع عتاسی و اعطی مشهور بعلم رجال و حدیث بود و در پای خیر او از عارف و عامی مردم بغداد
 خلقی کثیر انجمن میگشت و او حکمای متالین و طلبه علوم عقلیه و اهل کلام را دشمن میداشت و از همه قرون مردم شیعی را بد میگفت و زکات
 مواضع نهادند که مردی را بکارند کاهی که با عطا بر سر بنی جیشین با عتساید و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را بد میگفتند از منسلات مسلمان
 از وی پرسش کند و او را خجل سازد و در میان مردم فضیحت فرماید از میان عبد العزیز الکفری را اختیار کرد و مذکر مردی شیعی بود و از علم
 کلام و معلومات معتزله و مسائل ادبیه بهره وافی داشت مگر روزی که با عطا بر فراز منبر جای کرد و طبقات مردم از وضع و شریف صدق
 مسجد افرو گرفتند و صف از منصف بستند و اعطای آغاز سخن کرد و ابتدا بکر صفات خداوند تبارک و تعالی نمود در شامی و خدا و او
 بن عبد العزیز بر خاست و از مسائل عقلیه چیزی چند بقانون تکلیف از معتزله پرسش نمود و جواب هیچیک را با عطا نخواست لاجرم بر طبق
 محاجه و جدل کلمات خطاب و الفاظ سجع و مقفی سخن چند بر هم میبافت و میرداخت و در پایان کار این کلمات بگفت اعتراف الخیر لای
 حَوْلَ وَ اَصْوَابِ فِي سَامِعِهِمْ طَبُولٌ وَ كَلَامِي فِي اَفْئِدَتِهِمْ نَضْوَالٌ يَا مَنْ بِالْاَعْتِرَافِ وَ النِّجَاحِ كَمْ مَحْمُومٌ وَ تَجْوَلُ حَوْلَ مَنْ
 لَا تَذِيكُهُ الْعُقُولُ كَمْ اَقْوَالُ كَمْ اَقْوَالُ جَلَّوْا هَذَا الْعُقُولُ عِنِّي حَيْثُمَا يَمْتَدُّ دُونَ حَوْلِ مَنْ وَ بَانِكُ مَنْ كُوْنُ حَوْلِ مَنْ
 مانند بانک طبل بی اثر و ناسودمند است و کلام من در دهانهای ایشان مانند سیکان تین جا کز است ای کسی که بر قانون اقرال دوری زنی و جوان
 میکنی کسی که عقول دورک ذات او تو اند کرد چند در تفهیم آن نمی کونی من میگویم من میگویم آنجا گفت دست باز در این عقول و مردمان
 چون این چهره زبانی و چهره سخن را دیدند اعطای خوردند و احمد را بانگ زدند که خاموش باش و اعطای شاد شده و طربناک گشت و آغاز
 شطاحی نهاد و کز بهر کفبت سلونی قبل ان تعقدونی احمد دیگر ما، بر خاست و گفت ای شیخ این چه سخن است که میگوئی کس
 بر بخیله تظن نکرده است مگر علی بن ایطالب و تمام خبر معلوم است و از ذکر تمام خبر این سخن همی خواست که امیرالمؤمنین علیه السلام
 فرمود لا تقولوا بعدد الا مدح کذاب و بچگونگی بعد از من بد بچگونگی سخن بکنند الا آنکس که دروغ زن باشد و اعطای منور شاد خاطر و طربناک
 بود و در پاسخ احمد همی بجای که من علم رجال را نیز بجال را نم گفتم که ام علی بن ایطالب اباعلی بن ایطالب بن المبارک انبیا بود
 خوابی با علی بن ایطالب بن اسحق المرززی یا با علی بن ایطالب بن عثمان العیروانی یا علی بن ایطالب بن سلیمان الزاری هفتاد هشت

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع قالیسم

۶۱۰ علی بن ابطالب از روایات احادیث شماره کرد این وقت احمد بن محمد بن عبد العزیز بر عاقت دود تن بگریز زمین بسیار بجایت احمد رفتند و دل بر مرکب نهادند پس احمد گفت ای شیخ آهسته باش کونیده این سخن علی بن ابطالب شوهر فاطمه سیده نساء عالمین است اگر متزاورا بنیشتاسی روشنتر بگویم صاحب این قول آنکس است که وقتی رسول خدای در میان صحاب محمد بر ادبی معیت اذرا بر او خوش خوان و سبقت فرمود که علی نظیر منست و حال جهانید منست ایامکانت و سترت او را پیش نشیدی و مقام رفیع و مجمل منسبح او را هیچ ندستی و اعط خواست احمد را جواب گوید آنگاه از جانب یمن با بگت زد که ای شیخ ساکت باش ما با می مردم محمد بن عبد الله فرادست کن آنکس دیگر است که خداوند در شان او فرموده *ما ضل صاحبکم و ما غوا و ما یبطل عن العقوبه ان هو الا و حی و حی* و همچنان علی بن ابطالب در میان اسامی بسیار است لکن آنکس دیگر است که صاحب شریعت است حق او فرموده *انک انتی پیغمبر الله و حق من مؤمنه الا انک لا یغنی بکد منی تو دمی منی و خلیفه منی و از برای من چنانی که هر دو از برای موسی بود الا انک بعد از من پیغمبری بعوث نشودمان شیخ دانسته باش که اسامی بسیار است و کینت فراوان لکن هر کس را باید بجای خویش شناخت و اخطار در یحاسب او آورده تا پاسخ گوید آنگاه از جانب یسار با بگت دانخت که ای شیخ چندین ز تخم من تو مردی جاهلی و اگر علی بن ابطالب شناسی معذور باشی و گفت*

وَ اِذَا خِطَبْتُ عَلَى الْعِیَةِ قَمَازِدُ اَنْ لَا تَزَالُ مَعْنَاهُ عَجَبًا

این وقت مجلس مضطرب گشت عامه در هم افتادند و سر و مترکید یکدیگر با مست بگویند سر بر سر نه گشت و جاها بر تن چاک شد و عطف بول زده از فبر فرود شد او را بخانه در پر زدند و در بر روی بستند آنچه در بار پادشاه رسید عوانان سلطان داد آمدند مردم را انبخت و جوش باز داشتند تا زدیگر القاصدین آنده فرمان کرد تا احمد و اندو کس را که حاجت او کردند تا خود داشته همچون داشت این محمود بنسند را داد

ذکر معجزات امیر المؤمنین علیه السلام و اخبار آنحضرت از معنیات

ذکر بعضی از معجزات امیر المؤمنین علیه السلام

در جلد دویم از کتاب اقل ناسخ التواریخ در بیعت رسول خدای صلی الله علیه و آله در شناسی وحی و الهام و در سنن معجزه و کرامات و ذکر چیزها از شرفیات رسالت نبوت شریکها ششم و صد و یکم کشف و ششم اکنون در معرفت معجزه سخنی بطریق خطاب استخوان چشم گوئیم معجزه آنست که بر دست بشری بیرون حد بشر امری حادث گردد و مردمان را آوردن مثل آن عاجز باشد لکن واجب نمیکند از صاحب معجزه همواره معجزات متکثره آشکار باشد و هر وقت صاحب معجزه دیدار کرد معجزه او نیز شود بلکه صاحب معجزه چون از دست بیرون شدی یا ندعی از روی معجزه طلب کردی حاجت فرمودی و او نیز بخانوق عادت نمودی تا معجزات امیر المؤمنین علیه السلام همواره ملازم حضرت او بود و دوست و دشمن نظاره میکرد و هیچ آفریده بیرونی نگارند داشت چنانکه بشری در حد و حکم بر با متوازی غیر متخالف بسنوز معال نظر است سخت شرمند از شجاعت امیر المؤمنین علیه السلام گوئیم با اتفاق دوست و دشمن که از غیر قرار و غالب کل غالب است چنانکه غزوات حضرتش در مجلدات ناسخ التواریخ رقم کردیم و جنگهای بدر و احد و غزوات بصره و صفین و دیگر معجزات را باز فرمودیم و از لیل الهی بر چیزی بگاشتم که بروایت شیعی و شیعی و عالی ذهابی در آنجنگ نهصد کس را و انا که کتر نگاشتمه اند با نصد کس با با ذو الفقار بزرگ گشت و بهر زخم تکیه می گفت این شیخ بر درع آهن خود آهن فرود میآورد و تیغ او این میدرد و مرد میگشت آبا هیچ آفریده اینکار تواند کرد و یاد در خورشامی اینمقام تواند بود امیر المؤمنین علیه السلام در این غزوات اخطا نظر تراست که در بلکه این معجزات ملازم غالب بشری او بود و آن کار که فوق طاقت بشر باشد در شمار معجزات او دو دیگر نصیب امیر المؤمنین

جلد سیم از کتاب دیم نامح التواریخ در وقایع اقبال سیم

۱۲ ۶ **صَبَّ بِرُؤْمٍ أَمْراً وَلَا يَدْرِي كَيْفَ يَنْصَبُ حَبَالَةَ الَّذِينَ لَا صَيْطِبَادَ اللَّهُ وَأَهْوَى بَعْدُ مَصْلُوبٌ بِرَيْشٍ وَخَرَجَ عَلَيْهِ**
 بن زیر فرمود مردیست جلت که در خدمت اندیش در طلب خلافت بیرون میشود و راههای خود را از هر دو بنا کسره میدارد و
 دنیای خود را بادی میسازد و در پیمان کار بدست قریش عرضه دارد و بر او میشود و دیگر خبر داد از هلاکت بصره با سبب غرق
 دیگر باره بیلای مقاتل جماعتی نماند چنانکه در کتاب جمل خطبه آنحضرت که مشرب بخبر بود مر قوم افاد و دیگر خبر داد که سادات بنی اشتم
 ناصر و داعی غیر ایشان خروج خواهند کرد آنجا که میفرماید **إِنَّ لَإِلَٰهَ إِلَّا مُحَمَّدٌ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَرِيمٌ فَظَهَرَ اللَّهُ إِذَا أَسَاءَ**
دَعَاكَ حَتَّىٰ تَعْلَمَ بِأَذْنِ اللَّهِ فَتَدْعُوا إِلَىٰ اللَّهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا اللَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ که خداوند ظاهر میکند
 کاسبی که بخوابد و ایشان بر پای میشوند و مردمان را بدین خداوند دعوت میکنند و ایشان حسن بن زید طلق باعی کبیر و محمد بن زید طلق
 بداعی صغیر و حسن بن علی طلق بنا صغیر و ناصر و ناصر بن غیر از ایشان بودند که از ابتدای دیست پنجاه سال هجری در طبرستان
 کردند چنانکه انشاء الله در جای خود شرح میرود و دیگر خبر داد از مقتل نفس کبیر و محمد بن عبدالله المحض بن حسن ثقی بن امام حسن علیه
 السلام در مدینه آنجا که میفرماید **إِنَّهُ يُقْتَلُ عِنْدَ أَجْدَادِ الْوَيْتِ** و همچنین خبر داد از مقتل برادرش ابراهیم بن عبدالله بن حسن
 باخرا و آنموضعی است میان واسط و کوفه آنجا که میفرماید **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَظَهَرَ وَبَيَّنَّ بَعْدَ ذَلِكَ بَعْضُ مَا فِيهَا مِنْ مَعْرِفَةِ**
بِأَيِّهِمْ سَأَلْتُمْ عَنِ الْوَيْتِ مَيْبُتُهُ فَبِأَيِّهِمْ سَأَلْتُمْ الْوَيْتِ سَأَلْتُمْ عَنْهُ وَوَهْنٌ عَضُدُهُ مَيِّمٌ يَدُهُ بَأَيْمٍ مَقْبُولٌ میرود
 از پس آنکه خروج میکند و مخور میشود از پس آنکه غلبه میجوید و او بر خرم تری در میگذرد که گذار آن دیده نمی شود و کوه سید که گذاری که قال
 اوست مثل اوست و تپه بادینروی بازوی دهان محمد که معروف بقرن کبیر است و ابراهیم و محی صاحب علم پسری عبدالله
 محض از مدینه را از این روی منحرف شد که پدرش حسن ثقی است یعنی حسن دیم و او حسن بن علی بن ابطالب است و مادر عبدالله
 فاطمه و قرام حسین علیه السلام است و عبدالله خالص و خلاص این دو سبط شریف است شرح حال هر یک انشاء الله در جای خود خواهد
 خواهم داشت و غزوات ایشان و کشندگان ایشان از ایشین شرح رقم خواهم کرد و عبدالله محض در جمل حضور و واقعی شمشیر شد و دیگر خبر
 داد از مقتولین فوج فوج خا رجنامه موضعی است نزدیک بکوه و قوله **فِيهِمْ فَمِنْ خَيْرٍ أَهْلِ الْأَرْضِ** از زمین خیر اهل
 الارض امیر المؤمنین علیه السلام ایشان از جمله نیکوترین مردم جهان و نمود همانا ابوعلی حسین بن حسن ثقی بن عبدالله محض بن حسن
 ثقی بن حسن بن علی بن ابطالب علیهما السلام در سال یکصد و شصت و نه هجری خروج کرد و مدینه را گرفت و حاکم مدینه کشت از
 آنجا بکوه رفت اوی عباسی لشکر بدو رساند در موضع قح قال **دَعَا حَسِينَ بْنَ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ** او در بوم تو بر شمشیر شدند و حسن بن علی
 عبدالله که بر حضور و قاپرون آمدیم در آن روز شمشیر شد و او پس بن عبدالله بن حسن از آنمکه بکوهت بجانب مغرب که بخت بود
 اندلس سلطنت یافت هر دو اگر شمشیر فرستاد و او با بر شمشیر ساخت انشاء الله احوال هر یک در جای خود شرح میرود و دیگر خبر
 داد از طلوع علمای سیاه که از جانب خراسان بیار میشود و از طاهر بن محمد بن معروف بدو پیوسته استحق بن ابراهیم از آل سب
 از قبیل بنی زریق که داعی دولت عباسی بودند چنانکه انشاء الله در جای خود شرح میرود و دیگر خبر داد از سلاطین علوی که در مملکت
 مغرب سلطنت یافتند و ایشان ادریس بن عبدالله محض و ده تن از فرزندان اوست که نبوت در اندلس سلطنت کردند چنانکه شرح حال
 ایشان انشاء الله در جای خود شرح میرود و دیگر خبر داد از سلاطین اسمعیلی که در مملکت فیروان و مصر سلطنت یافتند و اول که امیر المؤمنین
 علیه السلام در حق او میفرماید **هُوَ أَوْلَاهُمْ ثُمَّ بَقِيَ صَالِحُ الْفِرَوَانَ النَّحْسُ الْمُبْتَضُّ ذُو الْقَسْبِ الْحَمِصِيُّ الْمُنْتَجِبِيُّ مِنْ سُلْطَانِ**
ذِي الْبَدَاوِيِّ لِلْمُنْتَجِبِيِّ بِالْوَيْتِ میفرماید اول ایشان محمد بن عبدالله است که در قیران خروج میکند و کوه در دیم و دیم و دیم و دیم و دیم و دیم

خبر کلنج
خبر دیکر

خبر نفس کبیر

خبر ابراهیم

خبر ابراهیم و محی

خبر مقتولین

خبر طاهر و دینار

خبر سلاطین
در مغرب

خبر سلاطین
اسمیعیلی

ان شاء الله
و ان شاء الله
و ان شاء الله

جله سیم از کتاب و تم نامح التواریخ در وفایع اقالیم سیم

۱۴ السن القائمة والاناار البینه والعهد القریب الذمه علیه بانى النبوة واعلوان الشيطان انما سیتی
 لکن طرهه لتتبعوا حقیقه در خطبه خبر سید ه از ظهور امام مستقر قائم آل محمد صلوات الله علیه وعلی آباءه علیه السلام مرفوعاً
 میازد هوار او بر میگردد و میل نفوس را بجانب تقوی و هدی گامی که مردمان بر میگرددند سواى نفس را بر طریق هدی و محکوم میدارند
 خلق را با حکام قرآن فنی که مردمان قرآنرا مسطوف میزنند با آرای خویش همانند آنوقت حرب بر اعتقاد شما در آید و بر پای با سید
 و دندان نماید مانند شیری که کشترا بس کرده باشد و پستانها پر شیر دارد چند که شیرین شیر در حاقبتش و خیم باشد آن می مردم بنام
 که فردا آید و نیک زود در آید و قایل محمد ظاهر شود و عمال این ستمکاران را بر کثیر اعمال با خود دارد و زمین مهادن چند را که بجای
 جگر پاردهی اوست در حضرت او عرضه دهد و کلیدهای خزاین از در طوع و رغبت بسیار در حضرتش قانون حدل بوضعت
 بر شما اتفاقاً و آنچه از احکام کتاب سنت میرانیده اند زنده فرماید تا آن می مردم همانا که نام که عبد الملک بن مروان در شام بکند
 در داده و مردم را بخوشین دعوت کرده و علمهای خود را در ظاهر کوفه بر افراشته و امور کوفه را دیگر کون ساخته و مانند نایه کردن
 مردمان را با دندان جراحت کرده و زمین را با سرطی بریده بساط کسرت و بر زحمت ایام و ارا مل و قتل قایل چون سبب صا زده
 کشاده و بر پشت زمین کردار گیر و تمرا و کران افتاده میدان ظلم و ستم دراز کند و عملهای کران اخذ چندان که شمارا در اطراف جهان
 پراکنده بپسیند و از شما باقی نماند الا با نذاره دارونی که در چشم کشند و از جمله امیر المؤمنین علیه السلام خبر سید ه از ریاست عبد الملک
 و قتل عرب در زمان او در ایام عبد الرحمن بن شمس و صعب بن سیر و حجاج و غیر از آن چنانکه هر یک انشا الله در جا خود شرح می
 آنگاه میفرماید این ظلم و ستم همچنان باید تا گامی که سلطنت از دست عبد الملک بدست عرب منتقل شود یعنی از بنی امیه به بنی عباس
 انتقال آید و بدست عبد الملک از بنی امیه زایل شود که فرزندان او در زمان عبد الملک از آنجا میفرماید مردم دست باز نرسید
 قوانین استوار و علامات بر پیشرو و خوار میگیرید بیان مرا که از آثار نبوت و سنن رسول خداست بدانید که شیطان جعل نماید
 طریق خود را بر شما تا از قهای او برود و اطاعت او کند در بر حال بر شریعت مصطفی روید و طریق سلاطین حج که از پس یکدیگر در سینه
 کبر میروید که اینجملات جبار از میخباتت سید رضی در نج البلاغه نیاورده چه او از خطب امیر المؤمنین علیه السلام با جهاد خود در حقا
 نموده قوله علیه السلام و کم یکنون لیجوز علیها غیری و اولی الذین کفر با قولی اصحاب الجحیم و التهمون
 و انهم الله لولا ان تشکروا لمدعوا العمل لکم بما قضی الله عز وجل علی لسان نبتکم لمن فاعلمهم مبصر
 لیسلا لکم غارفا للهدهم الذین یحتمن علیهم ساونهم قبل ان تقفون فی فانی مهتت عن قریب او معقول بل
 فلانما یبظیر اشفاها ان یخصب هذه یدهم میفرماید بخیرین بچکس را آنحضرت و جلادت نبود که با اهل جبل و نردون
 مقاتلت آغاز و اگر من در میان شما نبودم بچکس با ایشان تعامل نمیداد زیرا که عایشه و طلحه و زبیر سه تن از مسلمانان مکانی بر که
 داشتند و ایشانرا از اهل بهشت میداشتند و همچنان خوارج نردوان قرآن خوانان و ناکرند از ان بودند و مسلمانان نمیدانستند
 که ایشان مرتد گشته و قتل ایشان واجب افتاد لاجرم من حق را آشکار ساختم و ایشانرا از بیخ و بن بر انداختم سو کند با خدای
 اگر بیم نداشتیم که شما شریعت را دست باز نذوقد فیض را از پس پشت اندازید و من بیانشید بر این حدیث بگردم شمارا بد آنچه خود
 در حق شما سپهر شمارا فرموده و او مرا آگهی داده که اطاعت نمودید و از در نصیرت با اینجاعت که طریق منالالت سپردند مقاتلت
 کردید بپرسید از من از آن پس که مراد نیاید همانا زنده باشد که من بپیرم یا کشته شوم بلکه کشته شوم بدست شقی ترین مردم و
 ریش من با خون من نیکین میشود و نیز در حق بنی امیه میفرماید یظلموا أهلنا یظلموا أهلنا یظلموا أهلنا یظلموا أهلنا یظلموا أهلنا

این خطبه در روز
 چهارم از خطبه
 سیم است

کتاب خوارج کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و ظَلَمًا وَيَدْعَا إِلَى أَنْ يَسْعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَبْرُ وَنَهَا وَبَكَّرَ عَدَهَا وَبَنَحَ أَوْ نَادَاهَا أَلَا يَكُونُ دِرْكَهَا فَانْتَضَرُوا
 قَوْمًا كَانُوا أَصْحَابَ زَابَانٍ بَدْرٍ وَحُسَيْنٍ نُوحُوا وَلَا تَمْلِكُوا عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ فَيَسْبِقُوا عَلَيْهِمُ الْبَيْتَةَ وَبِحَالِكُمْ
 الْبَيْتَةَ مِغْرًا يَدِينِي أَيْسَهُ بَعُوتٌ مِشُونَدُ وَا بِلِ بَاغِلِ اِيْشَانِ بَرَابِلِ حَقِّ غَلْبَةِ سِجُودِ چَندَ اَكْذَرِ مِزِ اِيْشَانِ اَزْ ظَلْمِ وَحُضُوتِ وَبَدْعَتِ اَكْذَرِ اِيْشَانِ
 تَا كَا اِيْ كِهْ خُداوندِ قهر و غلبه خود را بر ايشان فرود ميآورد و مستور حشمت ايشان را در هم ميشكند و تا مي رسد دولت آنجماعت را از بين مي كند
 بدانند كه شما اين گروه راديدار ميكنيد در حالتي كه اهل حق را دشمن دارند پس نصرت كنيد اصحاب رسول خدا را كه در بدر حسين
 ملازم خدمت آنحضرت بودند تا از خداوند پادشاه نيكو يابيد و پادشاهان اهل حق بجهت استمان نشويد و بزرگان آنجماعت مپايند
 تا ايشان را در ايجان مستلا سازيد و خود را در آنسري در نعمت و بلا اهنيد و بيز خبر ميدهد از غلبه بنی ابي وقوت عمال ايشان
 اَلَا مِثْلُ اِنْتِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ تَوْلَاهُ اِذَا زَاةَ اَطَاعَهُ وَاِنْ تَوَا اَبِي عَمْرٍ وَاَنْتُمْ اَللّٰهُ لَوْ فَرَّقُوْكُمْ كُنْتُمْ
 كَلَّ حَجْرًا لِحَبْرِكُمْ اَللّٰهُ لَيْتَ بَوِيْمٌ لَّهُمْ مِغْرًا يَدِينِي اِيْشَانِ مَانُوْدُ خُوَابِيْدُ وَا زْ فَرَا نَبْرَدَارِيْ سِجَارَهْ خُوَابِيْشْتِ
 اگر چه حكومت ايشان بر شما فليل باشد مانند انتصار عبد مولاي خود را كه ابي كه او حاضر است از در حضرت طاقت كند
 چون غايب شود شتم كند و نا محوار كويد سو كند باند ابي كه پرا كنده سازند چنانكه ميگوييد در بقول جاي كنيد خداوند شما را از هر گنا
 ايشان فراموش كند و دست شما كيف فرمايد و نيز از اين حكمت از قدام آل محمد صلي الله عليه و آله خبر ميدهد فَا تَنْظُرُوا اَهْلًا يَلْبَسُ بَيْنَكُمْ
 فَاِنْ لَبَدُوا فَا لِيْدُوا وَاِذَا اِنْ تَنْظُرُوْكُمْ فَا تَنْظُرُوْهُمْ فَلْيَغْرِبْ اَللّٰهُ الْبَيْتَةَ بِرَجُلٍ مِثْلَا اَهْلَالِ الْبَيْتِ يَابِيْ اَبِيْنَ
 خَيْرُهُ الْاِيْمَاءُ لَا يَعْطِيْهِمْ اِلَّا السَّبْفَ هَرَجَاهُمْ وَ مَوْضِعًا عَلَيَّ عَائِيْهِ ثُمَّ اِنْبَهَ اَحْسَ تَقُوْلُ فُرَيْسٌ لَوْ كَانِ
 هَذَا مِنْ وَا لِدِ فَا لِحْمِ لِرَجِيْنَا بِنَبِيْنِهِ اَللّٰهُ بِنَبِيْنِهِ اَمْتَهُ حَتَّى يَجْعَلَهُمْ حَطَامًا وَا دُفَا نَا مَلْعُوْبِيْنَ اَبِيْنَا اَنْتَقِفُوا اِحْدَا
 وَا قُلُوْا نَفْتِيْنَا سِنَّةَ اَللّٰهِ فِي الَّذِيْنَ حَلَوْا مِنْ قَبْلِ وَا لَنْ يَجِدَ لِسِنَّةِ اَللّٰهِ بِنَدْبَلَا مِغْرًا يَدِينِي اِيْشَانِ
 بيت پيغمبر خود را آنجا كه آفات كند استاده شود و چون از شما نصرت جويند ايشان را نصرت كنيد همانا خداوند آن قسمه كه در آخر
 الزمان مظلوم و متركم كردد دست مروى زابل ميت منقطع و مكشوف سازد آنگاه مي فرمايد پر دم پيداي سپر بهترين زمان ما را بود و اين
 سخن قايم آل محمد صلي الله عليه و آله را خواهد مي فرمايد كه ابي كه ظهور كند هشت روز شمشير از گردن فرو كند اورد و مناخدين ايمت و دين
 بنی اميه را كرون بزند و قریش همي كويد تا نيزد اگر از فرزندان فاطمه است بر ما حرم كند و خداوند او را بر قطع و قطع بنی اميه بكار
 تا ايشان را در هم شكند و از هم فروريزد و ايشان دور افتادگان از رحمت خداوندند و هر جا بدست شود بكم سنت خداوند همي مايد يا خود
 مقبول كردد چنانكه از اين پیش پيغمبران خدا ميرون آن سنت كاز كردد و سنت خدا را تفسير و تبديل مايد كردد و مكشوفت مايد كه مرسوم
 شيعي متفق اند كه قائم آل محمد فرزند امام حسن عسكري عليه السلام است كه از رجس متولد شد و او وكيل كارخانه خداوند و وكيل نظر كار
 جهان و حجت يزدان بر جبايگان است و او را خداوند زنده كند است دعاي حاجت و بهنگام ظهور او را كسي خبر خدایي نداند و كاهي
 كه ظاهر شود مردمان بر كبد شسته رحمت كند و دشمنان آل محمد با ركشت نمانند و آنحضرت بلكافات آنچه از پیش كردد تا آغاز كيف فرمايد
 تبع انتقام بگشود و همكاران بگشود و جوائز از عدل و صفت آگنده كند آنگاه بهنگامه رتخيزد از آيد و قيامت آشكار شود و اما حجت
 افضليه و اهل سنت و جماعت بر آنند كه صدي موعود در آخر الزمان از سادات بنی فاطمه بوجود خواهد آمد و عالم را از عدل و داد آگنده
 خواهد ساخت و از اصحاب بنی اميه و اولاد ابوسفیان بن حرب ميخاني موعود را كه آن هنگام سلطنت خواهد داشت خواهد گشت و اشاع
 و اتباع او را از پنج و بن خواهد زد آنوقت عيسى عليه السلام آسمان فرود خواهد شد و دابة الارض ظاهر خواهد گشت و نوح صور و خسرو شتر

و بعد از آنکه از این سخن گفتند
 و بعد از آنکه از این سخن گفتند
 و بعد از آنکه از این سخن گفتند

جله سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیه

۱۰۶ آشکار خواهد شد و ما احوال قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و کفایت ظهور حضرتش را انشاء الله در جای خود بشرح خواهیم گنج گشت
 اکنون شرحی در معرفت بجزات امیرالمؤمنین علیه السلام خواهیم نگاشت همانا حضرت امیرالمؤمنین در حد فترت و فخر و تکریم
 بشرف نیست لکن من بنده با نذره وسیع خویش بعضی از معجزات حضرتش را در جلد دویم از کتاب اول ناسخ التواریخ و بعضی را در جلد
 اول از کتاب دویم و بعضی را در کتاب ابو بکر و بعضی را در کتاب عمر و بعضی را در کتاب عثمان شرح شده در کتاب اصحاب و بعضی
 در کتاب جعل و بعضی را در کتاب صفین و بعضی را در کتاب خوارج نگاشتم و بعضی را انشاء الله خواهیم نگاشت اکنون همی گویم که کتاب
 نوح البلاغه را که سید رضی طیفق فرموده و تحت خطب امیرالمؤمنین علیه السلام را باختیار خود نگاشت ازین تحریر اوست اکنون
 سال میکند رده و تاریخ آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام از غیب داده بعضی قبل از تخریر نوح البلاغه واقع شده مانند ظهور حجاج و ظهور
 عمرو بن یوسف و طلوع زنج و سلطنت مروان بن الحکم و اولاد او و غیر ذلک چنانچه بعضی مرقوم شد و بعضی از آن اخبار بعد از
 تخریر نوح البلاغه واقع شد مانند تعیین سلطنت آل بویه و مانند خروج داعی کبیر و ناصر توح و سلطنت منول و غیر ذلک چنانچه
 بعضی بشرح رفت و بعضی را شکل و شبتهی در سال طیفق نوح البلاغه نیست لاجرم حکم عقل شکلی و شبتهی از برای کس نمائند کبیر
 المؤمنین علیه السلام عالم عالم ما کون بوده که بدین شرح خبر از حوادث روزگار آئینده داد پس واجب میکند که از برای مراعف
 شکلی و شبتهی بجای نمائند که آن امام صادق اللوحی آنخبر را که از غیب داده و ما بسنوزبان ز رسیدیم هم صدق باشد پس درین
 طور قائم آل محمد و حدیث قبر و کبر و منکر و رسیدن حشر و شرح حساب و بهشت و دوزخ و جزاین آنچه خبر داده باید استوار بود
 و بدانکه بدان خواهد رسید و خویشین را فریب نهد و فریب آئین نخورد و لغزش نکند اللهم احفظنا بحق محمد و آله الایمان
 ذکر ظهور مردم غالی در حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ذکر ظهور مردم
غالی

مکشوف بود که مسلمانان مؤتبه بن ابی سفیان را طاعنی و باغی میه استند در فسق او بگردد و کفر و شرک او شکلی و شبتهی نداشتند لکن
 امر عایشه و طلحه و زبیر بر مسلمانان محل شک و ریب بود چه عایشه در شمار زوجات مطهرات بود و در طهارت مساحت آیات
 قرآنی فرود شد و طلحه و زبیر در شمار عشره مبشره بودند و حاضر در واحد گشتند و از نسبت کنندگان تحت شجره بودند چنانکه در جای
 خود بشرح رفت همچنان در کار خوارج و قتل ایشان مسلمانان را آلوده شک و شبتهی میسازد چنانچه عت و داوره هزار مرد و هزار
 بودند و از کثرت نوح و جهت ایشان چون سینه شتر بود همیشه تا باعداد نماز گذاران بودند و همه روز تا بشام قرآن خوانان
 در روزه داران بودند و در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در طلب دنیا درم نمیدادند بلکه خطاکا میگردند لاجرم مسلمانان از او در دنیا
 کفانی بخلا میرفت و در تاسیس ایمان قرشی عارض میشت که بساد آنجماعت حتی بودند و ما با ایشان بناحق رزم دادیم لاجرم بر سر
 المؤمنین علیه السلام واجب افتاد که ایشان را از او بهینه شک و شبتهی بچاند و از تیه حیرت بر نماند پس آن غار معجزات نهاد و چهار
 از اخبار غیبیه می داد چنانکه جماعتی در حق او غالی شدند و او را با الوهیت ستایش کردند چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
 از پیش آنخبر داد آنجا که فرمود **هَذَا كَيْفَ يَكْفُرُ غَالِي وَ مَنُحَضُّ غَالِي يَسِيءُ عَلَى رُؤُوسِهِمْ يَسِيءُ عَلَى رُؤُوسِهِمْ يَسِيءُ عَلَى رُؤُوسِهِمْ**
 دوزخ میگردی که آنکس که ترا دوست دارد و در تو غلو میکند و تو را بجد او ندی میسازد و دیگر آنکس که تو را دشمن میدارد و تو را از
 محل تو ساقط میسازد و در جای دیگر میفرماید **وَالَّذِينَ تَقْتُلُونَ أَنفُسَهُمْ يَسَاءَ عَاقِبَتُهُمْ أَيَّ عَاقِبَةٍ لَمَّا كَانُوا فِي أَعْيُنِنَا**
فَالَّذِينَ نَتَّضِرُّهُمِ فِي يَوْمِ نُنْفِذُ فِيكَ مَطَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَكٍ مِنَّا لَتَأْتِيَهُنَّ لَأَخَذُوا الْقُرَابَ مِنْ مَخِيطٍ
فَدَمَبِكُ لِلْبَرَكَةِ فَرَمُودُ سَوَكُنْدُ مَا نَحْدُ أَيُّ كَهَانَ مِنْ بَرَسْتِ وَ سَتَا كَرْتَرِ سِدِمُ كَجَمَاعَتِي أَرَاتِبُ مِنْ رَحِي تَوَانُ كُونِيْدُ كَه

غالی و غالی

کتاب خواجه از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند و او را بخداوندی پرستش کردند همانا خبر روز در حق تو سخن گفتیم که بر هیچ جماعت عبودتی
 الا آنکه خاک قدمت را از برای برکت ما خود را زد چنانکه در کتاب رسول خدای نیز بدین معنی اشارت کردیم اکنون بحدیث
 مردم غالی باز آییم چون بعد از قتل خواجه مردمان از امیرالمؤمنین علیه السلام آن معجزات و کرامات و اخبار از معنیات مشاهده کردند
 جماعتی از کوفه تا همدان آمدند و در میان ادراک معرفت لنگ بود علی علیه السلام را بخدای مستودند و اگر چه چنان استند
 که خداوند در جسم او حلول فرموده و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز میفرماید **بِهَا لَيْفَةٌ وَجَلَانٌ مَحَبَّةٌ مَبْطُرٌ بَضِيعَةٌ غَيْرُ مَوْضِعٍ**
وَبِمَدْحِي عَالِي الدَّرَجَةِ وَبِمَنْبُغِ مَقْتَرِي تَوْمِينِي عِيَا أَنَا مِينَةٌ تَوْحِيٌّ یعنی او مرد درین احوال میشود یکی دوستی که مرا از آنچه می
 افزودن میخواند و مرا بخبری که درین قیامت مدح میکند و دیگر آنکه کسی که قرار برین میدهد و نسبت میکند مرا چیزی که از آن بری هستم با محمد
 علیه السلام بعد از قتل خواجه بر جماعتی عبودت داد و ذکر است که در ایام شهر رمضان گروهی گرد هم نشستند و با کلمات و مشروبات
 مشغول امیرالمؤمنین علیه السلام همان یکشید و فرمود تا شما مسافرانید یا سیار ایند گفتند نه مسافرانیم و نه سیار فرمود اگر از اهل کتاب
 باشید قبول حریت شمارا از ناپرس و مواخات محفوظ میدارم و گفتند ما از اهل کتاب نیستیم فرمود پس اهل کتاب در شهر رمضان
 حیت عبد الله بن سبک از مردم غالی اول گرسنگی گفت **أَنْتَ تَنْتَهِ تَوْنِي تَوْنِي** و از این سخن قصد کرد که توفی خداوند
 بزندان و آفریننده این و جان امیرالمؤمنین علیه السلام اندیشه او را بدانت در زمان از سبب و آمد و پیشانی بر خاک نهادن
 سر ز سجده برداشت و گفت و ای بر شام من بنده از بندگان خدایم از خدای تبرسید و با اسلام باز آید ایشان انکار کردند چند
 کرت بفرمود و آنجماعت اطاعت نکردند لاجرم برخاست و پای در رکاب کرد و فرمان داد تا آنجماعت دست بگردن بسته یارند
 تا آنجا که فرود شد پس بفرمود زمین را از دو جای نزدیک یکدیگر حفر کردند و آتش و حطب حاضر نمودند و این کلمات بفرمود
أَلَا تَوْنٌ فَلَا حَفْرَةَ حَفْرًا **إِنِّي إِذَا زَأَيْتُ أَمْرًا مَشْكُرًا**
أَوْ فَعَلْتُ نَارًا مَوْءُودَةً تَعْتَبِرًا

و از آن و حفره یکی سر پوشیده و آن دیگر کشاده و جماعت غالی را در آن حفره سر پوشیده و جای او اند پس حطب را آن حفره کشاده بچند
 و آتش در زدند تا دخان را در حفره سر پوشیده در رفت و جماعت غالی را رحمت می کرد این هنگام از فرزند حفره بانگ بر میان
 زدند که خویشتر را بیا که نسید و طریق توبت و آتایت که برید چند آنکه این سخن تکرار کردند آنجماعت پذیرفتار شدند تا کاهن که حطب
 آفرودت گشت و حرارت آتش بر ایشان رسید این وقت بانگ در دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام با فحاشا طرب داشتند و گفتند **أَلَا أَنْ**
ظَهَرَ لَنَا ظُهُورًا مَبِينًا أَنَّكَ أَنْتَ الْإِلَهُ لِأَنَّ ابْنَ عَمِّكَ إِلَهُهُ أَرْسَلَنَاهُ قَالَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالنَّارِ وَالنَّارِ
 یعنی اکنون ظاهر شد و اینک روشن گشت که تو خداوند یزدانی زیر آنگاه که پسر عم خود محمد بن عبدالله را بر سالست فرستادی ماه خیر را
 که جز خداوند آتش بجای آتش کسی را عذاب نکند و اینک تو ما را با آتش عذاب میکنی لاجرم خداوند یزدان توفی این بگفتند و آتش
 ایشان را فرو گرفت و پاک بسوخت و همچنان در حقیقت خویش استوار بودند شاعر بدین معنی اشارت کند **مَوْءُودٌ**
لَهُمْ فِي الْمَنِيَّةِ حَبَّتٌ شَانَتْ **إِذَا لَمْ تَوْمِئْ فِي ذِي الْحَفْرَةِ**
إِذَا مَا حَشْنَا حَطْبًا بَيْنًا **فَلَا كَالْمَوْءُودِ نَعْدًا غَيْرَ دِينِ**

اما این جماعت از اصحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین عبدالله بن سببا گفته اند که او را شفاعت کردند فرمود
 او را مضمومیدارم بشرط که در کوفه سکون اختیار نکند گفتند بجا شود فرمود در مدین چندان که بسیار از کوفه هجرت نمود و در مدین استقامت

بسم الله الرحمن الرحيم ناسخ التواريخ در وصف افعال ائمه

۹۱۸
 میرالمؤمنین علیه السلام شیکت ایست یکباره عقیدت خویش آشکار کرد و آن سخنها عادت نمود جماعت دعوت
 او را شنیدند و در کردار او انجمن شدند و بعد از آن بنیاسانک در داد و قال و الله اوجینمونا ید ما غیره فی سبین
 صرّه لمعلنا انه لم یکن ولا یمنون حتی یسوف العرب بعضاه گفت سوکنه باخدائی که مقدر و مانع او را در مفاد
 صرّه در زرد ما حاضر کشیدیم که او فرمود است هرگز نمیزد تا عمر بر اینک چوب نراند با بچه عبدیه بن صبره احمد و عبد الله بن عمرو
 بن عرب الکندی که روی خورک در کرد عبد الله بن سببا فرزند شد و سخن ایشان در بلاد او بسیار پرکنه گشت و مردمان در تنگ
 و شبست آنها ندوگفتند آنچه که علی علیه السلام از عیب کسی گفت خبر خدای کس نماند یا آنکس اندک ندی روی حلال کند خود
 آنکه که در از خیر بر کند فرمود و الله ما قلعت باب خیر یقوه جسد اینه بل یقوه الیه یعنی قسم بخدای که من در خیر
 لغوت جسمانی برکنم بلکه لغوت الهی کنم و همچنان رسول خدای در حق او فرمود و حد صدق و عدل و نصر عبده و هو
 الاخرایب و حدک الذی همم الاخرات هو علی بن ابیطالب چه در جنگ خندق عمرو بن عبد و در اکتب و لشکر خرا
 زده است شند ابن ابی الحدید حدیث میکند که مردی از اهل سنت و جماعت **ع** این از مردم شیعی در تفسیرت ابو بکر و علی سخن با حجاج کرد
 و مردی از اهل فتنه که جانب بیچیک را رعایتی و حمایتی داشت حکم ساختند فاکتد لها کمین من شک فی عیندیه
 فایست جنبل الله لغت نسبت است در میان کسی که مردمان در عقیدت او شک دارند که آیا مسلمانی گرفت یا دیگر
 بود یا آنکس که روی از مردمانش خدای میدانند هم اکنون بدستان آنیم جماعتی بر عبد الله بن سببا کرد آمدند ایشان را بسیار گفتند
 این جماعت سخن بر این نهادند که علی علیه السلام فرمود است او نفر آسمان کرده است و رعد و برق صوت است و کاهی که بانگ شنید
 گفتند السلام علیک یا امیرالمؤمنین و بر رسول خدای دروغ بستند و گفتند از آنچه خداوند بدو وحی فرستاده از رویکی را ظاهر رساند
 و بکر اصلاح دید خویش پوشیده داشت حسن بن علی بن محمد بن حنفیه رساله بر او ایشان گشت و دیگر مغیره بن سعید مولی کجیل در طلب
 دنیا طریق مردم غالی گرفت و گفت اگر علی بخواهد مردم عادی شود و خیر ایشانرا که در گذشته اند زنده کند و جماعتی با او پیوسته شدند
 آنگاه بخدمت ابی جعفر محمد بن علی بن محسن علیه السلام حاضر شد و عرض کرد مردمان را اگسی بده و بگو من با بر عیب انامیم تا عراق را
 بنام تو منفر سازم امام علیه السلام بر آشت و او را زجر کرد و بگفت و از پیش خود بر اند آنگاه مغیره نزدیک ابو شام عبد الله بن محمد
 بن حنفیه آمد و این سخن با او گفت ابو شام در چشم شد و بر جست و او را بگرفت و چندان با ضربات سخت زد و بگفت که روزی
 چند بلازم بگشت پس از مدتی او چون بهبودی یافت نزد محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن علیه السلام رفت و این سخن با او در میان نهاد
 محمد مردی کم سخن بود او را جوابی باز نداد و تعاقب فرمود مغیره را سکوت محمد طبع انکند و موجب رضای او شد و قال آثمهد
 ان هذا هو الهدی الذی یلین به رسول الله صلی الله علیه و آله و آتته فایم اهل البیت گفت شهادت
 میبیم که محمد بن عبد الله بن حسن همان مهدی موعود است که رسول خدای صلی الله علیه و آله بطور اوشادت داده و اوست فایم
 آل الله و علی بن محسن علیها السلام او را وحی نموده و وصیت فرموده و بجانب کوفه سفر کرد و در کوفه آغاز سعیده نهاد و گفت محمد را
 فرمود که چون است یایم مردم را بکنم و بتفایت هموم پلان سازم و صحاب خود را سفر کردن فرمود و حکم داد تا باینده کان جدا
 بدینگونه کار کنند بعضی از اصحاب گفتند ما شناخته بر مردمان جیاریم و ایشانرا بر جبهه پلان و دما رسیاریم و ندانیم چه کنند و چه
 عقیده تنگ گفت باکی نیست اگر از اصحاب شما باشند زود تر در بیست جا و بدان جای کنند و اگر از دشمنان شما باشند زود تر در بیان
 دوزخ شوند و از نیت مغیره بود که مغیره محمد بن عبد الله را حقی نام کرد با بچه کار غلات بالا گرفت و سخن بر این نهاد که خداوند

کتاب خواجه از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

عاقبت اول ایشون در فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام حلول کرده و جماعتی عقیدت خویش را با تاسخ استوار داشتند و آنجا که
 مشرکند و ثواب عمار بر اساقط ساختند و گوی گفتند ثواب عمار خاص اینجاست و فقه کثیر نصیرت گرفتند و کثیر
 محمد بن افضل الهندی احداث کرد و او را صاحب امام حسن عسکری علیه السلام بود و کردی هر طرف با حقیقت شدند و احداث این عقیدت
 اسحق بن زید بن جارش کرد و او را صاحب عبدالله بن مویته بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و او عقیدت با باحد و اساقط کاغذ
 داشت و امیرالمؤمنین با در نفس رسالت با رسول خدای شریک میدانت و محمد بن نصیر خود را و کسب قائم آل محمد میسر دانگاکه گفت
 من رسول خدایم و خداوند مرا محمد بن رضا علیها السلام فرستاد و آنجا که در امامت حسن عسکری و فرزندش قائم علیها السلام
 هم بدینقدر قناعت نکرد و در خود یاد خداوندی شد و با باحد محارم قوی کرد و انشاء الله احوال احوال عمار هر یک را در جای خود
 مرقوم خواهم داشت و تا کنون که سال بریزار و دویست و هشتاد و چهار هجری میگذرد از جماعت غلات قبایل کثیر در ممالک ایران
 و ممالک دیگر سکون دارند و در حق ایشان هیچ کس که در آتش میروند و زیان نمی پسندند من بنده در رستان بر چند قبیله ایشان
 مطلع شدم و عقیده ایشان را دانستم حتی که باز توان گفت یا مرقوم توان داشت نشنیدم و چند تن معنی شدند که در آتش میروند
 و آتش برافروختند و حتی شنبه نمودند و ترانکه کردند و خوشتر از آنجذبات آتیه بستند و بیوشانه آتش را بریزری سپردند و کنگرین
 جز در دست شنبه چیزی فهم نکرده و نه چنان بود که مردم هر بدستان آن توانستند که در بلکه اگر آتش بدست میکردند و فعل
 و حرکت میدادند بعد نبود که زبان میدیدند و صابر بودند و آنچه در دار اختلاف دیده شد هم بر اینکه بود الا آنکه از ثقات شنیده ام
 که در این جماعت که روی آید میشوند که در آتش وند و زیان نمینند و همچنان از ثقات بتواتر شنیده ام چند آنکه آنجا نتوانم کرد که از این
 جماعت سینه میرزا نامی از قبیله آتش یکی مدعی بوده که از فیض مولای امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی بمن رسیده و از او آنچه از منبیا
 سوال میکردند بی آنکه سرد کرد چنان بر دیار حسابی و علمی نکران شود برستی با بیخ میکتد چنان بود که کشتی انجرا کائنات از مشرق
 تا مغرب در پیش چشم او ست از هر چه پرسش کردندی از کشتی که من این سخن از جماعتی عظیم که همکاران شده است شنیده ام چند
 با درویشتم و این گفت فیت چنانکه در زمان آنکه علیهم السلام از مردم کافر اینگونه شکستها با دیده شد چنانکه انشاء الله مرقوم خواهد

شد و سینه علی میرزاده و آن سال از این پیش و داع جهان گفت

نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از قتل خواجه بجانب کوفه

چون امیرالمؤمنین علیه السلام از قتل خواجه بر داشت تعمیر عزم داد که از نهران بجانب شام کوچ دهد و با معویه قتال کند و
 بجاره مسلمانان را از کید و کین او براند پس در میان مردم خطیبایی خواست و خدای را شاکت و رسول را درود فرستاد و تم
 قال اصابعد فان الله قد احسن بکم و احسن نصرکم فلو جئتموه من قور که هذا الى عدوکم من اهل الشام
 فرمود ایدرمان خداوند انر شما را بیکوفی نجات آورد و شما را بر دشمن نصرت داد و اکنون بیدرنگت آنهنگت شام کند و دشمنان را
 پنج و بن برسید ان ای و ما برین الضار اذ خلوا الا ذر للقداسة الی کتب الله لکم و لا فو مند و اعلى اذ بار که
 فتقلبو و اخطا بهن اشعث بر نفس که غیر از خدا و نفاق بود در بیقرانی با جماعتی اتفاق کرد و بر عرض رسانید که با امیرالمؤمنین
 ما از کنازه بر و اخته گشت و همیشه کند و فرسوده شد و سنانها از نیز اساقط گشت صواب گشت که ما را بکوفه باز کرد و انی
 خود را اصلاح کنیم و ساخته جکت شویم و تواند شد که بر هدت و هدت با بیقرانی و قوت شوکت ما را افزون کنی و نمی بگرستند
 و گفتند و بیان ماهدی کثیر ز خدایانند که از دوا ای ایشان که بریم و بر زیادت از این صورت سرایت گشت و در چنین وقت کوچ

نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام کوفه

رضی الله عنهما

جلد سیم از کتاب دیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم سعه

۵۲۰ کاری سخت و صعب است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای بر شما که همواره از جهاد با کافران و طاعت بندان کزرا بنده

مجلسی در تفسیر خود
نویسند که در این کتاب
مراجعت کرده اند

فَلَا لَيْتَ حَدَّثَكَ كَمَا نَالُوا وَبَعْدُونَ الْبُرْدَ كَمَا تَجِدُونَ فَرَمَدَ اميردمان بل شام نیز چنان رخ و شکیبایی که
که شما ببینید و چنان در صورت سرمار بستن کنند که شما کنید چند که مردم را بپند و مو عقلت فرمود فایده تی داشت با چار طریق
مراجعت گرفت و با جانب کوفه کوچ داد و چون تجلیه رسید که تکرار فرزون از دو میل راه نیست از سب پاده شد و لشکر از فرود
تا فرود شدند و در آنجا لشکرگاه ساختند و چهار برابر فرخواستند پس فرمود سپاهیان اصلاح اسلحه فرمایند و سبج راه شام کنند و در
کوفه فرادین تزیینت زیارت زمان و فرزندان که طلبند اما مردم بیفرمانی کردند و بدست آوردند و کار کردن بکوفه در فرستند
انگس که بشهر رفت دیگر مراجعت نمود چند آنکه در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام مدتی قلیل بجایی ماند اینوقت علی علیه السلام در آن
کوفه داشت تا که مردم را تخریف بجیکت کند و بجانب شام خویش بد چون آنکه مراجعت فرمود جماعتی از قبیله سیدان که عقیدت
خارج داشتند آنحضرت را پذیره شدند فقالوا اقلنا المسلمین بغیر حرم و ذاهنت فی أمر الله و طلبت الملك و
حکمت الرجال فی دین الله لا حکم الا لله کشفه ابامسلمان از اسبهای گشای در حکم خدا هستند دستی خستی و از اسبهای پادشاهی
خویشی و در دین خدا حکم کاشی و حال آنکه جز برای خدا حکمی نیست فقال علیه السلام حکم الله فی ما یؤتی من الجاهلین
اشفاها ان یخصها من قوتها یدیم اینته تهنیه او مقبول بل قتلا فرمود حکم خدا در عقوبت شما و کفر گناه شما بر کردن
شماست همانا شقی ترین خوار ما خورد میکرد و مارش مر با خون فرق من خضاب کند همانا من در آن مرگ میکنم پاکتیه میوم بلکه
کشته میوم کبابت از آنکه بعد از من گرفتار کرد و از خویش میوید پس بسری خویش آمد و مردم را فحاشا طابت و این اول کلامی است
که بعد از نزوان مردم را در تخریف جبار فرمود فقال یا ایها الناس استعینوا بالله و کفر فی جهادهم الفریة من

خطبه امیرالمؤمنین
در تخریف جبار

الله و طلب الوبیله الیه بخار من عن الحق لا یبصر و نه و مؤذنین بالکبر و الجور لا یستایلون به
جفا عن الیکتاب یتکون عن الذین یعمهون فی الظناب و یتسکعون فی عترة الضلال فاعلوا الله
ما انظمت من قوة و من دباط الخیل و کواکب اعلی الله و کفی بالله و کفلا کفی بالله نصیرا فرمود ای مردمان
قریب الی الله ساخته جهاد شوید و با دشمنان خویش نرم کنید که از راه حق و بی بافتد و نگران حق نشند و همه بر طریق بجز و تفرود جویم
رفتند و کتاب خدای را از پس پشت انداختند و از دین بگشند و در مساکت طنیان و صلوات تفرود شدند پس دفع ایشان
بند آنکه تو ایند ساخته شوید و اهدا است سلاح کنید و با حده ای تحمل کنید که او نصرت شما را کافی و فاصرا است حکمات که صخره
صنار از جای بگرداند قلوب مردم که قدر خویش را دور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تغایرت بیرون شدند و هر کس که کاری گرفت
علی علیه السلام روزی چند خاموش بود که زت بگر صنادید سپاه و بزرگان لشکر را حاضر سازد بر غیر صمود داد و فرمود ایها الناس
شمار برای جهاد دعوت کردم و بدین دشمن خواندم همه تقاعد و زیدید و طریق ماطله و ساهل سپردید بگوئید تا رای حیت وجه
اندیشه دارد بدگر و بی سخن تنبهم کردند و جماعتی بعلی چند متمک شدند جز آنکه کی جواب بصواب بخشند اینوقت امیرالمؤمنین علیه
السلام فرمود ای کلم عینا والله ایما امرکم ان تنفروا انا ظمنا الی الارض ارضینم بالجهود الذین من الله
نوابا و بل لذل و القوان من الیر خلفا و کلمنا نادینکم الی الجهاد ذارت اعینکم کماکم من المورین
سکره یوم علیکم جواریه فیکون فکان ملوایکم ما لوسه سجنس اللبالبه فانتم لا تعیاون و کان
ابصارکم که فانتم لا یبصرون فیه انتم ما انتم الا اسود الثمر فی الذخیر و کما لب و اضره جن تدعون

این خطبه
در تخریف جبار
نویسند که در این کتاب
مراجعت کرده اند

مجلسی

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

این کتاب از کتب معتبره است
و در آن اخبار معتبره است
و در آن اخبار معتبره است
و در آن اخبار معتبره است

ما أنتم بركن ممال بيكم ولا زوا فرغ من بعثهم اليها لعنوا لله لبيس سخر دارا الحريه انتم اكله لكاذون
 ولا يكيدون و لننقص اطرافكم ولا نكاشون ولا نكاشون ولا نكاشون و انتم في عقلي سا هو بان انا لور
 البطان اودع من عقل و بليه الذله من ذاع غلب المخاذلون و الغلوب مقهور و مسلوب اما بعد فان
 لي عليكم حقا و لكم علي حقا فاما حقي عليكم فالوفاء بالبيعة و النصح في المشهد و المنهيب و
 الايمان بين اذعوكم و الما حرجين امركم و ان حقتكم على النصح لكم ما صحت لكم و التوفيق
 عليكم و تعليمكم كلابيها و اونا بكم كلفتمو فان بريد الله بكم خير انتم عوانا اكره و نرجو اليها
 احيانا لنا لو اماننا بكون و فهدى كونا انا فان فزود ابريدان و اى بر شما چيست شمارا كاهي كه فرمان بكم از بهر جا برون
 شود كزلى بكنيد همانا زنگانى و نيارا بر بهشت جاويدان تفضيل ميگيريد و ذلت و خوارى را از شرف و عزت بهتر شماريد و آنگاه كه
 شمارا بجاي خود انم دوران چشماي شما مينمايد كه در سكرات موت و عزت مرگ اغذيه سخت است بر شما محاذره من و شمارا نيز
 پاسخ نموده است چنان نينمايد كه دلهاى شما ديوانه است و چشماي شما بنا بر مجلس عيش شير سبز نده ايد و هنگام طيش رو باه كزيبه
 نيز شما اعتماد توان كرد و در شمارا نصرت توان جست چه بر حرارت آتش حرم بمر تو ايند كه چه شما آفرديد كه دشمن بر شما كيدت بند
 و شما كيد ايشان بچند چشم شمارا بجا هم و پر ميز تو ايند و نگران شما باشيد شمارا بچند عقلت باشيد و مودجت تو اند غافل بود چنان
 كه كس دستوش غفلت شود با مال فلت شود و آنكس كه پشت با جنگ كند مغلوب مسلوب كرد و همان ابردم بماند كه مراب بر شماست
 و شمارا بر من جتى و حق من بر شما آنست كه از بيت من دست باز داريد و در پنهان آشكارا ميارا و يا در بايشد و دعوت مرا
 احيات كند و فرمان مرا طاعت بر يد و حق شمارا بر من آنست كه مادام كه بافيد دست انصحت شما باز بخيرم و بتليم و تاديب شمارا و
 شمارا با مبول حمل نمايند همانا اگر خداوند خير شمارا خواسته است از آنچه مرا كره و بيايد كاره كيريد و بدانچه دوست دارم باز كريد
 و شما آنچه را دوست داريد در بايد و خير است كه كاهي كه اميرالمؤمنين عليه السلام بر سب بود و قرانت خطبه مي فرمود زنى از قبيله
 بنى عيسى در آمد فقال يا امير المؤمنين قلت لبلان الغلوب قال فما من قال رضنا لبالفضيه و اخذك
 بالمدنيه و جوفك عند البليه كفت امير المؤمنين سخر است كه در بارا تبليغ انداخته و ظاهر ايد مضطرب سخره فرمود ان
 كه ام است عرض كرد رضاي تو بگردار اهل شام و سكون تو در شهر كوفه و جرع تو در اين ابيد بليه قال و فكل انما انت لمرأة
 انظرو فاجلبي على ذك فلك لاد الله ما من جلوسه الا في ظلال السجود امير المؤمنين عليه السلام فرمود
 بر تو زنى باشي برود خانه خويش فشين و باي در دامن كس عرض كرد لاد الله ضرر سايه شمشير نمائيد نشست در خبر است
 بن ابى محسن الضبي از عراق بفر شام كرد و بر حويه در آمد فقال يا معويه بن جشك من عند الام العربى و اعنى العربى
 و اجبن العربى و انجيل العربى كفت اميرالمؤمنين تو از زرينم ترين عرب در سب عاجز ترين عرب سخن تر سنده ترين عرب
 در كاه جدال و بجيل ترين عرب در بدل مال معويه كفت آن كيت كفت على بن ابي طالب معويه زنى با بنزكان شام كرد و
 كوشش داريد با اينم و جنسى چكو به مردان بروى جمع آند و كلمات او در بشنيدند و خواست بدانكه تا كدام كس او را تكريم مي كند و با
 اميرالمؤمنين عليه السلام عداوت زيادت دارد و كاهي كه مردم بر اكنده شدند محسن را كفت چه كفى محسن بگر باره آن كها تر بقر كرد
 معويه كفت و اى بر تو على ابي طالب چكو نالام ناس است و حال آنكه پدا و اوطالب جد و جد المطلب و نود جش فاطمه دختر
 رسول خداست و على ابي طالب چكو بجيل ترين عرب است و حال آنكه بكنند با خدای كرا و را و خانه باشد كى اكنده از ز سرخ و آن

خبر محسن بن
ابى محسن با معويه

جلد سیم از کتاب تیم ناسخ التواریخ در وقایع اقلیم سیم

دیگر آنکه از گاه زرد خستین آنخانه ذنب را در راه خدا اتفاق سازد آنگاه به بیت گاه پرواز و علی ابوطالب چگونه تر سده ترین
 عرب باشد و حال آنکه سوکند با خدی هر جا دو لشکر در برابر هم صف راست کند در میان ایشان آنشجاع و دلیری که بچکس تواند او را
 دفع دهد علی ابوطالب است و چگونه علی ابوطالب ^{خست} عاجزترین عرب است و حال آنکه بچکس از قریش در بلاغت قرین و توانا بود سوکند بنجد
 کاهی که با در سبک کام میلا و از روی تو برخواست از روی الام و بخل و اجسامی نامی من جاست سوکند با خدی اگر کرکران چیزی نبودم
 که تو نیز میدانی سر ترا از تن دور میکردم لعنت خدای بر تو با و پیش بدین کلمات احادیث کن محسن گفت سوکند با خدی تو در حق علی ازین
 ازین ستمکاره اگر این تزلزل و محانت او راست این محاکمات و مقاتلت با او چیست گفت از بد آنست که حکم من بدان باشد
 خاتم که در آنکشت دارم نافذ فرمان کرده محسن گفت این با به در از ای سخط و غضب خداوند تواند بود سوکند گفت برابر تو اند که خیزی کن
 مبد انتم که تو نیستی آنجا که میغند ماید و ز ستمت و ستم کل شی

خبر دادن عماره بن عقبه بن ابی معیط مویه را از مقاتلت خوارج با امیرالمؤمنین

عماره برادر ولید بن عقبه و نسب لید بر نیکو است هو لید بن عقبه بن ابی معیط بن ذکوان بن امیه بن عبد شمس عبد مناف و کنیت
 ذکوان ابو عمرو است لکن جماعتی از علمای نسابه ذکوان را اعلام امیه دانند و پسر او خوانند و چون امیه او را ابو عمرو کنیت داد علمای
 نسابه او را ابو عمرو و صفوری گویند و نسبت کنند بصفوری که قریه است از قرای روم کنون بر سرخ و نیم وقتی که مویه شنید از امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام آنک شام دارد چنانکه شرح رفت سخت بر رسید و زحمت تمام لشکری در بهم آورده در صفین لشکر گاه ساخت و کمان
 عراق بود با چهره وی نمایه خوارج سبب فطیس منتضت امیرالمؤمنین علیه السلام بجانب شام شدند و آنحضرت مقاتلت ایشان را مقیم
 داشت این وقت عماره بن عقبه در کوفه نشین داشت و امیرالمؤمنین او را اخراج نیفرمود و او پوشیده از اصحاب آنحضرت واقع کار
 مویه بود این هنگام چون مقاتلت خوارج را پدید و تفرق و تباعد مردم کوفه را از صف شام گرفت بر نیکو نبوی مویه نامه کرد آقا
 بَعْدَ قَاتِنَ عَلِيًّا خَرَجَ عَلَيْهِ قُرَاءُ اصْحَابِهِ وَ نَسَاكُم مَخْرَجَ الْبِهِمْ فَقَضَاهُمْ وَ قَدْ سَدَّ عَلَيْهِ جُنْدُهُ وَ اَهْلُ مِصْرَ
 وَ قَضَيْتَهُمْ وَ الْعَدَاوَةَ وَ تَفَرَّقُوا اَشَدَّ التَّفَرُّقِ وَ اَحْبَبْتُ اَعْلَانِكَ لِجَدِّكَ اللهُ وَ السَّلَامُ لِغِيَا اَصْحَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 آنان که قاریان قرآن بودند و روز کار بعبادت خداوند میکردند زیند بر علی بشوریدند و آثار مقاتلت نمودند و علی قصد ایشان کرد
 و آنجماعت را با تیغ در کتف زانید لاجرم در میان کوفیان و سپاهیان نشسته و فساد باوید شد و از خدمت علی پراکنده گشتند و دست
 داشتند که تو را اگر کسی در شتم تا خدای را پاس گذاری چون این نامه مویه رسید سخت شاد شد و بر برادرش عقبه بن ابی سفیان
 و عقبه بن ولید و ابوالاعور اسلمی و عبد الرحمن بن مسعود قرائت کرد و لشکر شام نیز اگر کسی باقیه بماند بکثیر گفتند و آثار سرد
 و سرود نمودند آنگاه مویه بجانب عقبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه مکران شد و باوید گفت آیا عماره بن زید رضاداد که
 از جانب جاسوسی باشد ولید بختید و گفت این نیز با رسود باشد و در تحریض عماره و آنکشتا و شام پیشو بخت بد و فرستاد

کتب عماره
بن عقبه بن مویه

وَ اِنْ مَلَكَ ظَلَمِي فِي عَمَانٍ ضَارِدًا فَا
 بِمِثِّ وَ اَوْ اَنَا اَبْنُ عَمَانَ عِنْدَهُ
 تَمَّتْ رَحْمَةُ الْبَالِ اسْتَشِيرُوا الْعُو
 الْاِلَ اِنْ خَبَرَ النَّاسِ بَعْدَ طَلَبِهِ
 بِمِثِّمْ لَّا يَطْلُبُ بَدْحِلَ وَلَا دِيْرَ
 مُخْتَمَةً بَيْنَ الْخَوَدِيْنِ وَالْفَعْرِ
 كَاتِكُ لَمْ يَمْعُ بِعِثْلِ اَبِي عَمْرُو
 فَبِئْسَ الْغَيْبِي الَّذِي جَاءَ مِنْ عَمْرُو

چون این شعر را گوشه فصل بن عباس بن عبدالمطلب گشت این شعر در پاسخ او گفت

کتاب خراج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

أَكْطَلُّكَ يَا رَبِّكَ مِنْهُ وَلَا إِلَهَ
 كَمَا أَفْتَرْتَنِي مِنَ الْخَارِ بِأَمْتِهَا
 إِلَّا أَنْ جَرَّ النَّاسُ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ
 وَأَوَّلَ مَنْ حَنَنَ وَصَنُوقِي بِهِ
 وَمَا لَيْزَ دُكْوَانَ الصَّقُورِ وَالْوَلَدِ
 وَتَلَسَّى أَبَاهَا إِذْ نَسَاخَى أُولَى الْعَجْرِ
 وَجَعَّ النَّبِيُّ الْمُخْطِطُ عِنْدَ ذِي الْكَلْبِ
 وَأَوَّلَ مَنْ أَرْدَى الْغَوَاةَ لَدَى بَدْرِ

خبر از یزید بن
 عقیله بن رستم
 که از امیرالمؤمنین علیه السلام
 در این باره روایت کرده است
 که در این کتاب
 در باب خراج
 آمده است

در خبر است که یزید بن عقیله بن رستم در جنگ جمل و محاربت صفین و مقاتلت با خراج طاربت کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام داشت بعد از قتل
 خراج علی علیه السلام اورا بگذاشتی و دستبسی با نمود داشت یزید برفت و مبلغی از اموال ایندولایت گرفت و بزرگیکت بود
 که بخت علی علیه السلام را بجاگفت و معویه را بوج و ثوابست و چون بخت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و در راه عاصی با یکدیگر و اصحاب
 دست برداشتن و این گفتند یزید را پس عمری بود از در طاربت نکوش او شری چند روز فرستاد و کردار ناشایست اورا بنمود یزید بن
 عقیله در پاسخ گشت **لَوْ كُنْتُ أَقُولُ شِعْرًا لَأَجَبْتُكَ وَلَكِنْ قَدْ كَانَ مِنْكَ خِلَالُ ثَلَاثِ لَأَنْتَ وَمَعْنَى شَيْءٍ مَا لِي بِمِثْلِ**
أَمَّا الْأَوْلَى فَمَا لَكُمْ بِيَوْمِ نَوْمِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى إِذَا دَخَلْتُمْ بِلَادَهُمْ وَطَعْنْتُمْ فِيهِمْ بِالْوِطْمَانِ وَأَدَقْتُمْ فِيهِمُ الْكَلِمَ الْجَلِيحَ وَصَوَّأْتُمْ
الْمَصَاحِفَ فَخَيَّرْتُمْ بَيْنَكُمْ وَرَدَّوْكُمْ عَنْهُمْ قَوْلَ اللَّهِ وَوَاللَّهِ لَا دَخَلُوا فِيهَا مِثْلَ لَيْلِ الْغَوَاةِ وَالشُّكْرَةَ أَيْدَاؤُا الثَّانِيَةَ
أَنَّ الْقَوْمَ بَعَثُوا حَكَمًا وَبَعَثْتُمْ حَكَمًا فَمَا حَاكَمْتُمْ فَأَقْبَلْتَهُمْ وَأَمَا حَاكَمْتُمْ فَحَاكَمْتُمْ فَرَجَّحَ صَاحِبَاهُمْ بَيْنَهُمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
فَدَجَّحْتُمْ مُتَضَاعِفِينَ وَالثَّالِثَةَ أَنَّ قَرَأْتُمْ وَصَفَّيْتُمْ وَوَسَّيْتُمْ خَالَفْتُمْ خَالَفْتُمْ فَتَدَّوْكُمْ عَلَيْهِمْ فَصَلَّوْكُمْ وَرَدَّوْكُمْ

کتاب این دو شعر از عثمان بن حنیس است

أَخْبَتْنَا أَهْلَ الشَّامِ مِنْ بَيْنِ الْمَلَا
 وَبَكَيْتُمْ مِنْ أَسْفَى عَلَى عَثَمَانَ
 أَرْضًا مَقْدَسَةً وَقَوْمًا مِينَانًا
 أَهْلَ الْبَعِثِينَ وَتَابِعُوا الْفَرَّانِ

فارسى بخت چنين ميايد ميگويد اگر تو استم شرفت باسخ تو را بشمار با زادم اکنون شمارا گني ميدهم که رفته سه حادثه ايد هرگز نيا
 آرزو ديدار تو ايد کرد خستين است که بجانب شام سفر کرديد و در بلاد شام درآمديد و مردم شام را دستخوش تيره و تمشير ميايد تا
 کاسي که مصاحف بر سر تير نصب کردند و شمارا سخو خوش ساختند و مراجعت دادند سوگند يا خدای که ازین پس هرگز بدان خستيد گشت
 داخل شام تو ايد شد و دم آنکه مردم شام حکمی برانگيختند و شما تير حکمی مبعوث داشتيد مردم بين الملک حکم ایشان بود معويه را با بارت سلیمان
 برداشت و ابو موسی جانب شمارا فرو کرد داشت و امیر شمارا خلع کرد و شما باضن و خسران باز شديد و ديگر گنگه و از شما و فضا و مجاهد شام با
 شما از در مخالفت و مبارات پرورن شدند و شما تير طريق مخالفت سپريد و ايشان را عرضه تمشير ساختيد

حکومت
 زياد بن ابی سفيان

حکومت زياد بن ابی سفيان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بعضی از بلاد فارس

زياد چون پدری شناخته نبود جماعتی اورا بنام مادر زياد بن عقیله خوانند و بعضی زياد بن ابی سفيان خوانند يعنی پدر
 پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام بخدا و الولد لفظش زياد بن حبيد خطاب ميبرد و چه حبيد نوم برسميه بود و ما شرح حال حبيد و حبيد و حبيد
 استحقاق زياد را با ابوسفیان بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در جای خود مرقوم خواهیم داشت بجز علی علیه السلام زياد را در
 اعمال فارس بگويست نرساد و این کتب اگر که بدو نوشت **وَأَلْقَى أَعْيُنُ اللَّهِ قَسْمًا صَادِقًا لَنْ يَلْبِغَنَّ أُنْكَ خُصْبٌ مِنْ حَيْثُ**
الْمَلِيحِينَ شَيْئًا صَبْرًا أَوْ كِبَرًا لَأَشَدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً لَدَعُكَ فَايِلُ الْوَفْرِ قَبِيلِ الظُّفْرِ حَيْثُ يَلُ الْآمِرُ وَالسَّلَامُ
 مفر يايد سوگند يا و حکم يا خدای سوگندي بند صدق و راستی کرده ام که در نبي سلیمان غنيمت ایشان نيست کرده خواهد

کتاب علی
 علیه السلام زياد بن

فصل في بيان
 حبيد و حبيد
 و حبيد و حبيد
 و حبيد و حبيد

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبال سیم

۳۳

مکتوب علی علیه السلام بزاید بن

تواریخ در تواریخ

و خواه بسیار تورافرو میکیرم در ششم و هفتمی که دست باز و در حالتی که در ششم و هفتمی باشی و با حال ضلال کرنا بار باشی و خاریا
 دست پایه باشی و هم این نامه را بر ما و فرستاده و ایچ الانراف مفضلدا و اذ کز فی الیوم عدا و امیک من الما ایقدر
 صر و ذک و قدیم الفضل الیوم جلیک ان تجوان بؤینک الله اجر الملو اصعبین و انت عند من الملوکین
 و قطع و انت مخرج فی النعم منعة الصغیف و الاذیله ان یوجبک و اب المصدین و انما المرء مجتبی
 بما اسلف فلادیم علی ما قدم و السلام میفرماید سرف و تدریک در مال ملک طریق اقتصاد میسار و امر و زکار سرای آخرت کن
 پس از اموال اندازه حاجت کند و فضول اموال پیش از خود بدان سرای فرست تا در قیامت رفع حاجت توانی کرد چگونه از بختی
 که خدایت اجر فروتان در مواضع هر دو حال آنکه از تکبران و غمگزان باشی و طمع میسند که خدایت ثواب عظیم دید و حال آنکه شیفته خطا
 و غریب نعمت دینانی و باز میداری از بیچارگان از اراغل و ایام و کردهی که اگر ایشانرا عطا کنی تو را واجب ثواب صدقه دهندگان
 رسانند همانا مرد خیر یافته بدانچه از پیش فرستاده و میرسد بدانچه در آن سرای ذخیره نهاده با بجهل چون زیاد بن ابیه در حال حکومت
 خود استقرار یافت و در اذخراچ و نظم مملکت اثرهای خوب ظاهر ساخت مویه در خاطر نهاد که او را بجانب خیرش کشاند لاجرم از دریم
 امید و وعد و وعید بیرون شد و این مکتوب بدو نوشت اما بعد فانه غرتک فلاح فاد و علیها لکنا فاد و علیها لکنا فاد و علیها لکنا فاد
 الی دیگرها و ایم الله لولا انظر بک ما الله اعلم به لکان لک منی عافا له العبد الصالح فلنا یبنتهم
 یخود لایبل لایم بها و لغیرهم منها اذیله و هم صاغرون همانا بفرغیت تو را طعمه چند که در آن جای کردی چنانکه مرغ در
 آشیان جای کند سو کند با خدای گزیز انتظار داشتی تو را بجزیرگی خدای داناست بر آن منی در خاطر داشتیم که با ما پیوسته شوی
 و آدمی آوردیم خیر را که سلیمان علی بنیاد علیه السلام گفت بمفاد این آیت مبارک فلنا یبنتهم الای یعنی لشکر را بر ایشان بکار
 که خرج کند ایشانرا در حالتی که خوار و ذلیل باشند و این شعر را هم در پایان نامه نوشت

مکتوب مویه بزاید بن ابیه

فمنی ابال و قد شک تمامه اذ یخطف الثامن والواهی بهم عمر

چون این نامه زیاد بن ابیه رسید در میان جماعت برای حالت و اینکلمات کجبت العجب من ابن اکلہ الاکبار و ذل من النفاق
 بهد حنی و عینی و بینه ابن عم رسول الله و دوج سیدی نشاء العالمین و ابوالنیطنین و صاحب الولایه و
 المیزله و الاخوان فی ماہ الف من المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان اما والله لو یخطف هو لا یخطف
 الی لو جددی آخر محض آخر ابی لشیف گفت مرا عجب میاید از سپردن جگر خواره که سرفاق است مرا میسید و حال آنکه سید
 من اول سپر عم رسول خدا و شوهر دختر مصطفی و پدر حسن حسین و صاحب ولایت و مترت و برادر پسر با صد هزار لشکر از مهاجر و انصار
 تا بعین سو کند با خدای اگر لشکر تمام را بکله بجانب من حله دهند مرا دیدار میکنی که در قتل ایشان تا ساعد در خون برده ام چون این کلمات را
 بیای و در نامه بجزرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت مکتوب مویه را در میان آن نهاده در سجده و بد آنحضرت فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام
 در پاسخ او این مکتوب مرقوم داشت اما بعد فانی فذل و لیک ما و لیک و انا اراک لذلک اهلا و اینه فذلک
 من ابی سفیان فله فی اہام عمر من امانی الیته و کذب القس که لکن یجب بها اعتبارا و لکن شیخی بها
 لنبأ و ان معویبه کالشطان الرحیم تأیله المرء من بین بدیر و من خلیف و عن عینی و عن شیخه فاحذره
 ثم احذره میفرماید من توراد مملکتی ولایت دارم و در خور امارت شما ختم و شایسته این خدمت انتم همانا ابو سفیان در مدت
 خلافت عمر بساوس شیطان و هو جس نفسانی خالی کرد و حق بخاطر پراوند برین سخن توستوب میراث شمشیر و سبب ابو سفیان

خطبه زیاد بن ابیه

مکتوب علی علیه السلام بزاید بن ابیه

کتاب خوارج از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

نیرسانی داشته باش که مسویه مانند شیطان مردود است که از چهار جانب مردم در می آید و مردم را فریفته میکند از روی سر ببرد
 خوشتر را در پای همانا امیر المؤمنین علیه السلام از فتنه ابوسفیان در زمان عمر بن الخطاب بدین قصه اشارت می نماید که وقتی زیاد
 بن ابیه در نزد عمر بن الخطاب خطبه قرائت کرد که بدافصاحت و بلاغت کمرشیده بود عمرو بن العاص گفت اگر این پسر قرشی بود
 عرب را با عصای تیش بر شوئی که خمیستی براندی ابوسفیان گفت این پسر قرشی است و فتناسم آنکس را که این پسر را در محرم مازنی
 کرد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود فرمود آن کجاست ابوسفیان گفت اینک منم امیر المؤمنین فرمود ای ابوسفیان ای ابوسفیان
 چیست که میگوئی ای سفیان بن شرحبخت

أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا خَوْفُ شَيْخِي
 تَرَأَيْتَ بَنِي عَدِيٍّ مِنَ الْأَعَادِيهِ
 لَأَظْهَرُوا مِرَّةً مِثْرَ بَنِي حَرَبٍ
 وَكَذَلِكَ يَهْتَمُّ مَثَرُ الْفَوَادِيهِ

ابوسفیان از این شعر با بنمود که اگر خوف شخصی بود که مرا نکراست یعنی عمر بن الخطاب که مبادا مرا حدزنا کاره بر من جاری کند روشن
 می ساختم که زیاد میوه دل نشت و در او میان ثقیف دست بازید هشتم و این سخن گوشه زد و در خاطر او جای کرد چنانکه
 پایان کار با مسویه پوست از اینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام باز یاد مکتوب کرد که از سخن ابوسفیان که تو را پسر خوشتر
 پسر ابوسفیان می بود و از روی میراث توانی برد اما شرح زنا می ابوسفیان با بعد از یاد چنین است که حارث بن کثبه بن عمرو بن جراح
 الثقیفی که طیب عرب بود و ما فتنه او را در کتاب رسول خدی صلی الله علیه و آله شرح نگاه هشتم مادر زیاد که سمیه نام دارد که کثیر حارث بن
 کثبه بود چندان بزنا و فحشا معروف شد که حارث او را را کرد از امانی ثقیف مردی اجددی بود که او را عبید بن مسعود و چند
 حامل آن ذکر بود که او را عبید بن طعان بگفتند و نسب ثقیف می داشتند و صنعت او شبانجا بود سمیه بعد از حارث بن کثبه به کجای
 درآمد و همچنان بزنا و فحشا مشغول بود چنان افتاد که ابوسفیان وقتی سفر عیال کرد و در خانه ابومریم سلولی فرود شده و ابومریم مرد
 خمار بود چون ابوسفیان درآمد از بهر او شراب کباب طعام بخرید و او را بخوراند تا مست و سرخوش گشت این وقت گفت ای امیر
 مستی تو یکتای شب را بر منی زانیه کار و سازی بویلی نجانه سمیه آمد که گفت ای سفیان از بزرگان قریش است از من
 زنا کاره خواسته است اگر خواهی یکتای شب در فرائش او میباش سمیه گفت چرا نخواهم کن چندان میباش که عبید ز رعایت که سفیان
 باز آمد و از کل شراب پرورد و در جامه خواب رود و ابومریم باز شد و ساعتی کم و بیش بر آن گذشت که سمیه درآمد و در کنار ابوسفیان
 بخت با بدوان ابومریم از ابوسفیان پرسش کرد که سمیه را چگونه یافتی گفت نیکی باقیم الا آنکه در بزرگش بوی ناخوش داشت چنانکه در
 ذیل قصه استحقاق او نگاشته میاید با بجد چون در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اخبار متواتر شد که مسویه در استحقاق زیاد کار بگردد
 این کنویر اینر زیاد نگاشتا تا بعد از وقت آن معویه کتب الیک تسیر الیک و تسیر الیک فاحذره
 فَأَمَّا هُوَ الشَّيْطَانُ إِلَى لِرْوَةٍ مِنْ بَيْنِ بَلَدِهِ وَمِنْ حَلْفِيهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيُفْتِنَهُ عَقْلَهُ وَبَسْبَلِ
 خَيْرُهُ وَفَدَكَانَ مِنْ آيَةِ سَفْيَانَ فِي مَنْ عَمَّرَ فِي الْخَطَابِ فَلَمَّا مِنْ حَدِيثِ النَّصْرِ وَتَوَضَّرَ مِنْ تَرَغَاتِ الشَّيْطَانِ
 لَا يَلْبَسُ بِهَا نَسْبٌ وَلَا يَسْمَعُ بِهَا إِذْ وَالْمَنْعَلُ بِهَا كَأَنَّ الْوَأَيْلَ الْمَدْعُجَ وَالْتَوَطُّبَ الْمَذْبُوبَ مِثْرًا يَكْتُمُ الْفِتْنَةَ
 که مسویه نبوی توانم کرده است تا عقل تو را بفرزند و حدت تو را در هم شکند بر سر نیز از روی که او شیطان است که از چهار جانب مردم
 و او را در عقلت فرو بگیرد و در غرت میراید همانا ابوسفیان در زمان عمر بن الخطاب بوساوس شیطان آنکه نخفته کند سخن بر آید و ما

اینست که
 امیر المؤمنین فرمود
 ای سفیان از بزرگان قریش است
 از من زنا کاره خواسته است
 اگر خواهی یکتای شب در فرائش او میباش
 سمیه گفت چرا نخواهم کن
 چندان میباش که عبید ز رعایت که سفیان
 باز آمد و از کل شراب پرورد و در جامه خواب
 رود و ابومریم باز شد و ساعتی کم و بیش
 بر آن گذشت که سمیه درآمد و در کنار
 ابوسفیان بخت با بدوان ابومریم از
 ابوسفیان پرسش کرد که سمیه را چگونه
 یافتی گفت نیکی باقیم الا آنکه در
 بزرگش بوی ناخوش داشت چنانکه در
 ذیل قصه استحقاق او نگاشته میاید
 با بجد چون در حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام اخبار متواتر شد که مسویه
 در استحقاق زیاد کار بگردد این کنویر
 اینر زیاد نگاشتا تا بعد از وقت آن
 معویه کتب الیک تسیر الیک و تسیر الیک
 فاحذره فَأَمَّا هُوَ الشَّيْطَانُ إِلَى لِرْوَةٍ
 مِنْ بَيْنِ بَلَدِهِ وَمِنْ حَلْفِيهِ وَعَنْ
 يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيُفْتِنَهُ عَقْلَهُ
 وَبَسْبَلِ خَيْرُهُ وَفَدَكَانَ مِنْ آيَةِ
 سَفْيَانَ فِي مَنْ عَمَّرَ فِي الْخَطَابِ
 فَلَمَّا مِنْ حَدِيثِ النَّصْرِ وَتَوَضَّرَ
 مِنْ تَرَغَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَلْبَسُ بِهَا
 نَسْبٌ وَلَا يَسْمَعُ بِهَا إِذْ وَالْمَنْعَلُ
 بِهَا كَأَنَّ الْوَأَيْلَ الْمَدْعُجَ وَالْتَوَطُّبَ
 الْمَذْبُوبَ مِثْرًا يَكْتُمُ الْفِتْنَةَ
 که مسویه نبوی توانم کرده است تا عقل
 تو را بفرزند و حدت تو را در هم شکند
 بر سر نیز از روی که او شیطان است که
 از چهار جانب مردم و او را در عقلت
 فرو بگیرد و در غرت میراید همانا
 ابوسفیان در زمان عمر بن الخطاب
 بوساوس شیطان آنکه نخفته کند سخن
 بر آید و ما

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبال سیم

۲۸ لشکر قیس بن سعد بن عباده انصاری را با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا از دنبال سپاه مسعود تا ختن کردند و قیس تا ارض شام از تعالی ایشان بشتافت
و از آنجمله نشانی بیافت با چار طریق جهت گرفت
و در خطبه شقیقه

خطبه شقیقه

کشوف باد که گردهای سست و جماعت خطبه شقیقه را از خطب امیر المؤمنین علیه السلام بشمارند و منسوب بسید خنی و تلف
نسخ بسلافه میدارند و میگویند امیر المؤمنین علیه السلام هرگز از ابو بکر و عمر و عثمان شاکلی نبوده تا اینکلمات به زبان مبارکش بلند و
سخن بزرگیت علمای تاریخ و خبر سخت سخف است چه ستون کتب سلیم و سطاوی خطب امیر المؤمنین شمشیر شون شجایت آنحضرت علیها
السلام است و در دیگر کتب و دیگر خطب موافق روایات عامه زیادت از خطبه شقیقه شجایت فرموده و با پایه در این کتاب مبارک و کتاب
خلفا با سواد معتبره سطور داشته ایم و علمای اخبار حدیث کرده اند که قبل از میلاد مسیح در این خطبه مادرت سالفه یافته اند و این
ابن ابی عمیر و صفای عرب و علمای ادب متفقند که سید رضی و غیر سید رضی ابا بشال اینکلمات قنوه نتوانند کرد بلکه این کلمات تحت
کلام نه ان بوقی میوزم مخلوت است اکنون بر بشر سخن دویم امیر المؤمنین علیه السلام را مشام بود که اگر خلفای ملکه غضب حق او کردند و او را
بمورد ظلم دستم ساختند مردم در مویه نتوانست طریق طینان عیسان گرفت و در شریعت مله انداخت مردم را که آهست از این
روی همواره دستنگت بود و بر امت پیغمبر در بیخورد و چون بیشتر مردم خلفای ملکه را خطبه حق میباشند زبان از طعن و تن کشید
میداشت و گاهی از بهر آنکه شیعیان خود را با کافران و مشرکین میماند و در عرض کتب خطب کلام میفرمود چنانکه در خطبه شقیقه میفرماید
و هی ذوا الله و الله لمدن قمتها فلان و الله لاسلم ان محلی منها عمل العظیم من الزمان یخود و عیة التهل و لا یوفی
الی الظلم فتدک ذونها و ابنا و طوبت عنها کثما و طیففت اذ نای بین ان اصول یهدی جلاء او اصیر علی تلحیه
عنه ان یقر بینها الکبیر و یتیب فیها الصبر و یتکدح فیها مؤمن حنی بلفی نته قرائت ان الصبر علیها ان
اتحی صبروت و فی العین فذمه و فی الخلف فی میفرماید سو کند با خدای جامع خلافت را ابو بکر برین راست کرد و حال آنکه نسبت
محل من خلافت چون محل قطب است و در آیه که آسیا خبر بر آن خوردن جلی را مانم که بیل انهن زیر میاید و طبر برین عروج نیست و لیکن
چون ابو بکر حق را غضب کرد و دامن به خلافت بیفشانم و بهلوتی کردم و چون امر ترا در ضلالت مکرستم غمده کستم و با نیشم در مشام
که بی یار و یاور دست طلب از آستین بیرون کنم یا پای شکیانی بر من کشم و چنین ظلم و ظلمتی که ساخوردگان فرزت شوند و چنان
پیر کردند و دینداران در بیخ و غیب روزگار برند تا دواع جهان گویند پس شکیانی نیرانیکو ترا فیم و شکیانی گرفت و حال آنکه از کثرت اندو
چنان سیمو که خار چشم و استخوان بر کلوارم آرد و نای نقیضه معنی الاول لیتبیلها ما دلیمها الی فلان بعد از تم
تمنل بقول الانعشی

بجز اینها

شنان ما یومنی علی کورها و یوم حجان اخی جبا میر

فبا عجا ابنا هو یتقبلها فی حیوانه اذ عمدتھا لاخر بعد قفایه لشدما تنظر امر عیها فصبرها فی حورف
خشاء و تنظر کلها بخش مشا و بکثر الشار و الاخذار منها فصالحها و اکی الصبیه ان اشتق لها
حرم و ان اسلس لها لقم فینی الناس لعمر الله یحفظ و شمای و تلون و اعترض فی صبروت علی طول المدیه و یتد
الجتد میفرماید همی مکران بودم در خلافت که حق من و میراث منت نبارت برزند و غضب کردند تا گاهی که روزگار را ابو بکر سپری شد
و خواست سرای دیگر در حال کرد اینوقت عمر بن خطاب را خلافت وصیت کرد و از بهر او و شیعه نوشت اینوقت امیر المؤمنین شمر عشی

لا یز

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

تمثلت جنت که میگوید چه بسیار در است روزگار من در پشت شتر و رحمت سفر با بزرگاریان اخی جابر که با تمام راحت سبت ۲۹
 لغت روزگار بردگنایت از آنکه در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرین آرامش و آسایش بودم و امروز گرفتار تو می گشتم که
 میراث مرا ببارت بردند و امت را بصلوات افکندند و ما در کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله در ذیل قصه شعری آنحضرت شرح
 حال اعیان جان و جابر را بنکاشتم و مقصود نیز بنامت مرقوم داشتیم دیگر تکرار نخواهیم بود چنت با جمله آنکه میفرمایند
 بسخت میآورد ابو بکر که در حیات خود همی گفت **أَيُّ لَوْ بِنِي فَلَسْنَا بِمَجْرِكَةٍ وَعِيَاقِبُ كَعَمْرٍ** مرادست باز دارد که در نور خلا
 نیستم و بهترین شما نباشم و حال آنکه علی علیه السلام در میان شماست بعد از وفات خود خاص عمر بن الخطاب است و خلافت را
 بنام او عهد بست این مرد تن بهر دست شدند و چنانکه دو تن پستانهای نام را بشراکت و شدند منافع خلافت را بشراکت ما خود
 داشتند پس ابو بکر خلافت را بر عمر فرود آورد که نهادی نامهور و خوشی خوشن همی داشت فرادان در کار دین اعرش کردی و از عهد
 پوشش آوردی خداوندین خوی را بک شتر شوملست که اگر مهار شتر بر تابی پشیش برود و اگر را کنی سیر یافته سو کند با خدا
 که مردمان در عهد او مبتلا شدند بیکسوی شدن و رسیدن از راه رست و مختلف حال در عرض طریق کلام زدند و راه مقصود نبود
 و من برداری مدت و علوای محنت صبر کردم تا پس خطاب بنی جبران دیگر شتاب گرفت **جَعَلَهَا فِي جَاهِ عَدُوِّ عَمِّي أَبِي أَحَدِهِمْ**
قَبْلَ اللَّهِ وَاللَّيْثُورُ مَعَهُ اعْرَضَ الرِّبَابُ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى مَيَّرْنَا قُرْنَ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ
أَسْفَقُوا وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَنِي رَجُلٌ مِثْلَهُ لِيُضْحِكُنِي وَمَا لِي إِلَّا خِرٌ لِيُصْبِرُهُ مَعَ هِنٍ وَهِنٍ مِثْرًا يَدُ جَوْنٍ عَمْرٍ
 مشرف بموت شد خلافت را در میان جماعتی افکند تا کار بشوری کند و ایشان علی علیه السلام و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر و سعد
 بن وقاص و عبد الرحمن بن عوف بودند و ما این قصه را در کتاب عمر بن الخطاب در کتاب عثمان شرح گاشتم با جمله کردار عمر بر
 المؤمنین علیه السلام نامهور افا و میفرماید ای خداوند او از من بکیر ازین شوری چنانکه گمانت و منزلت من با اول ایشان مورد شک
 ریب افا تا با دیگران قرن و قرین باشم لکن طریق رفق و مدارا کردم و در میان ایشان در آدم و بشیب آدم چون فرود شدند وجود
 دادم چون عروج کردند انوقت بعد و قاص که خمیر مایه حقد و حسد بود برخلاف من رفت عبد الرحمن بن عوف بر عایت مصاهرت
 جانب عثمان گرفت چه ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط که از جانب او خواهر عثمان بود و زوجه عبد الرحمن است لاجرم امر خلافت
 بر عثمان فرود آوردند **إِلَى أَنْ قَامَ ثَارُثُ الْعُورِ فَأَيَّاجُ حَضْبِهِ بَنِي تَبِيلِهِ وَمُعْتَلِفُهُ وَفَاطِمَةُ مَعَهُ بَنُو آيِيهِ**
يُخَفِّفُونَ مَا لَ اللَّهُ تَعَالَى خِصْمَ الْأَبِلِ فَيُنْفِثُ الرِّبَابَ إِلَى أَنْ أَنْكَتْ عَلَيْهِ قَتْلَهُ وَأَجْمَرَ عَمَلَهُ وَكَتَبَ بِهِ
يَطْنُئُهُ میفرماید تا کسیکه عثمان بن عفان در بسند خلافت جای کرد در حالتی که ماتد شتر کوه از کثرت اکل آب علوفه فرادان در
 میان سرکین و علف خود شکس و مرد و پهلویش بر آمد باشد کنایت از کجاست المال را خاص ماکل و مشارب و عیش و عشرت خویش است
 و اگر نه بکثرت و تندر پخت و بنی امتی که خویشاوندان و بوزند با او عهدت شدند و مال خدای را بخوردند چنانکه شتر علف بسیار را تمام
 رنجت آگند و دان همی خورد تا کاه بی که دستگرد او نعل با ز کونه زد و عمل او قاطع امل او شد و چنانست او در بیت المال او در تهر
 و آورد مسلمانان را و ناخشد و او را مقول ساختند **فَمَا زَا عَمِّي إِلَّا وَالنَّاسُ إِلَيَّ كَعَرَبِيَا لِيُصْبِعَ بِنِشَا لَوْنَ عَلِيٍّ مِنْ كُلِّ**
وَجْهِ حَتَّى لَعَنَهُ وَطَمَعَ الْحَسَنَانُ وَشَدَّ عَطْفَايَ بِجَمِيعِينَ حَتَّى كَرِهْتُ الْعَنِمَ فَلَمَّا نَهَضْنَا بِالْأَمْرِ نَكَشْتُ
طَائِفَةً وَمَرَّتُ آخِرِي وَفَسَقَ آخِرُونَ كَمَا تَأْتُمْ لَمْ تَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ ذَلِكَ الذَّارِ الْآخِرُ مَجْعَلُهَا لِلدِّينِ
لَا يُرِيدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فَنَادًا أَوْ الْعَاقِبَةَ لِلتَّعِينِ بَلَى وَاللَّهِ سَمِعُوهَا وَدَعَوْهَهَا وَلَكِنَّهُمْ حَلَبَتِ الدُّنْيَا فِي

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام
 شرح کتب امیرالمؤمنین علیه السلام
 در بیان زحمات امیرالمؤمنین علیه السلام
 در بیان کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در دفاع اقای سبزه

اعینهم و ذلهم ذریعها میفرماید بعد از قتل عثمان ترساک ساخت مرا الا اتمام و از دحام مردم بسوی من مینویسند که کعبه را
در آمدن ایشان پی در پی بر من از هر جانب چند آنکه حسین ایزر پاری در سپردند و جابین مرا آسبت زدند و مانند کله که سفته کرد
مرا فرو کردند و با تمام رخت با من بخت نمودند چون قدام در امر کردم جماعتی نکت بیعت کردند و گروهی ترک شریعت گفتند
سه دیگر سر طغان و عصبیان بر آوردند و ایشان جماعت ناگش و قاسطن و مار قین اند که از پیش رسول خدا با علی مرتضی خود او فرمود
سَنَابِلُ بَعْدَهُ النَّاكِبِينَ وَالْفَاسِطِينَ وَالْمُنَادِفِينَ و این خبر صریح نیست بود و احوال ایشان از در این کتاب مبارک شرح
آوردم با جمله آنکه اینها که میفرماید کویا ایشان کلام خدا را شنیدند آنجا که میفرماید سرای آخرت که بهشت جاوید است خاص آنان فرمودیم
که سر کبر و سر کشی بیرون نهند و در زمین فساد میکنند و علی سو کند با خدای شنیدند و از بر کردند و لکن پادشاه شده است و یاد چشم ایشان
و بحسب آورده است زینت زینت دنیا اما وَالَّذِينَ قَالُوا الْجَنَّةُ وَتَرَى الْقِيَامَةَ لَوْ لَاحْضُرُوا الْخَاصِرُ وَفِيهَا مَأْوَا الْمُؤْمِنِينَ
النَّاصِرُونَ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَيْمَانَ وَلَا يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ إِلَّا كَمَا يُنذَرُونَ وَلَا يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ إِلَّا كَمَا يُنذَرُونَ وَلَا يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ إِلَّا كَمَا يُنذَرُونَ
لَسَبُّنَّ أَقْرَبًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ لِيَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ از هدمین عطفه عین میفرماید سو کند بدان خدی که
بشکافت و مردم را بیا فرید که محبت بر من بیستادی از لشکر حاضر و وجود ناصر و خداوند از علی عهد شد که رضایت بند بر ظلم عالم
و دولت مظلوم بر این خلافت ترک میکنم و ما را از پرستان آن میا خدمت و آخر آنرا به پیمان اول سعادت میکردم کتابت از آنکه دست
باز میباشتم از خلافت چنانکه بعد از رسول خدای چون ناصر بود دست باز داشتیم همانا دستم را که دنیا را شمارد در زمین مکتب
بزرگ ترش سبسی بزرگوار چون سخن بد بخار سبب سرد از اهل بر جاست و کتونی بهت آنحضرت و اد علی علیه السلام که آن کتونی
گشت چون ز فرات آن نامه فراغت جت ابن عباس بزجاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین لو اقصيتك معانا لثقتك من جنت
اقتضيت انی چه نیکو بود اگر سخن را مطردیست که پیوسته میفرمودی از آنجا که قطع کردی فقال بهت هاتك يا ابن عباس انك لثقتك
شيقة من هدرت ثم قرئت فرمودای سیر عباس متقی مضود شد و این کلمات مانند شقیقه شتری بود که هنگام بیچان نفس از
دخان بیرون آمد و باز در جای خود قرار گیرد از اینجاست که این کلمات بحسب شقیقه معروف گشت ابن عباس گفت سو کند با خدی که
منا من شدم بر کلامی چنانکه بر این کلام است و خودم که چو امیر المؤمنین علیه السلام تا آنجا که اراده کرده بود فرات نفرمود ابو جعفر
گوید که در کتب ساله دیده ام که در کتونی که نزد دست امیر المؤمنین علیه السلام داد سوال از دست سبب بود نخستین آنکه کدام حیوان است
بی تناسب نوع از شکم حیوان دیگر بیرون آمد علی علیه السلام فرمود آن بوس سبب است که از شکم ماری بیرون شد دویم که در شکم
که اندک آن مباح و بسیارش حرام است فرمود نه طراوتست چنانکه خدای فرماید قَالَ يَا أَيُّهَا اللَّهُ مَبْنِيَّتُكُمْ مِنْ قَرْنِ شَيْبَةٍ
مِنْهُ فَلَمْ يَسْجَعْ وَمَنْ كَذَّبَهُ فَأَنَّهُ هَبْنِي إِلَّا مِنْ غُرْفَةٍ مَبْنِيَّةٍ یعنی طراوت شکر را لغت خداوند شما را بدین
نزد آرایش میکند میفرماید هر که از این نه برایشان در من نیست و آنکه کس نباشد از منست الا آنکه بدست خود کفی از آب بکشد و آب
و ما اینفصد را در جلد اول از کتاب اول شرح کاشیتیم سه دیگر آنکه کدام عبادتست که تقدیم آن موجب عفو گشت فرمود غازی که
مست طاف کذرا هم آنکه کدام مرغ است که خمیر بازی وجودش بیرون انواع طیور است فرمود مرغ حبیبی علی بنیاد آله و علیه السلام که از
کل می ساخت پنجم آنکه اگر کسی یا در میانی هزار در هم باشد و بضانت کسی گذارد که بر دست او هزار در هم است چون بر این کبیر سیری
شود که که یک را واجب کرد و فرمود که این ضمانت با جازت کرده بروی چیزی نیست و اگر نه زکوة بروی واجب افتد ششم اگر کس
از میان دو چیز بیعت کند فرود شوند کالای خود فرو کند از دو چون از خانه بیرون شوند بچند از ایشان در جبهه دو کاری که با آنها بیرون

این کلمات از کتاب تفسیر است
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ
من التواریخ و التواریخ

کتاب خواجه از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

چند از اشکلی برده باشد کفارت کبوتران بر که فرود آید فرود بر آنکس که در بخت و کبوتر از آب نداد یا بار نکرده و منعم آنکه چهار کبوتری
 کبوتر کو اهی و بند و قاضی حکم بر جرم فرماید و یکی از کواهان جماعتی از مردم دیگر را بخت کرده تقدیم جرم نماید و قبل از آنکه جرم بر
 یعنی کواهان دیگر رجوع از شهادت کنند آنگاه جرم میرود و دست می بر که فرود آید فرود بر کواهی که جرم نموده و بر آنکس که در
 بر جرم موافق او بوده است آنکه اگر دو کس از یهود بر اسلام جهودی کواهی بند آیا شهادت ایشانرا استوار توان داشت فرموده
 زیرا که کلام خدای را در کون کنند و از شهادت زور پیر میزند تنم آنکه اگر دو کس از نصاری بر اسلام نفرسی و یکی کواهی بند آیا باید
 پذیرفت فرمود پذیرفته باشد چه خدای فرماید و لَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَةٌ مِمَّنْ
 نزد دیگرین مردمان با مومنان از در دوستی تر سایا نند چه دلهای ایشان نرم تر است از جودان چه از مشرکان استظهار بخونید
 و در عبادات استجابت کند لاجرم بدو کواهی بند و هم اگر مردی ست کسی را قطع کرده باشد بر چهار کس زنا می مطلق البی کواهی
 دهد و قاضی حکم بر جرم فرماید و قبل از جرم بعثت قطع می میرد بر قاطع بدیت نفس واجب است قطع به لازم فرموده و اگر معلوم
 البی سرق نصابی کرده باشد چیزی از هیچ راه بر قاطع بدیت و اگر بدیت قطع بد بروی واجب کرد و اصعب بر بنابر شد
 میکند که در مسجد کوفه حاضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم با غلامی سیاه نسبت سزنت کردند امیرالمؤمنین علیه السلام بجا
 او نکرست و فرمود آسارنی انت با غلام آیا دزدی کرده ای غلام عرض کرد بل ای امیرالمؤمنین دزدی کردم در کرت ثانی فرمود
 این غلام دزدی کردی عرض کرد دزدی کردم فرمود بل ای غلام اگر بخیار دیگر اقرار بدزدی کنی بفرایم تا دست را قطع کنست بگو بدترم
 کردی عرض کرد بل ای امیرالمؤمنین دزدی کردم علی علیه السلام فرمان کرد تا دست را قطع کردند تا غلام با دست چپ است
 راست بگرفت روان شد این کو اگر جمله خواجه و صنادید ما قرین است از قهای او برفت و او را یافت و گفت بل ای غلام
 تو را که قطع کردی و قال قطع یمینی الا نزع البطن و اباب البطن و جعل الله المنین و الشافع یوم الدین المصلی الحد
 و یحسین قطع یمینی ایام الثقی و ابن عم المصطفی شقیق النبی الخیر لیت الثریه تحت الوزی خلف العبد
 و میساح التدی و میسباح الذی قطع یمینی ایام الحی و سید الخلق فاروق الدین و سید العابدین و ایام
 المنین و خیر المهدین و افضل الشافین و حجة الله علی الخلق اجمعین قطع یمینی ایام خیر بدین احدی
 می کند مدنی ابیطی هاشمی فریضی از بی مولوی طالبی جری قوی لودعی الوبی الی قطع یمینی از حیای
 خیر و فایز مرتجع من کفر و افضل من حج و اعمر و هلال و کبر و صام و اظرو و حلق و شمر قطع یمینی جامع
 جری جواد سخی بن لول شریف الاصل و الاصول ابن عم الرسول و ریح البنو و سبغ الله المسؤل الود
 له الشمس عند الاول قطع یمینی صلح الفیلین الضارب بالشفین الطاعن بالرحین و ارباب المشرفین
 الله لم یثرك بالله طرفه عینا تمح کل ذی کتب و افتح ذی شغین ابوالشیدین الحسین و الحسین
 قطع یمینی عین الشاربی و الغارب ماج لونی بن خالیب علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام چون
 غلام این کلمات پای آورد و چنان در کوی و برزین می رفت و از این دست سخن می گفت این کو آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 آمد و عرض کرد آن غلام سیاه را که قطع بد فرمان داری اینک در کوی و بازار تو را بر بنکو ترو جی ثنا گوید و آن کلمات را از بابت نیت
 بفرس رسانید امیرالمؤمنین علیه السلام فرزندان خود حسن و حسین علیهما السلام را فرمود تا بفرشد و آن غلامها حاضر ساختند پس کلمات
 نکرست فرمود این غلام من دست ترا بریدم و تو مرا شناسی کوی عرض کرد یا امیرالمؤمنین تو دست مرا بچکم خدا و رسول بریدی سخن برید چو

حکایت عرف
غلام سیاه

کتاب جامع کتب معتبره
در بیان فضائل ائمه اطهار
علیهم السلام

جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اقبال سیم

۲۰۲

تو را شناسم میرالمؤمنین علیه السلام آمدست بریده را بگرفت و بار دای خود پوشیده داشت و دور گفت غایب گشت و کلمه
 چند گفت و بر جای خود نصب کرد پس بفرمود تا در برابر گرفتند و دست فلام را تندرست یافتند آنجا زوی بجای گشت
 ثم قال لا اقل لك باین الكوايات لنا مجيبين لو قطعنا الواحد منهم اربابا ما اذادوا لنا الا حبا
 و لنا مبغضين لو العفانهم السمل ما اذادوا لنا الا بغضا و هكذا من مجتاهنا لشفاعتنا
 يوم القيمة فرمود ای سپر کوا من تو را گفتم که ما را دوستانی باشند که اگر ایشان را با تنی قطعه کنیم جز بر دوستی باقی نمانند
 و همچنان باراد عثمانی باشند که اگر لعون غسل و کلموی ایشان ریزیم جز خصمی باقی نمانند پس آن کس که دوست میدارد ما را در آن شفا
 میکند اندر قیامت در جزاست که بگرد زنی با جمالی لارا و طلعتی زیبا و محضر میرالمؤمنین علیه السلام عبور داد و جماعتی که حاضر بود
 بجانب او گران شدند و دهامی ایشان بجانب او می رفت فقال عليه السلام ان ابصار هذه الخول طوايح و ان
 ذلك سبب هبائها فاذا نظر احدكم الى امرأه فليقلن امله فانما هي امرأة كافر اذ على عليه السلام
 فرمود بهما چشم این مردان بجانب این ن تندرست و این کسین موجب خواش نفس و جنین آرزو شود پس باید هر یک از شما
 که بجانب بی نظاره کنید و شمارا بگفتی آرد ضعیف خود را کسبید و بدیند که زمان مانتد یکدیگر نعدون بکانه چند مردی
 خوارج حاضر بود گفت خدا بگشاید این کافر که بسیار رقیبه بوده اگر بی از اصحاب که حاضر بود جز بستند تا او را با تنی بگذرانند فقال
 عليه السلام رويد انما هو سبب لبيبت او عفو عن ذنب امير المؤمنين عليه السلام فرمود دست از باز داره اگر خوا
 او شتم کرده است و بدگفته است شما تیز در کفر او ر شتم کنید و بگویند و اگر نه گناه او را موقوفه دارید صیث کرده اند که کفر از مردم
 خارج نماید بگری فصاحت افاد او را بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند تا در میان ایشان جاوست که این قضای خارجی تا کلام
 آمد فقال لا عدلت في القضية كفت در این حکومت رعایت عدالت نکرده ای میرالمؤمنین علیه السلام در شتم خود را چنان
 باعدوا لله در ساعت آن خارجی بصورت کلی برآمد و جامه از برش دور شده در هوا باستاد این کلام آب از چشم خارجی جاری گشت
 و ملاحظه نهاد امیرالمؤمنین علیه السلام بر روی ترجم کرد و حذیران بخواند تا دیگران را بصورت مردم گشت و جامه از هوا بریز آمد و تن او را پوشید
 داشت ای وقت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود صفی سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام صفتی بدینگونه کرد و خداوند انضاد داشت
 و فرمود در نزد او علم از کتاب خداوند است و او توانست تحت طبعین را چشم زد از سبب بدین سلیمان آرد و با سپهر شما اعظم و اکرم بود
 یا سلیمان گفتند سپهر کجاست از آنکه صفی این سپهر تیز از صفی سلیمان اعظم و اکرم است مردی گفت یا امیرالمؤمنین این قدر تیز در
 معویه باصرت لشکر چه حاجت داری فرمود می خواهم با این جماعت حجت تمام کنم و از پیش کجالی سببم و اگر اجازت رفته بود تا او را
 بدعا بر عینه ملادارم در هلاکت او کار بنا خیر نرفت

تو را شناسم میرالمؤمنین علیه السلام

تفرغ بر خارجی
بر امیرالمؤمنین علیه
السلام و سجود بگفت

ذکر خطبه

ذکر خطبه فاصحه که مشتمل بر معجزه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

از خوانندگان این خطبه جو استار می آیم که کاشتن این خطبه را از بدایت تا نهایت بیرون قانون تاریخ نگاران ندانند و گویند کلمه
 چند که مشتمل بر معجزه رسول خداست بد پایان این خطبه مندرجست واجب میکند که تمام خطبه را باید نگاشت همانا بدین معنی که کلمات
 امیرالمؤمنین علیه السلام را که فرخند و رسول نماز و فضاحت و دقائق حکمت آنرا ندانند ترک گویم و بر زیادت آن این کتاب مبارک حال
 خطب و حاوی تر و نظم عربی است اکنون با سر خطبه نیم ای یه الله الذم لیس العیر و الیک بریاء و اخلاذها لینیبه دون
 خلیفه و صلواتی و صلواتی علیه و واصطفاها لجلاله و جعل اللعنة علی من نازعه فیها من عباده هم

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

میفرماید بنی و طینا ز بنهایت برود و با خداوند خصمی نمود و با مؤمنان رزم زوید برشید از خدای ازین بگردد و تنگدست است
 شیطانست و بدین باید مردم برگزیده را بفرغیت و در ظلمت جهالت و بیخود ضلالت در انداخت در حالتی که او را مطیع و
 بودند آن مردم میریزند از طاعت بزرگان خود که حسب و نسب خود را سرایه افکار میدهند و مردمان از اجحارت نگران میشوند
 و نعمت خدا را انکار میکنند و با خداوند قاهر قادر بطریق مکاره و مغالبه میروند ایشان قاعده عصیبت و قائم فتنه و برهان فتنه
 قواعد جاهلیت اند پس بر میزد از کفران نعمت و از کتاب حقد و حسد و فرمان میرید جماعتی را که نلال صافی ایمان شمارا کلمه
 فساد و فتنه آلوده ساخته و صحت عقیدت شمارا بمرض نقاق ناتند دست نمودند و شما باطل ایشان را در حق خود آوردید
 ایشان اساس حقوق و کسای حقوق و شیطان ایشان را چارچاپایان ضلالت خود میدارد و دشمن خود را بر پشت ایشان حمل میدرد
 و بر مردم حمل میبازد و منطق ایشان را ترجمان خدیعت میدارد تا تحول شمارا بر باید و در چشم و گوش شمارا در رود و شمارا
 بر خود و پی سپردم خود سازد و چنگال خود را در شمار فرو برد آن مردم بنده بگردانم سالف که مورد باس و مخاطب ای شدند
 بکفر آن کبر و خیلا که در ایشان بود پند گیرید از آن چهره که بر خاک نهادند و در قبر جای گرفتند و پناه جویند بخدای خاکنه پناه جویند
 از حوادث روزگار که در شب میاید **قل و رخص الله فی الکفر من عباده یا حدی لخص فیہ لخاصة انبیا الله و رسله**
و لکنه سبحانه کرة الیهم التکابیر و رخصی لهم التواضع فالصغوا بالارض خلدوهم و عقری الیه
الغراب و جوههم و خصصوا انجهم للؤمنین و كانوا قوما مستضعفین فداخبرهم الله بالخصصة و ابتلاهم
بالجهده و امتحنهم بالخاریف و محصهم بالکتابه فلا تشیر و الرضا و التخط بالمال و الولد جهلا بمواقع
العینه و الاخیار فی موضح العینه و الاقربان فقد قال سبحانه و تعالی انما نمد لهم به من مال
و تبین شایع لهسد فی الخراب بل لا یقرؤن اگر صفت کبر ستوده بود خداوند پیران خود را ازت میفرمود و لکن
مکره داشت کبر را در نزد ایشان و تواضع را پسند فرمود چندانکه پیشانی بر خاک نهادند و چهرگان خاک آلود کردند و در نزد
مؤمنین نرم کردن و فروتنی بستند و در شمار ضعیفان شایسته شدند همانا خداوند ایشان را بکر سستی و شداید محتمل و قیلا داشت
و بر صد خوف و خشیت آزمایش داد و انواع مکاره مطر ساخت پس معتبر شمارید رضای و سخط خدا را بکثرت مال فرزندان در نادانی کجا
مواقع امتحان و آزمایش فراز آید و روزگار تو انگری و درویشی در رسد چه خداوند میفرماید آیا پندار میکنند که ما ایشان را میروند
میکنیم مال و فرزند و معرفت میکنیم در نیکو نیامی ایشان در انجهان بلکه بر شود زبان خویشان و انامی شد **قال الله سبحانه**
بختبر عباده المستکبرین فی انفسهم باولیائهم المستضعفین فی اعینهم و لقد دخل مؤمنین ذرا
و معه اخوه فرقن علیهم السلام علی فرعون و علیهما مذایح الصوف و یابذ بهما العیة فشرط الله
ان یسلم بقاء ملکک و دوام عمره فقال الا یجئون من هذین بشرط ان یدوام الیر و بقاء الملك
و هما یمازون من حال الفقر و الذل فقالا لعلینهما آسارته من ذهبی عظاما للذهب و جمیع
و لحیفا و الصوف و لیبیه و لو اذ الله سبحانه بایتناهم جنت نعمهم ان یفیع لهم کوز الذهبان و
معاذنا العقیبان و مناریس الینان و ان یخسر معهم ظهور السماء و دحوش الارضین لفضل و لو فعل
لسقط البلاء و بطل الجزاء و اصحل الیناء و لما وجب فلما یلین اجود المسلمین و لا استحق المؤمنون
نواب الحسینین و لا یمنی الامناء معانها و لکن الله سبحانه اجعل رسله اوله قویة فی عزائمهم و ضعفه

این کتاب از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است
 در این کتاب از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است
 در این کتاب از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است

این کتاب از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است
 در این کتاب از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است
 در این کتاب از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است

